



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صابری

www.Ghaemiyeh.com  
www.Ghaemiyeh.org  
www.Ghaemiyeh.net  
www.Ghaemiyeh.ir

زندگانی حضرت

امام علی النقی علیہ السلام

علی رفیعی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# زندگانی حضرت امام علی النقی (ع)

نویسنده:

علی رفیعی

ناشر چاپی:

فیض

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۵	زندگانی حضرت امام علی النقی (ع)
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	پیشگفتار
۱۶	مقدمه
۱۷	ویژگیهای فردی
۱۷	ولادت
۱۸	نام، کنیه و القاب
۱۸	پدر و مادر
۱۸	سیمای امام
۱۹	فرزندان امام
۱۹	اشاره
۱۹	سید محمد
۲۰	حسین
۲۰	جعفر
۲۰	محیط رشد امام
۲۱	خلاصه
۲۱	شخصیت معنوی و الهی
۲۱	اشاره
۲۲	اعترافهای دانشمندان
۲۲	اشاره
۲۲	شیعیان
۲۲	محمد بن علی بن شهر آشوب

۲۲	قطب الدین راوندی
۲۳	سنیان
۲۳	ابن صباغ مالکی، به نقل از بعضی دانشمندان
۲۳	محمد بن طلحه‌ی شافعی
۲۳	مقام اصطفی
۲۳	مقام عصمت
۲۴	استجابت دعا
۲۴	چند نکته
۲۵	خلاصه
۲۵	مقام و منزلت بندگی
۲۵	اشاره
۲۵	تهجد و شب زنده داری
۲۶	سیره‌ی عبادی امام
۲۶	اشاره
۲۷	نصرت حق
۲۸	زهد و پارسایی
۲۸	خلاصه
۲۸	شخصیت عملی امام هادی
۲۹	اشاره
۳۰	گستره‌ی علم امام هادی
۳۰	اشاره
۳۱	حدیث
۳۱	فقه
۳۱	اصول اعتقادی

۳۱	تفسیر
۳۲	تاریخ انبیاء
۳۲	خلاصه
۳۲	شخصیت اخلاقی امام هادی
۳۲	اشاره
۳۳	بخشندگی
۳۴	بردباری
۳۵	هیبت در دلها
۳۶	خلاصه
۳۶	در محضر امام هادی
۳۶	اشاره
۳۷	نقش عالمان دینی در دوران غیبت
۳۷	شومی روزگار!
۳۸	جایگاه «صابران» و «متصبران» در قیامت
۳۸	کمیابی پول حلال
۳۹	چرا از مرگ وحشت داریم؟!
۳۹	توبه نصوح
۴۰	خلاصه
۴۰	امامت
۴۰	اشاره
۴۰	دلایل امامت
۴۰	اشاره
۴۱	نصوص به یادگار مانده از رسول خدا
۴۱	تصریح و معرفی امام جواد

۴۲	وصیت امام جواد
۴۲	برجستگیهای فردی
۴۲	معجزات و کرامات
۴۴	خلاصه
۴۴	تحلیل شرایط سیاسی - اجتماعی عصر امام هادی
۴۴	اشاره
۴۴	به سستی گراییدن دستگاه خلافت
۴۵	گسترش فساد و عیاشی در دستگاه خلافت
۴۶	فساد اداری و مالی
۴۷	فهر طبیعت و بروز رخداد های غیر منتظره
۴۷	خلاصه
۴۸	بروز آشوبها و فتنه ها در قلمرو اسلامی
۴۸	اشاره
۴۸	بغداد
۴۹	اندلس
۴۹	فارس و طبرستان
۴۹	شام
۴۹	پیامدهای زینبار این کشمکشها برای مردم
۵۱	خلاصه
۵۱	گسترش نهضت های علویان
۵۱	اشاره
۵۲	نهضت محمد بن قاسم
۵۳	جنبش محمد بن صالح
۵۳	قیام یحیی بن عمر بن حسین



۵۴	نهضت حسن بن زید
۵۴	قیام حسین بن محمد
۵۴	جنبش اسماعیل بن یوسف
۵۵	خلاصه
۵۶	زمانداران معاصر
۵۶	اشاره
۵۶	معتصم
۵۷	وائق
۵۸	متوکل
۵۸	منتصر
۵۸	مستعین
۵۹	معتز
۵۹	خلاصه
۵۹	رفتار خلفا نسبت به شیعیان و علویان
۵۹	اشاره
۶۰	متوکل و علویان
۶۰	اشاره
۶۱	صرف اموال برای بدگویی به علویان
۶۱	می‌بینی ما از فرزندان ابوطالب چه می‌کشیم!؟
۶۲	متوکل و دوستان اهل بیت
۶۳	خلاصه
۶۳	موضعگیری متوکل در برابر جبهه‌ی امامت
۶۳	اشاره
۶۴	جرم بودن نقل فضائل اهل بیت

۶۴	کینه‌ی متوکل نسبت به امیرمؤمنان
۶۵	متوکل و تخریب قبر امام حسین
۶۶	خلاصه
۶۷	مدینه، کانون خطر برای دستگاه خلافت
۶۷	اشاره
۶۸	واکنش امام هادی
۶۸	توطئه‌ی تازه علیه امام
۶۸	اشاره
۶۹	چند نکته
۷۰	عکس العمل مردم مدینه
۷۰	خلاصه
۷۱	واکنش امام هادی در برابر خواست متوکل، نگرشی بر فعالیتهای آن حضرت در مدینه
۷۱	واکنش امام هادی در برابر خواست متوکل
۷۲	نگرشی بر فعالیتهای و مبارزات امام در مدینه
۷۲	اشاره
۷۳	چند نکته
۷۴	خلاصه
۷۵	تبعید به سامرا
۷۵	سال تبعید
۷۵	از مدینه تا سامرا
۷۵	اشاره
۷۷	چند نکته
۷۷	ورود به سامرا
۷۸	امام هادی در «عسکر»

۷۸	خلاصه
۷۸	تلاشهای مذبوحانه
۷۸	اشاره
۷۹	ایجاد محدودیت برای امام
۷۹	احضار امام در دل شب
۷۹	اشاره
۸۰	در بزم خلیفه
۸۰	تفتیش منزل امام
۸۱	اشاره
۸۱	چند نکته
۸۲	مخدوش جلوه دادن چهره‌ی امامت و تحقیر امام
۸۳	به زندان افکندن امام
۸۳	متهم کردن امام به موضعگیری علیه شیخین
۸۳	توطئه‌ی قتل امام
۸۳	اشاره
۸۴	استیصال متوکل در برابر امام هادی
۸۵	خلاصه
۸۵	فعالیتها و مبارزات امام هادی
۸۵	اشاره
۸۵	تبیین و تثبیت موضع امامت
۸۵	اشاره
۸۶	در برابر شخص زمامدار
۸۷	در برابر دولتمردان
۸۸	در سطح توده‌های مردم

۸۸	..... اشاره
۸۸	..... عنوان کردن مسأله‌ی امامت و بحث درباره‌ی آن
۸۹	..... ارائه‌ی کرامت و معجزه
۸۹	..... در قالب زیارت پدران خود
۸۹	..... اشاره
۹۰	..... زیارت جامعه
۹۱	..... زیارت امیرمؤمنان
۹۲	..... زیارت دیگر معصومان
۹۲	..... ارج نهادن به حائر حسینی
۹۳	..... در سخنان گهربارش
۹۳	..... غیر مشروع دانستن حکومت عباسیان
۹۴	..... حمایت معنوی از نهضت‌های علویان
۹۴	..... رهبری جنبش مکتبی
۹۴	..... اشاره
۹۵	..... شبکه‌ی ارتباطی وکالت
۹۶	..... ارتباط و رهنمودهای مستقیم
۹۶	..... اشاره
۹۶	..... تذکر به افراد
۹۶	..... سعی بر حفظ جان یاران خود
۹۶	..... حمایت و دستگیری از دوستان
۹۷	..... امیدوار ساختن دوستان به آینده
۹۸	..... فراهم کردن زمینه‌ی غیبت حضرت مهدی
۹۸	..... مبارزه با افکار و جریان‌ات منحرف
۹۸	..... اشاره

۹۹	فتنه ی خلق قرآن
۱۰۰	منحرفان از خط امامت
۱۰۰	اشاره
۱۰۰	غلات
۱۰۱	واقفیه
۱۰۱	صوفیه
۱۰۲	پاسخگویی به شبهات اعتقادی
۱۰۲	اشاره
۱۰۲	ابطال نظریه‌ی جبر و تفویض
۱۰۳	خدا دیدنی نیست
۱۰۴	خداوند نه جسم است، نه صورت
۱۰۴	شرکت در مجالس مناظره
۱۰۵	حل معضلات علمی حکومت
۱۰۵	تربیت افراد مستعد
۱۰۵	اشاره
۱۰۶	ایوب بن نوح
۱۰۶	حسن بن راشد
۱۰۷	حسن بن علی ناصر
۱۰۷	عثمان بن سعید
۱۰۷	علی بن جعفر همانی
۱۰۷	اشاره
۱۰۸	چند نکته
۱۰۸	پس از متوکل
۱۰۸	به سوی بهشت برین

۱۰۹ ..... خلاصه

۱۱۱ ..... پاورقی

۱۲۶ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## زندگانی حضرت امام علی النقی (ع)

### مشخصات کتاب

سرشناسه: رفیعی علی - ۱۳۳۰  
 عنوان و نام پدیدآور: زندگانی امام هادی علیه السلام / نویسنده علی رفیعی تهیه کننده مرکز تحقیقات اسلامی حوزه نمایندگی ولی فقیه در سپاه به سفارش نمایندگی ولی فقیه در سازمان جهاد سازندگی خراسان مشخصات نشر: تهران فیض ۱۳۷۶.  
 مشخصات ظاهری: ص ۲۶۳  
 شابک: ۹۶۴-۴۰۳-۰۳۰-۳ بها: ۵۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۴۰۳-۰۳۰-۳ بها: ۵۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: عنوان روی جلد: تاریخ و زندگانی ائمه معصومین ع حضرت امام علی النقی ع.  
 یادداشت: کتابنامه ص: [۲۵۹] - ۲۶۳؛ همچنین به صورت زیرنویس عنوان روی جلد: تاریخ و زندگانی ائمه معصومین ع حضرت امام علی النقی ع.  
 عنوان دیگر: تاریخ زندگانی ائمه معصومین ع حضرت امام علی النقی ع  
 موضوع: علی بن محمدنقی ع، امام دهم ۲۵۴ - ۲۱۲ق -- سرگذشتنامه شناسه افزوده: جهاد سازندگی (استان خراسان). نمایندگی ولی فقیه شناسه افزوده: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نمایندگی ولی فقیه مرکز تحقیقات اسلامی رده بندی کنگره: ۹۷۷/BP۴۹  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۸۳  
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۶-۱۱۳۲

### پیشگفتار

با حمد و سپاس بی کران به درگاه ایزد منان که ما را به دین مقدس اسلام مفتخر و از نعمت عظمای امامت و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بهره مند و برخوردار نموده است؛ نعمتی که نقش بی بدیل آن در بقای دین مبین اسلام و مصون نگه داشتن و نجات آن از خطر اضمحلال و نابودی در مقاطع مختلف تاریخی همچنان منحصر به فرد بوده و می باشد. مسلماً اگر پس از دوران رسالت ختمی مرتبت، امامت امامان معصوم صلوٰه الله علیهم اجمعین نبود، امروز سخن گفتن از اسلام ناب محمدی معنا و مفهومی نداشت. یک نگاه - ولو گذرا و اجمالی - به گذرگاههای حساس تاریخ پس از رحلت رسول گرامی اسلام، این مدعا را ثابت می کند که دوران ۲۵۰ ساله ای امامت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) در حقیقت تداوم دوران نبوت رسول اکرم (ص) بوده و همان هدف را تعقیب نموده است. در این زمینه مقام معظم رهبری حضرت آیه الله العظمی خامنه ای (دام ظلّه العالی) می فرماید: «امامت برای این است که آن هدفی را که پیامبر (ص) به خاطر آن مبعوث شد، تعقیب کند. خود پیامبر (ص) اگر ۲۵۰ سال از خدا عمر می گرفت چه می کرد؟ هر کاری که پیامبر می کرد در شرایط گوناگون، در اوضاع مختلف، آن کار را ائمه (ع) انجام دادند. هدف از امامت به طور کلی ایجاد جامعه ای اسلامی است، ایجاد جامعه ای بر مبنای اصول اسلامی، ایجاد جامعه ای که انسان در او بتواند به تکامل و تعالی مقدرش، آن تکامل و تعالی که طبق فطرت و سرشت خدادادی برای او امکان پذیر است، برسد.» جهت ایجاد چنین جامعه ای ائمه ای هدی (ع) هر کدام به نوبه ای خود و شیوه ای متناسب با زمان خودش [صفحه ۱۴] بی وقفه تلاش کردند. بیشتر آنان گر چه در دوران امامت خود موفق به ایجاد چنین جامعه ای نشدند، لیکن زمینه ی فکری و بار علمی و فرهنگی آن را به طور کامل در شیعیان خود فراهم ساخته، آنان را از نظر فکری و عقیدتی و مسائل علمی آن چنان پرورش دادند که احتمال خطر انحراف در مسائل مهم و اساسی فرهنگی را در میان آنان از بین بردند. امروزه فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت (ع) به

عنوان فرهنگ اسلام ناب، غنی ترین، عمیق ترین، اصیل ترین و ناب ترین فرهنگ مذهبی و دینی در دنیاست؛ و این یکی از برکات حیات طیبیه‌ی ائمه‌ی معصومین صلوٰه‌الله علیهم اجمعین و امامت آن بزرگواران است. به جرأت می‌توان گفت حتی نقاط قوت و مثبتی که در فرهنگ سایر فرق اسلامی به چشم می‌خورد، به طور مستقیم و یا غیر مستقیم از فیوضات آن معادن علم و حکمت است، چنانکه امام باقر (ع) می‌فرماید: «أما انه ليس عند احد من الناس حق ولا صواب الا شیی اخذوه منا اهل البيت (ع)...» [۱]. همانا و محققاً در نزد احدی از مردم، مطلب حق و حرف درستی نیست مگر آنکه آن را از ما اهل بیت گرفته اند. بدون شک اگر رسالت رسول گرامی اسلام و تداوم آن توسط امامان (ع) نبود، امروز احدی با حلال و حرام الهی آشنا نمی‌شد. چنانکه امام حسن عسکری (ع) در نامه‌ی مفصل و مهمی به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری می‌نویسد: «لو لا محمد و الاوصیاء من ولده لکنتم حیاری، کالبهائم، لا تعرفون فرضاً من الفرائض». [۲]. اگر محمد (ص) و اوصیای او از فرزندان او نبودند شما سرگردان بودید و چون بهائم هیچکدام از واجبات را نمی‌دانستید. پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز موارد زیادی اهل بیت (ع) را باب علم شمرده است؛ از جمله در این حدیث شریف می‌فرماید: «انا مدینه العلم و علی بابها، فمن اراد المدینه فلیأت الباب». [۳]. من شهر علم و دانشم و علی دروازه‌ی آن است و هر کسی بخواهد به آن شهر درآید، باید از [صفحه ۱۵] دروازه‌ی آن وارد شود. خداوند نیز در قرآن کریم فرموده است: «وأتوا البیوت من ابوابها». [۴]. به خانه‌ها، از در آن وارد شوید. بنابراین برای شناخت درست اسلام و دستیابی به معارف بلند آن، ابتدا باید به در خانه‌ی اهل بیت (ع) رفت و نسبت به آن بزرگواران شناخت و معرفت پیدا نمود، هر چند شناخت شخصیت والای ائمه (ع) و پی بردن به ابعاد وجودی آن بزرگواران و درک کم و کیف زندگی آنان کار ساده و آسانی نیست، ولی «ما لا یدرک کله لا یتدرک کله». آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید اداره‌ی آموزش عقیدتی حوزه‌ی نمایندگی ولی فقیه در جهاد سازندگی خراسان مفتخر است که در این راستا در حد مقدور و میسر قدمهای مفیدی را برداشته است. اینک در آستانه‌ی برگزاری یازدهمین دوره‌ی تاریخ تحلیلی اسلام مربوط به دوران زندگی امام‌هادی علیه‌السلام، این متن را که توسط مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تهیه شده است در اختیار شما عزیزان قرار می‌دهد. در خاتمه از همکاری صمیمانه و بی دریغ آن مرکز محترم قدردانی نموده و امیدواریم این اثر ارزشمند در تعمیق باورهای دینی عزیزان جهادگر و آشنایی آنان با زندگی سراسر تلاش و مبارزه‌ی امام علی النقی علیه‌السلام مؤثر واقع گردد. حوزه‌ی نمایندگی ولی فقیه در سازمان جهاد سازندگی خراسان [صفحه ۱۷]

## مقدمه

اگر چه در صفحات تاریخ، از رخدادهای دوران ۲۵۰ ساله‌ی «امامت»، مباحث و مسائل زیادی منعکس شده است؛ ولی در مقایسه با دوران ۲۳ ساله‌ی «رسالت» بسیار محدود است. در دوران «رسالت» پیامبر اکرم (ص) در میان مسلمانان از منزلت و تقدس خاصی برخوردار و وجود مبارکش در هر زمینه‌ی ای برای آنان مقتدا و الگو بود. همین امر، باعث می‌شد آنان حتی نکات ریز زندگی آن حضرت را آنگونه که رخ داده است، ثبت کنند. ولی با رحلت بنیانگذار اسلام و پیدایش اختلاف میان مسلمانان بر سر مسأله‌ی جانشینی آن حضرت، عصبیتهای جاهلی در مرکزیت جامعه‌ی اسلامی و این بار در چهره‌ی قدرت طلب «سقیفه» رخ نمود و جبهه‌ی نیرومند حکومتخواهی، در برابر جبهه‌ی حق، پدیدار گشت و قدرت را در دست گرفت. از نخستین اقدامات این جبهه، سرپوش نهادن بر روی بسیاری از حقایق تاریخی مربوط به رهبری آینده‌ی اسلام بود. سردمداران این جبهه تلاش گسترده‌ای را در جهت مزوی ساختن تشکیلات امامت و بدبین کردن مردم به این نهاد تداوم بخش رسالت، آغاز نمودند و افکار را متوجه دستگاه خلافت کردند. جلوگیری از تدوین و نقل احادیث پیامبر (ص)، جعل حدیث فراوان به سود هیأت حاکمه، باز داشتن مردم از بیان و نشر فضائل «اهل بیت (ع)» جذب چهره‌های به ظاهر آراسته و مرتبط با [صفحه ۱۸] رسول خدا (ص) در دوران آن حضرت، به دستگاه



خلافت و... از جمله تلاشهایی بود که در این راستا انجام می گرفت. این سیاست موجب شد تا وقایع نگاران، همت خود را صرف تدوین و ضبط وقایعی کنند که بگونه ای به دستگاه خلافت مرتبط می شد و تأمین کننده ی مصالح و منافع حکومتداران بود. با روی کار آمدن معاویه و تبدیل خلافت اسلامی به سلطنت موروثی، شکاف بین «امامت» و آنچه که به نام خلافت اسلامی مطرح بود عمیق تر شد، و این دو منصب، به عنوان دو جریان حق و باطل که هر کدام سرنگونی دیگری را در سرلوحه ی برنامه کاری خود داشت، مطرح گردید. فشار بیش از حد سردمداران اموی و عباسی بر جبهه ی حق، و دست یازیدن آنان به کشت و کشتار عناصر حق طلب، و در رأس آنان، امامان معصوم علیهم السلام و سعی در محو تمامی ارزشهای اسلامی و مواریث معنوی نبی اکرم (ص) موجب شد تا ائمه (ع) تاکتیک مبارزه با باطل را تغییر دهند، و فعالیتهای متعرضانه خود علیه دستگاه خلافت را مخفیانه انجام دهند. این سیاست، عامل دیگری بود برای اینکه بسیاری از کارهای اساسی و فعالیتهای سیاسی پیشوایان (ع) پنهانی صورت گرفته، از دسترس مورخان، دور بماند. با روی کار آمدن مأمون، سیاست فشار بر جبهه ی حق، و ایجاد محدودیت برای رهبران آن و تحت نظر گرفتن آنان، وارد مرحله ی جدید و در عین حال دشوارتری شد. در این دوره که بیش از نیم سده از دوران امامت را در برمی گیرد، امامان علیهم السلام با احضار به مرکز خلافت عباسی در «مرو» و «بغداد» و «سامرا» کاملاً تحت نظر حکومتهای وقت بسر برده، در هیچ زمینه ای آزادی عمل نداشتند، و هرگاه بی گناه، خانه ی آن بزرگواران مورد تفتیش نیروهای امنیتی قرار می گرفت. از اینرو، ناگزیر بودند بیش از هر زمان دیگر بر اصل «تقیه» و پنهانکاری تکیه کنند. و همین امر، موجب گردید تا تاریخ زندگی امامان این دوره - یعنی امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام - درهاله ای از اجمال و ابهام قرار گیرد. و تاریخ نگاران برای تدوین شرح زندگی آن بزرگواران، به ویژه در زمینه ی مسائل و جریانات سیاسی، دچار مشکل و کمبود مواد تاریخی گردند، و در نهایت، شناخت پیروانشان از آنان بسیار محدود و سطحی باشد. امام هادی (ع) با آنکه مدت امامتش ۳۳ سال به طول انجامید؛ اما اوضاع طوری بود که بسیاری از فعالیتهای آن حضرت از دید مورخان پنهان ماند. در بسیاری از موارد دیگر نیز وقایع نگاران، به خاطر [ صفحه ۱۹ ] وابستگی به دستگاه خلافت یا ترس از آن، از بازگو کردن و ثبت حقایق تاریخی سرباز زدند. در نتیجه امروزه مورخ، در تجزیه و تحلیل زندگی سیاسی آن حضرت، با محدودیت منابع تاریخی و کمبود مواد آن مواجه است. البته این سخن بدین معنی نیست که از زندگی آن حضرت هیچ گونه اطلاع و خبر صحیحی که حاوی مطالب مفید، روشنگر و سازنده باشد، در دست نیست؛ بلکه با مطالعه و تجزیه و تحلیل وقایع ثبت شده و شواهد و قراین تاریخی و جمع بندی آنها و نیز روایاتی که از خود آن بزرگواران در این زمینه به یادگار مانده است، می توان به نتایج خوبی دست یافت. متن حاضر - که بنا به درخواست حوزه نمایندگی ولی فقیه در سازمان جهاد سازندگی خراسان و توسط حجة الاسلام والمسلمین آقای علی رفیعی دام توفیقه نگارش شده است - گام کوچکی است در جهت شناساندن دهمین اختر آسمان امامت، حضرت امام هادی (ع) به شیعیان و دوستداران مکتب اهل بیت (ع) به ویژه جهادگران کوشا و مخلص، و ارتقاء بینش آنان، و استواری و تحکیم رشته ی محبت و ولایت امامان شیعه علیهم السلام. مرکز تحقیقات اسلامی، نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ضمن تقدیر و سپاس از نویسنده ی محترم، امیدوار است این اثر ارزنده نیز، همچون دیگر آثار، مورد استقبال و بهره برداری هر چه بیشتر برادران جهادی قرار گیرد. ان شاء الله مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه [ صفحه ۲۱ ]

## ویژگیهای فردی

## ولادت

دهمین پیشوای شیعیان، بنابر نقل ثقة الاسلام کلینی، شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن شهر آشوب و ابن اثیر، در نیمه ی ذیحجه ی سال

۲۱۲ هجری در دهکده‌ی «صریا» [۵] متولد شد. [۶]. بشارت ولادت این اختر آسمان امامت را بیش از دویست سال قبل، پیامبر (ص) داده بود: خداوند در صلب او (امام جواد) نطفه‌ی نیکو، خجسته و پاکیزه، به ودیعت نهاده و نام آن را علی بن محمد گذارده است. لباس بزرگی و وقار را بر اندامش پوشانده و او را بر علوم و اسرار آگاه ساخته است. [۷].

### نام، کنیه و القاب

پدر بزرگوارش نام نوزاد را «علی» نهاد و سنت اسلامی را درباره اش اجرا کرد؛ در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و روز هفتم را ختنه کرد [۸] و سرش [صفحه ۲۲] را تراشید و به وزن موی سرش نقره صدقه داد و نیز گوسفندی برایش عقیقه کرد. [۹]. کنیه‌ی پیشوای دهم «ابوالحسن» است و چون اجداد بزرگوارش - امام کاظم و امام رضا علیهما السلام - نیز مکنی به این کنیه هستند، محدثات و راویان برای جلوگیری از اشتباه، امام کاظم را «ابوالحسن اول»، امام رضا (ع) را «ابوالحسن دوم» و امام هادی (ع) را «ابوالحسن سوم» می‌گویند. لقبهای آن بزرگوار، بنابر نقل ابن شهر آشوب عبارت است از: «نجیب»، «مرتضی»، «نقی»، «هادی»، «عالم»، «فقیه»، «امین»، «مؤمن»، «طیب»، «متوکل» و «عسکری» [۱۰] و مشهورتر از همه «هادی» و «نقی» است. این القاب، بیانگر بعضی از اوصاف و فضائل اخلاقی و کمالات معنوی آن امام همام است که بیشتر از دیگر صفات در وجودش تجلی پیدا کرده‌اند. از بعضی روایات برمی‌آید که آن حضرت لقب «متوکل» را پنهان می‌داشته و از یارانش می‌خواسته او را به این لقب نخوانند. علت آن شاید این بوده که خلیفه‌ی عباسی معاصر آن حضرت - که از سرسخت‌ترین دشمنان اهل بیت (ع) بود - به این لقب خوانده می‌شد. [۱۱].

### پدر و مادر

پدر پیشوای دهم، حضرت محمد بن علی الجواد (ع) است که در دوره قبل به تفصیل تاریخ زندگی اش را مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار دادیم. و مادرش بانوی گرانقدر و با فضیلتی به نام «سمانه‌ی مغریه» است که به «سیده‌ی ام الفضل» معروف بود. [۱۲] محمد بن فرج می‌گوید: ابوجعفر محمد بن علی الجواد (ع) مرا خواست و فرمود: کاروانی که برده فروشی در میان آن است و کنیزانی همراه خود دارد از راه می‌رسد. سپس هفتاد دینار به من داد و امر کرد با آن، [صفحه ۲۳] کنیزی را با مشخصاتی که داد از آن برده فروش بخرم. من مأموریت را انجام دادم. این کنیز که «ام ولد» [۱۳] بود همان مادر «ابوالحسن» علیه السلام است. [۱۴]. با راهیابی این بانوی ارجمند بن بیت امامت و افتخار درک محضر امام جواد (ع)، تحت تعلیم و تربیت مستقیم آن حضرت قرار گرفت و به مدارج عالی اخلاقی و کمالات نفسانی نائل آمد و در پاکدامنی، تقوا و بندگی خداگوی سبقت را از دیگر زنان عصر خود ربود. امام هادی (ع) در مقام تجلیل از وی می‌فرماید: مادرم عارف به حق من می‌باشد و اهل بهشت است. شیطان سرکش به او نزدیک نمی‌شود و مکر زورگوی لجوج به وی نمی‌رسد و خداوند حافظ و نگهبان اوست و او در زمره‌ی مادران صدیقین و صالحان قرار دارد. [۱۵]. امام هادی (ع) در این سخنان گهربار، اوصافی را برای مادر خود برشمرده و ویژگیهایی را برای او بیان کرده که در افراد غیر معصوم کمتر پیدا می‌شود و این نشان دهنده مقام این بزرگ بانو نزد پروردگار و رابطه‌ی والایی و معنوی او با مقام امامت و ولایت است.

### سیمای امام

امام هادی (ع) سیمایی همچون سیمای پدرش امام جواد و جدش امام رضا علیهما السلام داشت و دارای چهره‌ی ای گندمگون بود. محدثان سیمای ملکوتی آن حضرت را چنین توصیف کرده‌اند: چشمانی سیاه و فراخ، کفهایی به نسبت درشت و زبر، سینه‌ی ای

فراخ، بینی ای کشیده، دندانهایی فاصله دار و چهره ای زیبا و دلگشا داشت. خوشبو و نظیر جدش امام باقر (ع) تناور بود. نه زیاد کوتاه و نه خیلی بلند بود. شانه‌هایی پهن، مفاصلی درشت و اندامی معتدل و میانه داشت. [۱۶]. [ صفحه ۲۴ ]

## فرزندان امام

### اشاره

در منابع تاریخی برای امام‌های (ع) پنج فرزند ذکر شده است، چهار پسر به نامهای سید محمد، امام حسن عسکری (ع) جعفر و حسین و یک دختر به نام علیه.

### سید محمد

سید محمد با کنیه‌ی ابوجعفر، فرزند بزرگ امام‌های (ع) و فردی جلیل‌القدر و عظیم‌الشان بود؛ به گونه‌ای که شیعیان و جز آنان گمان می‌کردند امامت بعد از پدر به وی خواهد رسید زیرا نزد شیعیان معروف بود که امامت به پسر بزرگ منتقل خواهد شد در صورتی که عیب و نقصی نداشته باشد. و محمد نه تنها عیب و نقصی نداشت که وجودش مجمع کمالات اخلاقی و نفسانی بود. لیکن مرگ او در زمان حیات پدرش بر این پندار خاتمه داد. زمانی که امام‌های (ع) از مدینه به سامرا برده شد فرزند خردسالش محمد را در مدینه ترک کرد. محمد پس از چند سال اقامت در مدینه به پدر پیوست و مدتی نزد آن حضرت بود ولی تصمیم گرفت دوباره به مدینه بازگردد. در راه بازگشت چون به قریه‌ی «بلد» [۱۷] رسید بیمار شد و در حالی که سنش متجاوز از بیست سال بود و در سال ۲۵۲ در همانجا در گذشت و هم‌اکنون قبرش بین سامرا و بغداد معروف است و مردم از همه‌ی طبقات به ویژه دانشمندان، فقها و بزرگان مجتهدین و محدثین به زیارتش می‌روند. و در طول این مدت مرقد شریفش منشأ کرامات فراوانی بوده، بیماران زیادی شفا یافته و گرفتاران و حاجتمندان فراوانی به برکت توسل به صاحب این قبر، حاجت روا گشته‌اند. بعضی از بزرگان همچون عالم جلیل‌القدر میرزا محمد تهرانی و نیز علامه‌ی بزرگوار شیخ محمد علی اردوبادی هر کدام کتابی درباره‌ی معجزات و کراماتی که از این امامزاده‌ی جلیل‌القدر دیده شده نوشته‌اند. [۱۸]. وی نه تنها نزد شیعه بلکه نزد اهل سنت و اعراب بادیه هم از جایگاه رفیعی [ صفحه ۲۵ ] برخوردار است. آنان نیز احترام او را دارند و از جنابش می‌ترسند؛ از اینرو هرگز قسم دروغ به او نمی‌خورند و پیوسته از اطراف برای او نذر می‌برند. و مرقدش فصل - الخصومه‌ی بسیاری از اختلافات و مشاجرات است؛ چرا که وقتی امر منتهی به قسم به امامزاده محمد می‌شود منکر از قسم خوردن نکول می‌کند و حق را به طرف دعوا می‌دهد، مبدا مورد خشم و نفرین آن بزرگوار قرار گیرد. [۱۹]. بنابر نقل شیخ کلینی زمانی که محمد، فرزند امام‌های (ع) فوت کرد گروهی از بنی‌هاشم برای عرض تسلیت به خانه‌ی امام‌های (ع) رفتند؛ دیدند برای آن حضرت در صحن منزل بساطی گسترده‌اند و متجاوز از یکصد و پنجاه نفر از آل ابی طالب، بنی عباس و قریش گرد آن بزرگوار نشسته‌اند. در این هنگام امام حسن (ع) - در حالی که گریبان خود را در مرگ برادر چاک زده بود - وارد شد و کنار پدر ایستاد. پس از ساعتی امام‌های (ع) رو به او کرد و فرمود: «یا بنی‌الحدث لله شکراً فقد احدث فیک امراً» [۲۰]. پسر! تازه کن شکر خدای را که خداوند تازه کرد در حق تو امری را. چند روایت دیگر بدین مضمون وجود دارد. [۲۱] ممکن است در این روایات تصور «بداء» شود و گفته شود اراده‌ی خدا نخست بر امامت محمد فرزند بزرگ امام‌های (ع) تعلق گرفته بود، لیکن برای خدا «بداء» حاصل شد و به فرزند دیگرش امام حسن (ع) تعلق گرفت. در صورتی که چنین نسبتی به خدا محال است چون مستلزم نسبت جهل به ذات باری تعالی است. تأمل در مضمون سخن امام (ع) می‌رساند که این روایات ارتباطی با مسأله‌ی «بداء» ندارد. مضمون این روایات این است که خداوند با مرگ محمد امامت امام

عسکری (ع) را برای شیعیان - که معتقد بودند محمد به خاطر کمالات و شایستگیها و نیز پسر بزرگ بودنش، جانشین پدر خواهد شد - آشکار ساخت و مرگ او در حیات پدرش موجب شد هر گونه شک و تردیدی نسبت به امامت امام عسکری (ع) از دلها زدوده شود. [ صفحه ۲۶ ] این روایت بیانگر مقام و منزلت محمد نزد خداوند است؛ چه آنکه بر این مطلب دلالت دارد که هر چند او امام نبود و اراده‌ی خدا بر امامت برادر بزرگوارش ابو محمد تعلق گرفته بود، ولی تالی تلو امام (ع) بود؛ چون مستفاد از مجموع روایات وارد شده در این زمینه این است که در دید مردم شرایط و مقتضیات امامت - از جمله فرزند بزرگ امام بودن و برخورداری از شایستگیها و کمالات نفسانی - در وجود ابو جعفر نیز فراهم بوده است؛ ولی آنان غافل از این بودند که مرتبه‌ی اکمل و اتم این شرایط و مقتضیات در وجود مبارک برادرش ابو محمد (ع) جمع است. به همین جهت اراده‌ی خداوند بر امامت آن گرامی پس از پدر تعلق گرفته است و این مسأله بعد از فوت محمد برای مردم آشکار شد.

### حسین

در منابع تاریخی نسبت به حسین، فرزند امام هادی (ع) و شرح زندگی او چیزی ذکر نشده است؛ جز آنکه محدث قمی از او به عنوان سیدی جلیل القدر و عظیم الشأن یاد کرده و افزوده در بعضی روایات از او و برادرش امام حسن عسکری (ع) تعبیر به «سبطین» شده و این دو برادر بزرگوار به دو جدشان دو سبط رسول اکرم (ص) امام حسن و امام حسین علیهما السلام تشبیه شده‌اند. و نیز می‌افزاید: در روایت ابوالطیب است که صدای حضرت حجه بن الحسن (ع) شبیه صدای حسین بود؛ سپس از شجره الاولیاء نقل می‌کند که حسین فرزند حضرت امام علی النقی (ع) از زهاد و عباد بود و به امامت برادر خود اعتراف داشت. و در پایان می‌نویسد: معروف است که قبر حسین نزدیک قبر پدر ما جد و برادر بزرگوارش در سامرا در همان قبه‌ی سامیه است. [۲۲].

### جعفر

پسر دیگر امام هادی (ع) جعفر است که به «جعفر کذاب» معروف است. مثل او مثل فرزند حضرت نوح است که ناخلف از کار در آمد. وی بنا حق ادعای امامت کرد و [ صفحه ۲۷ ] بسیاری از مردم را گمراه نمود و در طول زندگی اش مرتکب کارهای ناشایستی شد. روایات زیادی از امامان علیهم السلام در نکوهش وی وارد شده است. جعفر در سال ۲۷۱ هجری در سن ۴۵ سالگی در سامرا در گذشت و در کنار قبر پدرش به خاک سپرده شد. [۲۳].

### محیط رشد امام

امام هادی (ع) در خانه و محیطی چشم به جهان گشود که فضای آن آکنده از عطر دل انگیز دانش، معنویت، تقوی، اخلاص و بندگی خدا بود و هر لحظه و هر روزی که از زندگی او در دامن مادر پاکدامن و مهربان و مکتب سازنده و تربیتی پدر بزرگوارش می‌گذشت، در پیچه‌هایی از دانش و معرفت و کمالات نفسانی بر رویش گشوده می‌شد و فضای خانه‌ی دلش را فروغی تازه می‌بخشید. محیط پرورشی پیشوای دهم (ع) از نظر سیاسی و فرهنگی از ویژگی خاصی برخوردار بود. او از یکسو شاهد تلاشهای مداوم علمی و فرهنگی پدر ارجمندش به منظور تثبیت پایه‌های امامت و پاسخگویی او به شبهات و اشکالات معترضان بود و می‌دید که چگونه دستگاه خلافت برای مشغول ساختن مردم و منحرف کردن افکار آنان از مسأله‌ی مبارزه با جنایات و ستمگریهای خلفای غاصب به بحثها و مناقشات فرهنگی و اعتقادی دامن می‌زند و به این بهانه گروه زیادی از عالمان و صاحب نظران را به قتل رسانده یا به گوشه‌ی زندان می‌افکند. از دیگر سوی می‌دید که پدر بزرگوارش از طرف حکومت وقت، در محدودیت شدید به سر می‌برد و دستگاه خلافت سعی می‌کند با گماردن جاسوسان، تمامی حرکات و فعالیتهای آن حضرت را زیر نظر گرفته، ارتباط او را با

پایگاههای مردمی قطع کند. امام‌هادی (ع) از همان خردسالی با ترفندها و سیاست بازیهای حاکمان جور و رسالت سنگینی که پیشوایان نور در قبال آنان برعهده دارند آشنا شد و خود را برای [صفحه ۲۸] عهده داری مسئولیت امامت در شرایطی مشابهی شرایط دوران پدر گرامی‌اش و مبارزه ای پیگیر و بنیادی با سردمداران کفر و طاغوت‌های زمان، آماده می‌ساخت. موضع ظلم ستیزی در زندگی شش یا هفت سال و اندی آن حضرت در زمان پدر بزرگوارش کاملاً محسوس است. به عنوان نمونه احمد بن محمد بن عیسی به نقل از پدرش می‌گوید: وقتی ابو جعفر (ع) آماده حرکت به سوی عراق شد ابوالحسن را در دامنش نشانید و فرمود: از اشیاء زیبا و ارزشمند عراق چه ارمغانی را دوست می‌داری که برای هدیه آورده شود؟ گفت: شمشیری که بسان شعله‌ی آتش (سوزنده و برنده) باشد. سپس خطاب به فرزند دیگرش «موسی» فرمود: تو چه سوغاتی دوست داری؟ گفت: فرش خانه. امام جواد (ع) فرمود: ابوالحسن به من شباهت دارد و این (موسی) به مادرش. [۲۴]. ابوالحسن (ع) در آن سنین کودکی به چه می‌اندیشید؟ و چه مسائل مهم و حساسی او را به خود مشغول ساخته بود؟ شمشیر بران و سوزنده را برای چه می‌خواست؟ چرا همانند برادرش خواستار سوغاتی نشد که به درد زندگی و آسایشش بخورد؟ و.... اینها همه سؤالاتی است که پس از تأمل در رسالت الهی امام (ع) و مطالعه زندگی سراسر مبارزاتی آن حضرت، پاسخ روشن خواهد شد. [صفحه ۲۹]

## خلاصه

دهمین پیشوای شیعیان، در نیمه‌ی ذیحجه‌ی سال ۲۱۲ هجری در محلی نزدیک مدینه به نام «صریا» متولد شد. رسول گرامی اسلام بیش از دو بیست سال قبل بشارت ولادت او را داده بود. نام مبارک این امام همام «علی»، کنیه اش «ابوالحسن» مشهورترین لقبهایش «هادی» و «نقی» است. پدرش امام جواد (ع) و مادرش «سمانه‌ی مغربیه» از بانوان پاکدامن و معترف به حق امامت بود. امام‌هادی (ع) همچون پدرش امام جواد (ع) و جدش امام رضا (ع) چهره ای گندمگون و دلگشا داشت. در منابع تاریخی برای پیشوای دهم چهار پسر به نامهای امام حسن عسکری (ع)، محمد، حسین و جعفر معروف به «جعفر کذاب» و یک دختر به نام علیه ذکر شده است. حضرت امام نقی (ع) در محیطی سرشار از دانش و تقوا و معنویت پرورش یافت. حضرتش از یک سو شاهد تلاشهای مستمر فرهنگی و سیاسی پدر بزرگوارش به منظور تثبیت پایه‌های امامت و از سوی دیگر نظاره گر محدودیت و تحت نظر بودن پدر گرامی‌اش از سوی دستگاه خلافت بود. او از همان خردسالی، با ترفندها و توطئه‌های حاکمان جور در برابر جبهه‌ی امامت آشنا شد و خود را برای ایفای رسالت سنگین امامت در شرایطی مشابه شرایط پدر آماده ساخت. [صفحه ۳۱]

## شخصیت معنوی و الهی

### اشاره

پیشوایان معصوم علیهم السلام انسانهای کامل و برگزیده ای هستند که خداوند آنان را به عنوان مشعلهای فروزان هدایت جامعه‌ی بشری و الگوهای رفتاری حق‌پویان و خداجویان، تعیین کرده است. آنان در پرتو بندگی خدا و برخورداری از کمالات نفسانی و ارزشهای انسانی به مرتبه ای از منزلت معنوی و شخصیت ملکوتی رسیده‌اند که همه‌ی سیلابها و چشمه - سارهای دانش و فضیلت از ستیغ وجود آن عرش نشینان، جاری می‌شود و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها، توانایی رسیدن به قله‌ی بلند افکارشان را ندارد. [۲۵]. آنان عرشینانی هستند که خداوند برای هدایت فرشیان به جهان طبیعت فرستاده و بدین نعمت بزرگ بر همه‌ی انسانها منت نهاده است. [۲۶] بر این اساس، سنخیتی با دیگران ندارند. [۲۷] آنان از سنخ نور هستند و وجودشان خالص، گزیده و مطهر به اراده‌ی خداست. [۲۸]. و اگر در این عالم خاکی و مادی در کنار ملک نشینان زیست می‌کنند و با آنان همساز و همسخن می‌گردند، در

بعد تجلی و ظهور ملکی و صورت ظاهری آنان است، نه صورت باطنی و حقیقت واقعی که آن برای دیگران غیر قابل درک و نزدیک شدن است. در این مقیاس، نمی‌توان آنان را با کسی مقایسه کرد و در یک ردیف دانست. امام صادق (ع) می‌فرماید: [صفحه ۳۲] «انا اهل البیت لا یقاس بنا احد». [۲۹]. با ما خاندان پیامبر (ص) کسی در خور مقایسه نیست. امیرمؤمنان (ع) این حقیقت را با توضیح بیشتر و بیان فلسفه‌ی آن چنین می‌فرماید: «لا یقاس بآل محمد صلی الله علیه و آله من هذه الامة احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدًا. هم اساس الدین و عماد الیقین. الیهم ینفیء الغالی و بهم یحلق التالی و لهم خصائص حق الولاية، و فیهم الوصیة و الوراثة». [۳۰]. از این امت، هیچ احدی با خاندان رسالت قابل قیاس نیست، و هرگز نمی‌توان پرورده‌ی نعمت (علم و هدایت) ایشان را همپایه‌ی آنان دانست. آل محمد (ص) پایه‌ی دین و استوانه یقینند. هر که از حد در گذرد (و از راه حق دور افتد) باید به سوی آنان بازگردد، و آن که وامانده است، به ایشان پیوندد. حق ولایت و امامت، خاص آنان است، و وصیت و میراث پیامبر (ص) در میان ایشان باقی است. نخستین ویژگی خاندان رسالت در بیان امیرالمؤمنین (ع)، حق امامت و ولایت آنان بر مردم است که از سوی خدا به ایشان واگذار شده است. این منصب الهی و ربانی و مسئولیت سنگین را کسی می‌تواند بپذیرد که همه‌ی شرایط پذیرش آن از نظر علم و عصمت و کمالات نفسانی در وجودش فراهم باشد. بنابراین اگر هیچ دلیلی بر شخصیت والا و منزلت معنوی و الهی امامان (ع) جز نصب ایشان به مقام امامت از سوی خدا وجود نداشته باشد، همین یک دلیل برای اثبات مدعی کافی است. پیشوای دهم (ع) عضو این خاندان برگزیده و پیشتاز در دانش و تقوا و کمال است که نه تنها نزد خدا و رسول او از منزلتی والا- و رتبتی بی‌همسان، برخوردار می‌باشد که ابعاد شخصیت معنوی و الهی اش در کرانه‌های جهان طبیعت تجلی کرده و انسانهای روشن ضمیر و حق بین را به اعتراف و فروتنی در برابر عظمتش واداشته است.

## اعترافهای دانشمندان

### اشاره

پیش از بیان پاره‌ای از ابعاد شخصیت معنوی امام‌های (ع) نمونه‌هایی از اعترافات صاحب‌نظران و دانشمندان شیعه و سنی را در این باره یادآور می‌شویم. [صفحه ۳۳]

### شیعیان

#### محمد بن علی بن شهر آشوب

امام‌های (ع) خوشخوترین و راستگوترین افراد بود. کسی که او را از نزدیک می‌دید ملیح‌ترین افراد را دیده بود. و اگر وصفش را از دور می‌شنید، اوصاف کاملترین فرد را شنیده بود. کسی که در محضرش خاموش می‌نشست هیبت شکوه حضرتش او را فرا می‌گرفت و هر گاه لب به سخن می‌گشود عظمتش بر وی مستولی می‌گشت. او از دودمان رسالت و امامت، و پایگاه وصیت و خلافت بود؛ شاخساری دلگشا از درخت پر شاخ و برگ نبوت و میوه‌ی سر سبد و دلچسب درخت رسالت. [۳۱].

#### قطب الدین راوندی

همه‌ی ویژگیهای امامت، کمال فضل و دانش و خصلتهای نیکو در وجود امام علی بن محمد‌های (ع) جمع و تمام خلق و خوی او همچون اخلاق نیاکانش خارق العاده بود.... اگر بخواهیم خصال نیکویش را ذکر کنیم، این نوشتار به درازا می‌کشد. [۳۲].



## سینان

## ابن صباغ مالکی، به نقل از بعضی دانشمندان

فضیلت ابوالحسن علی بن محمد هادی (ع) چترهایش را بر پهنه‌ی زمین گسترده و رشته‌هایش را به ستاره‌های آسمان پیوسته است. هیچ فضیلت و منقبتی نیست جز آن که به او منتهی می‌گردد و هیچ بزرگواری نیست مگر آن که حد تمام و کمال آن از آن اوست. هیچ خصلت و الایی بزرگ نمی‌نماید جز آنکه دلیلهای آن در وجود او آشکار است، و او این همه را به خاطر گوهر ذاتش یعنی سخاوتمندی که از ویژگیهای او و بزرگواری که از سرشت ارجمندش نشأت می‌گیرد، شایسته گشته است.... وجودش مذهب، اخلاقش منیع، راه و روشش معتدل، صفاتش برجسته و هر کار نیکی به وجودش آبادان و شایسته است. در شکوه، آرامش، پاکی و پاکیزگی و برازندگی، نبوی مسلک و علوی سرشت بود. روحی پاک و همتی والا داشت؛ به گونه‌ای که کسی از مردم همسان او نبود و در این راه دشوار [صفحه ۳۴] اما پسندیده، کسی به پای او نرسید و امید رسیدن نیز نداشت. [۳۳].

## محمد بن طلحه‌ی شافعی

اما مناقب علی هادی (ع): جلالت قدرش گوشها را پر کرده، و محبتش در ژرفای دلها همچون مرواریدهای گرانبها در داخل صدفها جا گرفته است. و این همه خود گواهند که وجود ابوالحسن علی هادی (ع) به والاترین اوصاف آراسته است و پس از مرتبه‌ی نبوت، اوج عظمتها و والاترین شخصیتها را داراست. [۳۴].

## مقام اصطفا

امامان علیهم السلام همچون پیامبران الهی برگزیده‌ی حقند از میان مردم. خداوند در قرآن می‌فرماید: «الله یصطفی من الملائکة رسلاً و من الناس». [۳۵]. خداوند از میان فرشتگان، رسولانی برمی‌گزیند و همچنین از میان مردم. آیه‌ی شریفه بر این حقیقت صراحت دارد که خدای سبحان از میان فرشتگان و مردمان، چهره‌های برجسته‌ای را برای سفارت و رسالت خود برمی‌گزیند؛ چرا که تنها انسان «مجتبا» و «مصطفی» که قلبش از کدورت هر گونه طغیان و شرک منزّه بوده و از عهده‌ی آزمایشهای الهی به خوبی برآمده است، [۳۶] می‌تواند به مقام رفیع رسالت و امامت بار یابد و این امانت الهی را به درستی نگهداری نماید و در کمال صحت به انجام رساند. در روایات و زیارات به طور مکرر به مقام «اصطفای امامان (ع) اشاره شده است. تنها در زیارت «جامعه» بالغ بر پنج بار از زبان امام هادی (ع) بر آن تأکید شده است که به ذکر نمونه‌ای از آن بسنده می‌کنیم. [صفحه ۳۵] «... اصطفاکم بعلمه و ارتضاکم لغیبه و اختارکم لسهرة و اجتبیکم بقدرته». خداوند به علم ازلی اش شما را برای کشف عالم غیب خود برگزید و پسندید و برای حفظ اسرار خویش انتخاب کرد، و به توانایی و قدرت کامله‌ی خود گزینش نمود. با دقت در هر یک از این کلمات نورانی، جایگاه روحانی و ملکوتی امامان (ع) از جمله امام هادی (ع) در عالم آفرینش به خوبی روشن می‌شود.

## مقام عصمت

از جمله ویژگیهای امامان (ع) در اعتقاد شیعه، مقام «عصمت» آنان از هر نوع گناه و ناپاکی است. مقام امامت، مقامی است که با شرک و گناه سازگار نیست و صاحب آن هرگز دست به سوی گناه دراز نمی‌کند؛ چون درون گناه را می‌بیند و خباثت و مسمومیت آن را لمس می‌کند. علاوه بر آن که امامت، عهد و امانت الهی است که به بنده‌ی برگزیده اش عنایت می‌کند، و شرک

و گناه نه با مقام «اصطفا»ی امام (ع) سازگار است و نه با «عهدالهی» بودن مقام امامت. از این رو خداوند در پاسخ درخواست ابراهیم (ع) با صراحت فرمود: «لا ینال عهدی الظالمین». [۳۷]. پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد. امام‌هادی (ع) در طول زندگی اش نه تنها مرتکب هیچ نوع معصیتی - چه به عمد و یا سهو نشد و از راه راست منحرف نگشت که در نهایت پرهیزکاری زیست. طاغوت زمان؛ متوکل عباسی با تمام وسائلی که در اختیار داشت کوشش می‌کرد آن پیشوای معصوم را بفربید و به صحنه‌های لهو و لعب و بی بند و باری بکشانند؛ لیکن امام (ع) همواره «عصمت» خود را حفظ کرد و با دوری از گناه و موضع‌گیریهای درست و اصولی در برابر خواسته‌های خلیفه، [۳۸] عصمت خویش و پدران بزرگوارش را به اثبات رسانید و بر این فرمایش خود در زیارت «جامعه» عینیت بخشید: «عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً». [صفحه ۳۶] خداوند شما را مصون و معصوم از لغزشها، و ایمن از فتنه‌ها و پاک و منزّه از هر نوع آلودگی و ناشایستگی گردانید، و پلیدی و گناه را از شما دور کرد، و کاملاً شما را پاک ساخت.

### استجاب دعا

از جمله ویژگیها و مقامات امام دهم (ع) که بیانگر شخصیت معنوی و موقعیت والا و ممتاز آن گرامی‌نزد خدای متعال می‌باشد، زود مستجاب شدن دعای آن حضرت است. مورخان و محدثان، رویدادها و موارد زیادی از استجاب دعای امام نقی (ع) نقل کرده‌اند. که در اینجا به یک مورد آن بسنده می‌کنیم. [۳۹]. شخصی به نام منصوری از عموی پدرش نقل کرده، می‌گوید: خدمت امام‌هادی (ع) رسیدم، عرض کردم: سرورم! این مرد - یعنی متوکل - مرا بر کنار و روزی ام را قطع و مرا آزرده کرده است. اتهام من این است که او متوجه شده من با شما ارتباط دارم. سپس از امام (ع) خواستم تا درباره‌ی من نزد متوکل وساطت کند. امام (ع) فرمود: ان شاء الله حقوق تو را ادا خواهد کرد. چون شب فرا رسید فرستادگان متوکل یکی پس از دیگری در خانه‌ی مرا زدند. من آماده شدم و با شتاب نزد متوکل رفتم. وقتی به در کاخ رسیدم دیدم فتح بن خاقان - وزیر متوکل - جلوی در کاخ ایستاده و از من استقبال کرد و گفت: چرا دیر کردی؟ این مرد (متوکل) مرا خسته کرد از بس سراغ تو را از من گرفت. بعد مرا به حضور متوکل برد. خلیفه با چهره‌ی متبسم و گشاده مرا پذیرفت و خطاب به من گفت: ای ابوموسی! ما از تو غفلت می‌کنیم، تو هم ما را به فراموشی سپرده‌ای! نزد ما چه داری؟ من، نیازمندیها و مقرری که بریده بودند همه را به اطلاع متوکل رساندم. خلیفه دستور داد تا دو برابر آنها را به من پردازند و من خوشحال از نزد متوکل بازگشتم. به هنگام بازگشت، رو به فتح کردم و گفتم: آیا علی بن محمد به عهد خود وفا کرد (و نزد متوکل آمد)؟ گفت: نه. پرسیدم: آیا نامه‌ی نوشت؟ فتح گفت: خیر. من رفتم و فتح در پی من شتافت و گفت: من تردیدی ندارم که تو از او - یعنی امام‌هادی (ع) - درخواست کرده‌ای تا دعا کند؛ از طرف من نیز از آن حضرت التماس دعا کن [صفحه ۳۷] من به حضور امام (ع) رسیدم. امام (ع) فرمود: ای ابوموسی! چهره، چهره‌ی خوشحالی و رضایت است. عرض کردم به برکت شما، سرورم! ولی آنان به من گفتند شما آن جا تشریف نبرده اید و از متوکل نیز درخواست نکرده اید. امام (ع) فرمود: «خدای متعال می‌داند که ما در مشکلات، جز به او پناه نمی‌بریم و در گرفتاریها جز به او توکل نمی‌کنیم، و بر این عادتیم که هرگاه از او درخواست کنیم برآورده می‌سازد، و از آن بیم داریم که اگر به غیر او رو آوریم او نیز از ما بر گردد.» ابوموسی فهمید که امام (ع) در نهان برای او دعا کرده است؛ سپس درخواست فتح را به اطلاع آن حضرت رساند. امام (ع) نپذیرفت و فرمود: «به ظاهر نسبت به ما اظهار دوستی می‌کند ولی در باطن، مخالف ماست. دعا (ی ما) در حق کسی مستجاب می‌شود که در اطاعت خدا خالص و صمیمی باشد و به حقانیت رسول خدا (ص) و ما خاندان اعتراف کند.» [۴۰].



از این داستان علاوه بر استجابت دعای حضرت هادی (ع) چند نکته‌ی آموزنده‌ی دیگر استفاده می‌شود. ۱- رمز استجابت دعای امامان (ع) روی آوردن آن بزرگواران به خدا در سختیها و مشکلات و اعراض از غیر او است. ۲- ابوموسی با آنکه با امام (ع) مرتبط بود و از یاران آن حضرت به شمار می‌رفت، لیکن از بینش عمیق دینی برخوردار نبود و تصور می‌کرد اگر امام (ع) بخواهد برای او کاری بکند یا باید نزد متوکل برود یا حداقل با نامه، سفارش او را به متوکل بکند. پیشوای دهم، هم در عمل و هم با سخنان گهربارش او را متوجه اشتباه خود کرد و به وی فهماند که یک فرد مسلمان برای رفع مشکلات و دستیابی به خواسته‌های خود نباید به ارباب زر و زور متوسل شود بلکه باید به خدا پناه برد و بر او توکل کند و از او کمک بگیرد. ۳- استجابت دعای معصومین (ع) در حق دیگران شرایطی دارد که مخلص و نیکوکار بودن طرف و پذیرش ولایت رسول خدا (ص) و خاندان پاک آن حضرت و اعتراف به حق آنان از جمله‌ی این شرایط می‌باشد که در بیان امام هادی (ع) آمده است. [ صفحه ۳۸ ]

## خلاصه

امامان معصوم (ع) انسانهای کامل و برگزیده‌ی حق هستند که برای هدایت جامعه‌ی بشری از سوی خدا تعیین شده‌اند. آنان در پرتو بندگی خدا و برخورداری از کمالات نفسانی به چنان مرتبه و منزلتی رسیده‌اند که دسترسی بدان منزلت برای دیگران میسر نیست. بر این اساس، کسی حق ندارد آنان را با دیگران مقایسه کند و در یک ردیف قرار دهد؛ چرا که ایشان ستون دین و محور حق هستند و دیگران، ریزه خوار نعمت وجود ایشان. امام دهم (ع) به عنوان عضو این خاندان نه تنها نزد خدا و پیامبر (ص) از منزلت والا و موقعیت ممتازی برخوردار بود که گستره‌ی شخصیت الهی و معنویتش بر جهان مادی تجلی کرده و دانشمندان و صاحب‌نظران را به خضوع و خشوع در برابر خویش و اعتراف به فضل و مرتبت ملکوتی اش واداشته بود که اعترافات ابن شهر آشوب و قطب راوندی از دانشمندان شیعه و ابن صباغ مالکی و محمد بن طلحه‌ی شافعی از صاحب‌نظران و نویسندگان اهل سنت، نمونه‌ی آن است. برخورداری از امام هادی (ع) از مقام «اصطفا»، «عصمت» و «استجابت دعا» نشانه‌های دیگری بر شخصیت معنوی و منزلت الهی این امام همام نزد پروردگار است. [ صفحه ۳۹ ]

## مقام و منزلت بندگی

### اشاره

پیشوایان معصوم علیهم السلام در بالاترین درجه‌ی مقام شناخت حق تعالی قرار داشتند و همین درک و شناخت عمیق، آنان را به ارتباط و انس همیشگی با خدا واداشته و شعله‌های آتش عشق به معبود و وصال به حق، بر جانشان شرر می‌افکند و آرامش را از آنان سلب می‌کرد. پارسایی و انس با پروردگار آن چنان جلوه و نمودی در زندگی امام نقی (ع) داشت که برخی از شرح حال نویسان در مقام بیان برجستگیها و صفات والای آن گرامی به ذکر این ویژگی پرداخته‌اند. «ابن کثیر» می‌نویسد: «کان عابداً زاهداً». [۴۱]. او عابدی وارسته و پارسا بود. «یافعی» می‌گوید: «کان الامام علی الهادی متعبداً، فقیهاً، اماماً». [۴۲]. امام علی هادی (ع) کمر همت به عبادت بسته، فقیه و پیشوا بود. «ابوالفلاح حنبلی» در وصف حضرتش می‌نویسد: «ابوالحسن علی بن الجواد... المعروف بالهادی کان فقیهاً، اماماً، متعبداً». [۴۳]. ابوالحسن علی فرزند حضرت جواد... معروف به هادی، فردی فقیه، امام و متعبد بود. [ صفحه ۴۰ ]

## تهجد و شب زنده داری

امام هادی (ع) شب هنگام به پروردگارش روی می آورد و شب را با حالت خشوع به رکوع و سجود سپری می کرد و بین پیشانی پینه بسته اش و زمین، جز سنگ ریزه و خاک، حائلی وجود نداشت و پیوسته این دعا را تکرار می کرد: «الهی مسیء قد ورد، و فقیر قد قصد، لا تخیب مسعاه و ارحمه و اغفر له خطاه». [۴۴]. بارالها! گنهکاری بر تو وارد شده (و به در خانه ات آمده) و گدایی آهنگ تو را نموده است. تلاشش را بی نتیجه مگردان (و امیدش را ناامید مکن) و او را مورد عنایت و رحمت خویش قرار بده و از لغزشش در گذر. در توصیف قطب راوندی نسبت به آن بزرگوار آمده است: ... چون شب فرا می رسید رو به قبله می ایستاد و مشغول عبادت می گشت و ساعتی از راز و نیاز باز نمی ایستاد؛ در حالی که جامه ای پشمینه در بر و سجاده ای حصیری در برابر داشت. [۴۵]. و نیز «حائری» می نویسد: امام هادی (ع) در اثر شدت علاقه به عبادت و مناجات با پروردگار، شبها آرام نداشت و جز اندکی نمی خوابید. در دل شب بر روی شنها و ریگزارها می نشست و شب را به عبادت، استغفار و تلاوت قرآن سپری می کرد. [۴۶]. مأموران متوکل بارها در دل شب به خانه ی امام (ع) هجوم بردند و چون وارد خانه می شدند آن عبد صالح خدا را در حالی که لباسی خشن بر تن داشت و بر روی حصیری به نماز و نیایش ایستاده بود، می دیدند. [۴۷]. امام هادی (ع) نه تنها در عمل که در سخنان گهربارش پیروان خود را به تهجد و شب زنده داری تشویق می کرد. در سخنی از آن حضرت آمده است: [صفحه ۴۱] «السهر الذ للمنام و الجوع یزید فی طیب الطعام». [۴۸]. بیدار ماندن (و شب زنده داری) خواب را لذتبخش تر می سازد و گرسنگی موجب فزونی لذت غذا می شود. علامه ی مجلسی در تفسیر و توضیح این سخن نورانی امام (ع) می نویسد: امام (ع) با بیان این جمله در صدد ترغیب پیروان خود به شب زنده داری و گرفتن روزه در روز است. [۴۹]. برآستی، وقتی انسان شب را به بیداری و عبادت بگذراند، خواب برای او لذتبخش تر از هر چیزی خواهد بود، همان گونه که گرسنگی ناشی از روزه، باعث فزونی خوشی و لذت خوراک به هنگام افطار می گردد.

## سیره ی عبادی امام

### اشاره

امام نقی (ع) در مقام عبادت و راز و نیاز با پروردگارش دارای برنامه ای منظم و روشی ثابت و مستمر بود که به منظور بهره مندی و الگوگیری پیروان مکتب اهل بیت (ع) از «سیره ی عبادی» آن حضرت به پاره ای از موارد آن اشاره می کنیم: - روش پیشوای دهم این بود که بعد از اقامه ی نماز صبح نمی خوابید و مشغول دعا و تلاوت قرآن می شد. [۵۰] دعای مخصوصی از آن حضرت نقل شده است که هر روز پس از نماز صبح می خواند. در بخشی از این دعای شریف آمده است. اللهم فصل علی محمد و اله و عجل فرجی، و اقلنی عثرتی، و ارحم غربتی، و ارددنی الی افضل عادتک عندی، و استقبل بی صحنه من سقمی، و سعه من عدمی، و سلامه شامله فی بدنی، و بصیره و نظره نافذه فی دینی، و مهدنی و اعنی علی استغفارک و استقالتک قبل ان یفنی الاجل، و یقطع الامل، و اعنی علی الموت و کربته، و علی القبر و وحشته، و علی المیزان و خفته، و علی الصراط و [صفحه ۴۲] زلته، و علی یوم القیامه و روعته.... [۵۱]. خدایا! بر محمد و آل محمد (ص) درود فرست، و در (حل مشکل) و گشایش در کارم تعجیل فرما، و لغزشم را ببخش، و بر تنهایی ام رحم کن، و بر بهترین عاداتی که می پسندی مرا رهنمون ساز، و تندرستی را پیشواز بیماری ام بیاور، و گشایشی در ناداری ام پدید آور، و بدنم را سلامتی و دربارهی دینم بصیرت و بینش عمیق مرحمت فرما، و مرا پیش از آن که فرصت از دست برود و امیدم قطع شود بر طلب مغفرت و بخششت آماده ساز و یاری کن و بر مردن و رنج آن، قبر و وحشت آن، میزان و سبکی آن، صراط و لغزش آن و روز قیامت و ترس آن، نصرت فرما. امام هادی (ع) در این فراز از دعا و مناجات خود با پروردگار، صفحات درخشانی از عرفان و توحید را به نمایش گذارده و تمام امور را به اراده و قدرت حق تعالی مربوط دانسته است

و بر این نکته‌ی اساسی تأکید کرده که تندرستی، نیک فرجامی، صیانت نفس از انحراف و افتادن در پرتگاههای نابودی، تنها در پرتو اتصال به خدا و تکیه بر او و یاری خواستن از او امکان پذیر می‌باشد؛ و این، نشان دهنده‌ی کمال و معرفت امام (ع) نسبت به خدا و اخلاص در مقام بندگی او است. - امام دهم (ع) نه تنها بعد از نماز صبح نمی‌خواهید که قبل از طلوع فجر نیز در فاصله‌ی میان نماز شب و طلوع فجر و اقامه‌ی نافله‌ی صبح بیدار می‌ماند و پیروان خود را از خوابیدن در این فاصله برحذر می‌داشت: «ایاک و النوم بین صلاة اللیل و الفجر و لکن ضجعه بلا نوم فان صاحبه لا یحمد علی ما قدم من صلاته.» [۵۲]. از خوابیدن بین نماز شب و طلوع فجر پرهیز؛ لیکن دراز کشیدن بدون خواب مانع ندارد؛ زیرا کسی که بعد از نماز شب بخوابد برای نمازی که خوانده است مورد ستایش قرار نمی‌گیرد. - از جمله مستحباتی که امام‌هادی (ع) به آن اهتمام داشت، سجده‌ی شکر بود. در این رابطه دو روایت که بیانگر سیره‌ی عبادی آن حضرت می‌باشد در منابع روایی نقل شده [صفحه ۴۳] است. روایت نخست در مورد زمان انجام سجده‌ی شکر است. «حفص جوهری» می‌گوید: نماز مغرب را به جماعت با ابوالحسن، علی بن محمد علیهما السلام خواندیم. حضرت بعد از رکعت هفتم - یعنی بعد از اقامه‌ی نماز مغرب و چهار رکعت نافله‌ی آن - سجده‌ی شکر انجام داد. من به محضرش عرضه داشتم: پدرانتان بعد از رکعت سوم - یعنی بعد از نماز مغرب - سجده‌ی شکر به جا می‌آوردند. امام (ع) فرمود: هیچکدام از پدران من جز بعد از رکعت هفتم، سجده‌ی شکر نمی‌گزارند. [۵۳]. روایت دوم درباره‌ی چگونگی انجام سجده‌ی شکر است. «یحیی بن عبدالرحمان بن خاقان» می‌گوید: ابوالحسن سوم (ع) را دیدم که سجده‌ی شکر انجام می‌داد؛ در حالی که آرنجها، سینه و شکمش بر زمین چسبیده بود. من در این خصوص از حضرتش پرسیدم. فرمود: شایسته است با چنین کیفیتی انجام گیرد. [۵۴]. - امام نقی (ع) همچون پدران گرامی‌اش عنایت خاصی به انجام نوافل داشت؛ چندان که یکی از محققان و شرح حال نویسان در وصف آن بزرگوار می‌نویسد: «هیچ نافله‌ای از نوافل را ترک نکرد و همه‌ی آنها را به جا می‌آورد.» [۵۵]. امام‌هادی (ع) علاوه بر اقامه‌ی نمازهای مستحبی روزانه بر انجام نافله‌ی مداومت داشت؛ چندان که این نافله به آن گرامی‌نسبت داده شده است، و آن دو رکعت است که در رکعت اول پس از حمد، سوره‌ی «یس» و در رکعت دوم، حمد و سوره‌ی «الرحمن» را می‌خواند. [۵۶].

### نصرت حق

فزونی بندگی خالصانه‌ی پیشوای دهم در پیشگاه حق تعالی او را به چنان مرتبه‌ای از قرب و منزلت معنوی رسانده بود که ذات اقدس پروردگار، بنده‌ی کوشا و مخلصش را در انجام عبادت یاری می‌کرد. داستان زیر بیانگر این منقبت و فضیلت بزرگ است. [صفحه ۴۴] شیخ طوسی از «کافور» خادم نقل کرده که گفت: حضرت امام علی النقی (ع) به من فرمود: فلان سطل آب را در فلان محل بگذار تا با آن برای نماز وضو بگیرم؛ سپس مرا پی انجام کاری فرستاد و افزود به هنگام بازگشت، سطل آب را آماده کن. امام (ع) خوابید؛ ولی من فراموش کردم که دستورش را اجرا کنم. اتفاقاً آن شب، بسیار سرد بود. یک وقت متوجه شدم که آن حضرت برای نماز برخاسته است، و یادم آمد که من سطل آب را در محل تعیین شده نگذاشته‌ام. روی این جهت از بیم سرزنش امام (ع) از جای خود دور شدم؛ ولی از این ناراحت بودم که امام (ع) - برای پیدا کردن سطل آب - به رنج و زحمت بیفتد. در این اندیشه بودم که حضرت مرا با ناراحتی صدا زد. من گفتم: «انا لله» - در پیشگاه حضرتش - چه عذری بیاورم؟ آیا بگویم فراموش کرده‌ام؟ به هر حال، چاره‌ای جز اجابت آن حضرت ندیدم. با حال ترس و وحشت به محضرش رسیدم. فرمود: وای بر تو! مگر عادت و روش مرا نمی‌دانی که من جز با آب سرد تطهیر نمی‌کنم - پس چرا - برای من آب، گرم نمودی و در سطل کردی؟! عرض کردم: سرورم! سوگند به خدا، من نه سطل را در آن محل گذارده‌ام و نه در آن، آب کرده‌ام. فرمود: الحمد لله! به خدا سوگند ما «رخصت» [۵۷] الهی را ترک و عطای او را رد نخواهیم کرد. حمد و ستایش، خداوندی را که ما را از اهل طاعتش قرار داد و ما را به یاری نمودن برای عبادتش توفیق عنایت فرمود. پیامبر (ص) فرمود: خداوند غضب می‌کند بر کسی که رخصتهایش را

نپذیرد. [۵۸].

## زهد و پارسایی

امام هادی (ع) همچون پدران بزرگوار خود در نهایت درجه‌ی زهد و پارسایی می‌زیست و از تمامی جاذبه‌ها و لذایذ مادی کناره گرفت، و اطاعت خدا را بر همه چیز مقدم داشت. منزل امام (ع) در مدینه و سامرا از هر نوع وسائل، تهی بود. مأموران متوکل [صفحه ۴۵] سر زده به منزل آن گرامی‌وارد شدند و خانه را با دقت بازرسی کردند، چیزی از تجملات زندگی در آن نیافتند و به متوکل گزارش دادند که دیدند امام (ع) در اتاقی - در حالی که ردایی پشمینه بر تن دارد - بر روی ریگها و شن‌ها نشسته و فرشی زیر پا ندارد. «سبط بن جوزی» می‌نویسد: امام هادی (ع) هیچ گرایشی به دنیا نداشت و همواره در مسجد بود. وقتی مأموران، خانه‌ی او را بازرسی کردند جز چند جلد قرآن و کتاب دعا و کتابهای علمی چیزی نیافتند. [۵۹]. امام هادی (ع) به دنیا در حد بازاری می‌نگریست که می‌باید در آن تجارت می‌کرد و برای زندگی جهان واپسین سود لازم و سرمایه‌ی مورد نیاز را به دست آورد. آن حضرت در سخنی فرمود: «الدنيا سوق، ربح فیها قوم، و خسر آخرون.» [۶۰]. دنیا بازاری است که گروهی در آن سود بردند و گروهی دیگر زیان. در سخنی دیگر فرمود: «ان الله جعل الدنيا دار بلوی، و الآخرة دار عقبی، و جعل بلوی الدنيا لثواب الآخرة سبباً، و ثواب الآخرة من بلوی الدنيا عوضاً.» [۶۱]. خداوند دنیا را خانه‌ی گرفتاری و آزمایش و آخرت را خانه‌ی کيفر و پاداش قرار داده است، و گرفتاریها و آزمایشهای این جهان را موجب دستیابی به پاداش آخرت و ثواب آخرت را عوض رنجها و گرفتاریهای دنیا مقرر کرده است. کسی که چنین نگرشی به دنیا و ماهیت آن داشته باشد، سرمایه‌ی عمر ارزشمند خود را صرف تجملات و اندوختن زخارف آن نمی‌کند و در مقابل، همه‌ی تلاش و کوشش خود را صرف کسب ثواب آخرت و رضوان الهی - که در پرتو اطاعت و بندگی خدا و ارتباط و اتصال به حق حاصل می‌شود - می‌کند. پیشوای دهم با این درک و شناخت عمیق از دنیا و آخرت، همچون جدش امیرمؤمنان (ع) دنیا را طلاق داد و از زر و زیور آن چشم پوشید، و دوری گزید و به خدای تعالی پیوست، و آنچه موجب تقرب به او بود انجام داد. [صفحه ۴۶]

## خلاصه

امام هادی (ع) در بالاترین درجه‌ی شناخت پروردگار قرار داشت و همین شناخت عمیق او را به اطاعت و بندگی حقتعالی واداشت. پارسایی و بندگی خدا آنچنان جلوه‌ای در زندگی امام نقی (ع) داشت که بعضی از مورخان در مقام برشمردن برجستگیهای معنوی آن حضرت به ذکر این ویژگیها پرداخته‌اند. از جمله مظاهر بندگی امام هادی (ع) شب زنده داری آن حضرت است که با حالت خشوع، شب را به نماز و دعا و تلاوت قرآن سپری می‌کرد. روش عبادی امام هادی (ع) این بود که: الف - بعد از نماز صبح نمی‌خوابید و به تعقیب و ذکر و تلاوت قرآن مشغول می‌شد. ب - بعد از اقامه‌ی چهار رکعت نافله‌ی مغرب، سجده‌ی شکر می‌گزارد و به هنگام سجده آرنجها، سینه و شکمش را بر زمین می‌چسبانید. ج - به نوافل اهتمام ویژه داشت و همه‌ی نوافل روزانه را انجام می‌داد. نافله‌ی خاصی نیز به آن حضرت نسبت داده شده است که در رکعت اول پس از حمد، سوره‌ی «یس» و در رکعت دوم، سوره‌ی «الرحمن» را می‌خواند. امام دهم (ع) در عبادت به جایگاهی از قرب حق رسیده بود که خداوند او را در انجام بندگی اش یاری می‌کرد. حضرت نقی (ع) در نهایت زهد و پارسایی می‌زیست. او از زر و زیور دنیا دوری گزیده و به حق پیوسته بود و آنچه را که باعث تقرب به خدا می‌شد انجام می‌داد. [صفحه ۴۷]

## شخصیت عملی امام هادی

## اشاره

بدون شک بعد عملی و آگاهی گسترده‌ی امامان علیهم السلام در همه‌ی زمینه‌ها، از پایه‌های اساسی امامت در طول حیات آن به شمار رفته و به عنوان یکی از معیارهای مطمئن و روشن - که در دسترس همگان قرار داشت - برای تشخیص امام برگزیده از سوی خدا، از مدعی امامت، در جامعه‌ی اسلامی شناخته شده بود. حاکمان ستمگر اموی و عباسی در جبهه‌ی رویارویی با پیشوایان نور به هر اقدامی - که بگونه‌ای در تثبیت موقعیت آنان و تضعیف موقعیت امامان شیعه مؤثر بود - دست زدند؛ و حتی موفق شدند چهره‌های وابسته و مزدوری را در لباس عالمان دین و فقیهان شریعت به مسلمانان تحمیل کنند؛ ولی هیچگاه موفق نشدند در میدان علم و دانش بر پیشوایان معصوم (ع) پیشی گیرند و حتی نتوانستند در یک مورد و برای یک بار، آنان را محکوم کنند؛ با آنکه برخی از ایشان مانند مأمون برای دستیابی به این هدف تلاشهای فراوانی کرده و سرمایه‌های زیادی صرف نمودند. اساسی‌ترین ویژگی علم ائمه (ع) خدادای بودن آن است. آنان در هیچ مکتب و نزد هیچ فردی درس نخواندند؛ بلکه در پرتو شایستگیها و والایهائی که داشتند خداوند چشمه سارهای زلال دانش و معرفت را در قلب پاکشان به جریان و جوشش انداخت و وجود مبارکشان را - به تعبیر امام‌هادی (ع) [۶۲] - گنجینه‌های علم و جایگاههای معرفت خویش قرار داد و آنچه که به فرشتگان و پیامبران داد به آنان نیز عطا کرد. در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام آمده است: [صفحه ۴۸] «ان الله - تبارک و تعالی - علمین: علماً اظهر علیه ملائکته و انبیاء و رسله، فما اظهر علیه ملائکته و رسله و انبیاء فقد علمناه؛ و علماً استأثر به، فاذا بدا الله فی شیء منه اعلنا ذلك، و عرض علی الائمة الذین کانوا من قبلنا». [۶۳]. خدای متعال را دو گونه علم است: یکی آن علم که فرشتگان (مقرب) و پیامبران و رسولان را از آن آگاه ساخته است. این علم را ما نیز به خوبی می‌دانیم. دوم آن علم که ویژه ذات مقدس اوست، و کسی جز او آن را نمی‌داند (علم مستأثر). لیکن چون خدا اراده کند که چیزی از همین علم را نیز آشکار گرداند، به ما بیاموزد، و امامان پیشین را نیز از آن آگاه سازد. این جمله‌ی امام صادق (ع): «علمی که به فرشتگان و پیامبران داده‌اند به ما نیز داده‌اند» بدین معناست که چیزی نیست که آنان بدانند و ما ندانیم و آنان بتوانند و ما نتوانیم. این علم از سنخ علوم بشری نیست؛ بلکه علم الهی و لدنی است که مطابق با واقع و حقیقت و مستلزم قدرت است؛ بنابراین، علم زنده کردن مردگان که نزد عیسی مسیح بود و دانش تبدیل چوبی خشک به اژدها که موسای کلیم داشت و.. همه نزد امامان بود که هم می‌دانستند و هم می‌توانستند. امام‌هادی (ع) در سخنی به این دانش گسترده اشاره کرده می‌فرماید: اسم اعظم خدا ۷۳ حرف است و نزد آصف (ابن برخیا؛ وزیر و خواهرزاده حضرت سلیمان) تنها یک حرف آن بود که چون خدا را بدان خواند، زمین - حد فاصل بین او و پادشاه سبا - برای او در هم پیچیده شد. آصف تخت بلقیس را برداشت و آن را نزد سلیمان برد؛ سپس زمین، کشیده (و منبسط) شد - و به حال نخست بازگشت - تمام اینها کمتر از یک چشم بر هم زدن انجام شد. ولی نزد ما از اسم اعظم الهی ۷۲ حرف است. و یک حرف آن نزد خداست که آن را در (خزانه‌ی) علم غیب، به خود اختصاص داده است. [۶۴]. بزرگترین خیانت زمامداران غاصب اموی و عباسی معاصر ائمه علیهم السلام به بشریت به ویژه مسلمانان این بود که با مشکلات و محدودیتهایی که برای امامان (ع) به وجود آوردند، مانع نشر و گسترش علوم آنان در جامعه شده تشنگان زلال دانش را از این [صفحه ۴۹] سرچشمه‌ی همیشه جوشان و فیض بزرگ، محروم ساختند. این محدودیت درباره‌ی همه‌ی پیشوایان معصوم اعمال می‌شد؛ ولی نسبت به «عسکرین» - پیشوای دهم و یازدهم علیهما السلام - با شدت بیشتر. به گونه‌ای که بخش اعظم دوران امامت امام‌هادی و تمامی دوران امامت امام حسن علیهما السلام در «سامرا» - که عنوان پادگان نظامی را داشت - تحت نظارت دقیق نیروهای امنیتی دستگاه خلافت سپری شد و برای مردم امکان دسترسی به آنان و استفاده از محضرشان وجود نداشت. با این حال امام‌هادی (ع) از هر فرصتی استفاده کرده و با افاضه‌ی شمه‌ای از علوم خدادادی خود به صورت کتبی یا شفاهی در قالب سخن گفتن با افراد مختلف به زبان خود آنان، پیشگویی حوادث آینده، خبر دادن از نیت افراد و... انسانها را از فروغ دانش خود بهره مند و بدین وسیله، افراد زیادی را به شاهراه حق، رهنمون ساخت

داستان زیر گواه روشن این ادعاست. معتصم، نخستین خلیفه‌ی معاصر امام‌های (ع) پس از به شهادت رساندن امام جواد (ع) طی فرمانی عمر بن فرج رخجی را به مدینه فرستاد تا برای امام هادی (ع) که آن روز از عمر شریفش شش سال و چند ماه گذشته بود آموزگاری انتخاب کند و تأکید کرد که آن معلم به ناصبی بودن و دشمنی با اهل بیت (ع) معروف باشد تا کینه‌ی خاندان پیامبر (ص) را به او القا کند. وقتی عمر به مدینه رسید، گروهی از مردم این شهر را که جزو مخالفان و دشمنان خاندان رسول خدا (ص) بودند فرا خواند و از آنان خواست مرد ادیب و دانشمندی را که دشمن اهل بیت باشد به وی معرفی کنند تا او را برای امام (ع) بگمارد. آنان به اتفاق، «جنیدی» را که نزد همگان به برخورداری از دانش و ادب و کینه و دشمنی نسبت به خاندان پیامبر (ص) معروف بود، به وی معرفی کردند. عمر بن فرج او را احضار کرد و جریان را به او گفت و او با میل، پذیرفت. عمر برای جنیدی ماهیانه‌ای از بیت المال تعیین کرد و هر چه می‌خواست به وی داد و افزود خلیفه چنین مأموریتی را به او واگذار کرده است، و دستور داد از آمدن شیعیان نزد امام (ع) و ارتباط با آن حضرت جلوگیری کند. [ صفحه ۵۰ ] جنیدی از آن تاریخ در محل اقامت امام (ع) در «صریا» حضور یافت و به گمان خود به آموزش آن حضرت پرداخت و پیوسته ملازم او بود. و چون شب فرا می‌رسید همه‌ی درها را قفل می‌کرد و کلیدها را برمی‌داشت. مدتی بدین منوال گذشت. در این مدت ارتباط شیعیان با امام (ع) قطع شد و آن حضرت در محدودیت و انزوای کامل قرار گرفت. تا آنکه روز جمعه‌ای محمد بن سعید - راوی داستان - جنیدی را دید و از او پرسید: «حال این کودک که تو تربیتش می‌کنی چگونه است؟» جنیدی با ناراحتی و پرخاش به او گفت: آیا تو، به او می‌گویی کودک؟! چرا نمی‌گویی بزرگسال‌هاشمی! تو را به خدا سوگند می‌دهم بگو، بینم آیا در مدینه کسی را در علم و ادب داناتر از من سراغ داری؟ - نه. - به خدا سوگند، من سخنی در ادبیات می‌گویم و تصور می‌کنم که تنها من به آن مطلب رسیده‌ام؛ لیکن آن کودک بابها و بخشهای جدیدی را مطرح می‌کند که من از او استفاده می‌کنم؛ اما مردم بر این گمانند که من آموزگار او هستم، در حالی که - به خدا سوگند - من از او دانش می‌آموزم. چند روزی گذشت. محمد بن سعید بار دیگر با جنیدی دیدار کرد و از او حال و وضع امام‌های (ع) را جویا شد و پرسید: حال آن نوجوان‌هاشمی چگونه است؟ جنیدی اعتراض کرد و گفت: این سخن را رها کن، به خدا سوگند او بهترین فرد روی زمین و برترین آفریده‌ای است که خدا آفریده است. گاهی او در صدد برمی‌آید وارد اتاق شود، من به او می‌گویم: تا سوره‌ای از قرآن را بخواند. او به من می‌گوید: کدام سوره‌ی قرآن را می‌خواهی تا بخوانم؟ من یکی از سوره‌های بلند را نام می‌برم که هنوز به آنجا نرسیده است. او به خواندن سوره مبادرت می‌کند؛ بگونه‌ای که صحیح‌تر از قرائت او را نشنیده‌ام. سوره‌ای را با صدایی دلگشایتر از مزامیر داوود قرائت می‌کند و او قرآن را از اول تا به آخر بردارد و به تأویل و تنزیل آن آگاه است. جنیدی افزود: این کودک خردسال که پدرش در عراق رحلت کرده و او در مدینه در [ صفحه ۵۱ ] میان این کنیزان سیاه پوست رشد یافته، از کجا این همه دانش را فرا گرفته است؟! راوی اضافه می‌کند: زمانی چند نگذشت که جنیدی را دیدم که حق را شناخته و قائل به امامت امام‌های (ع) گشته است! [۶۵].

## گستره‌ی علم امام هادی

### اشاره

آنچه از علوم مختلف از پیشوای دهم (ع) آشکار گشته و در صفحات تاریخ و کتابهای حدیث منعکس شده است حکم قطره‌ای در برابر دریا را دارد؛ با این حال همین مقدار که آشکار گشته، همه‌ی دانشمندان را به تحیر واداشته است؛ چندان که آن را دلیلی روشن و غیر قابل خدشه بر حقانیت راه آن بزرگوار دانسته‌اند. تمام دانشمندان و فقهای معاصر امام‌های (ع) بر گستره‌ی علوم آن حضرت در زمینه‌های حدیث، فقه، فلسفه، کلام و سایر علوم اعتراف داشته و بر این عقیده بودند که در مسائل پیچیده و مشکل



علمی و دینی باید به او مراجعه و از نظر صائبش استفاده کنند. و عجیب آنکه معتصم و متوکل عباسی دو خلیفه معاصر آن گرامی که سرسخت ترین دشمنان اهل بیت (ع) بودند، در مسائل مورد اختلاف دانشمندان زمانشان، سراغ دیدگاه آن حضرت را می گرفتند و نظریه‌ی او را بر نظر دیگر دانشمندان، حتی درباریان مقدم می داشتند. [۶۶] در ذیل به عناوین بعضی از علوم و معارفی که از پیشوای دهم (ع) به یادگار مانده است اشاره می کنیم.

### حدیث

حدیث - یعنی سخنان و حکمت‌های ارزنده‌ی به یادگار مانده از امام‌های (ع) در موضوعات مختلف اخلاقی، تربیتی، فقهی، اعتقادی، اجتماعی، سیاسی و... از نشانه‌های روشنی است که بر گستردگی و جامعیت علوم آن بزرگوار گواهی می دهد. روایاتی که از امام‌های (ع) در دسترس است یا به خود آن حضرت مستند است و یا آن [صفحه ۵۲] گرامی از رسول خدا (ص) یا از پدران بزرگوارش نقل کرده است [۶۷] که در این صورت علاوه بر ارائه‌ی یک رهنمود یا دستورالعمل، سیره و روش رسول خدا (ص) و نیاکان گرانقدرش را نیز زنده کرده و تاریخ زندگی خویش را با تاریخ زندگی آن عزیزان پیوند داده است.

### فقه

امام‌های همچون دیگر امامان علیهم السلام به اقتضای مسؤولیت سنگین خود، عنایت خاصی به تبیین و نشر فقه ناب محمدی و احکام شریعت اسلامی داشت. فقها و دانشمندان در محضر آن حضرت گرد آمده از زلال علوم وی سیراب می شدند و احادیثی را که از آن بزرگوار استفاده کرده می نوشتند که همین نوشته‌ها به عنوان یکی از منابع تشریع احکام اسلامی، در طول تاریخ حیات تشیع، مورد استناد فقهای شیعه قرار گرفته و می گیرد. روایات فقهی پیشوای دهم در بیشتر ابواب و کتابهای فقهی از قبیل طهارت، صلاۀ، صوم، زکات، خمس، حج، نکاح، طلاق، قضاء و شهادت، حدود، دیات، وصیت و.. مرجع، مستند و راه گشای فقیهان و مجتهدان در حل مسائل فقهی و استخراج و استنباط فروغ از اصول است. [۶۸].

### اصول اعتقادی

پیشوای دهم در کنار تبیین و گسترش فقه شیعی به مباحث اعتقادی و کلامی نیز عنایت ویژه داشت؛ از این رو، بحثهای کلامی که در قالب رهنمودها و مناظرات از سوی آن حضرت القا شده، تجلیگاه دیگری از علوم و دانشهای خدادادی این امام همام است. طرح مباحثی در زمینه‌ی حقیقت توحید، ارائه نظر صائب نسبت به صفات باری تعالی، ابطال جبر و تفویض و... همه گواه وسعت و عمق دانش و آگاهیهای آن گرامی در زمینه‌ی اصول اعتقادی و مسائل کلامی است. [۶۹]. [صفحه ۵۳]

### تفسیر

امام‌های (ع) قرآن را به عنوان منبعی که همه‌ی فرقه‌های اسلامی نسبت به آن وحدت نظر دارند و احکام و دستوراتش برای همه لازم الاجرا است [۷۰] مطرح کرده و افزوده است: «ان الله تعالی لم یجعل لزمان دون زمان و لالئاس دون ناس، فهو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غرض الی یوم القیامه». [۷۱]. خداوند متعال، قرآن را برای زمانی معین و مردمی خاص قرار نداده است. (دستورات و احکام) قرآن در هر زمانی نو، و برای هر ملت و گروهی تا روز قیامت، تازه و شاداب است. پیشوای دهم (ع) با این نگرش به قرآن، به تبیین و تفسیر آیات دلنشین آن پرداخت و هم اکنون روایات رسیده و از آن بزرگوار در تفسیر قرآن، زینت بخش کتابهای تفسیری و راهگشای معضلات و آیات متشابه این کتاب آسمانی است. [۷۲] به عنوان نمونه به یک مورد اشاره

می‌کنیم. علی بن ابراهیم قمی در ذیل آیه‌ی شریفه: «و اذکر اخا عاد اذ انذر قومهم بالاحقاف» [۷۳] می‌نویسد: پدرم روایت کرده است که معتصم دستور داد در «بطائیه» چاهی بکنند. به اندازه‌ی سیصد برابر قامت انسان کنند ولی به آب نرسید. معتصم ناچار رها کرد؛ ولی وقتی متوکل روی کار آمد دستور داد چاه یاد شده را بکنند تا به آب برسد. چاه کنان به کندن چاه ادامه دادند و بر سر هر صد قامت انسان قرقره ای قرار می‌دادند تا آنکه به صخره ای رسیدند. با پتک بر آن زدند تا شکسته شد؛ ولی به محض شکستن، هوای سردی از درون آن با سرعت خارج شد و همه‌ی آنان که نزدیکش بودند مردند. جریان را به متوکل گزارش دادند ولی وی راه به جایی نبرد. گفتند: از «ابن الرضا»، حضرت علی بن محمد (ع) پرس. متوکل طی نامه ای قضیه را از امام (ع) پرسید. امام (ع) فرمود: آنجا محل سکونت احقاف بوده است. احقاف، قوم عاد بودند که خداوند ایشان [صفحه ۵۴] را با «ریح صرصر» یعنی باد بسیار سرد به هلاکت رسانید. [۷۴].

## تاریخ انبیاء

از تاریخ زندگی انبیای الهی پیش از حضرت خاتم (ص)، منبع موثق و مورد اعتمادی جز قرآن و روایات رسیده از معصومین (ع) در دسترس نیست. بخشی از روایات امام‌های (ع) به تبیین و تجزیه و تحلیل زندگی پیامبران پیشین اختصاص دارد؛ پیامبرانی همچون حضرت آدم، نوح و ابراهیم. [۷۵] به عنوان نمونه عبدالعظیم حسنی می‌گوید: از علی بن محمد عسکری (ع) شنیدم که فرمود: «خداوند بدین علت حضرت ابراهیم را به «خلیلی» برگزید که بر محمد و خاندان آن حضرت زیاد درود می‌فرستاد.» [۷۶]. [صفحه ۵۵]

## خلاصه

مرتبه‌ی علمی امامان (ع) در همه‌ی زمینه‌ها از پایه‌های اساسی امامت، و از معیارهای مطمئن شناخت امام از مدعی امامت به شمار می‌رفته است. اساسی‌ترین ویژگی دانش امامان (ع)، خدادادی بودن آن است. خداوند همه‌ی دانشهایی را که به فرشتگان مقرب و انبیای مرسل عنایت کرده به امامان (ع) نیز داده است. متأسفانه زمامداران معاصر ائمه (ع) با محدودیتهایی که برای آنان ایجاد کردند مانع گسترش علوم ایشان در جامعه شدند. این محدودیت نسبت به بعضی امامان از جمله امام‌های (ع) بیشتر و شدیدتر بود. با این حال آن گرامی از هر فرصتی استفاده کرد و به صورتهای گوناگون در حد پذیرش و ظرفیت افراد، آنان را از فروغ دانش گسترده‌ی خویش بهره مند ساخت. اعتراف دانشمندی همچون «جنیدی» به فضل و برتری علمی امام هادی (ع) و راهیابی وی به حق در پرتو رهنمودهای آن حضرت، دلیل روشنی بر گستره‌ی علوم این پیشوای معصوم در سنین شش، هفت سالگی است. به جز جنیدی دیگران نیز بر گستره‌ی علوم پیشوای دهم در موضوعات مختلف اعتراف داشته و بر این باور بودند که در برخورد با مشکلات علمی و دینی باید به او مراجعه کنند. از امام‌های (ع) در رشته‌های مختلف علمی به ویژه در زمینه‌ی حدیث، فقه، مباحث اعتقادی و کلامی، تفسیر و تاریخ انبیاء، روایات زیادی به یادگار مانده که بیانگر وسعت دانش آن گرامی و عنایت وی به این رشته‌های علمی است. [صفحه ۵۷]

## شخصیت اخلاقی امام هادی

### اشاره

امام هادی علیه‌السلام چون جدش رسول خدا (ص) و پدران بزرگوارش، از نظر اخلاقی بر قله‌ی بلند «خلق عظیم» برآمده است؛ از



این رو، گفتار، رفتار و خوی و منشش ترسیم «حیات طیبیه» انسانی و وجود مبارکش تبلور تمامی ارزشهای الهی است. حضرت هادی (ع) مظهر صفات و کمالاتی است که خود در زیارت جامعه به برخی از آنها اشاره کرده است: «... و معدن الرحمة، و خزان العلم، و منتهی الحلم و اصول الکرم... و عناصر الأبرار... و صفوة المرسلین... أئمة الهدی و مصابیح الدجی و أعلام التقی... و المثل الأعلى... و حجج الله علی اهل الدنیا و الآخرة و الأولى». شما... معدن رحمت، گنجینه داران دانش، نهایت بردباری و حلم، بنیانهای کرامت... و ریشه‌های نیکان.. خلاصه و برگزیده‌ی پیامبران...، پیشوایان هدایت، چراغهای تاریکیها، پرچمهای پرهیزکاری، نمونه‌های برتر... و حجت‌های خدا بر جهانیان هستید. می‌بینم امام (ع) در این فرازهای اساسی و بسیار پرمحتوا، بیشتر به جنبه‌های ارزشی و والایه‌های اخلاقی و الگویی امامان (ع) تأکید دارد و آنان را نشانه‌ها و پرچمهای تقوا و الگوهای برتری می‌داند که دیگران باید در پویدن راه حق؛ به ویژه در تاریکیها و به هنگام سردرگمی، به سمت این مشعلهای هدایت «أئمة الهدی» و چراغهای روشنی بخش «مصابیح الدجی» و علمهای برافراشته از سوی خدا «أعلام التقی» حرکت کنند تا به مقصود برسند و به حق دست یابند. طرح فضائل و مکارم اخلاقی امامان (ع) از این جهت برای ما ضرورت دارد که آشنایی و ارتباط با چنین چهره‌های سر تا پا نور و فضیلت، و پیروی و الگوگیری از [ صفحه ۵۸ ] دستورها و رفتارشان، تنها راه دستیابی به کمال انسانیت و سعادت دو جهان است. از زبان آن حضرت می‌خوانیم: «الراغب عنکم ما رق و للآزم لکم لاحق و المقصر عنکم زاهق». [۷۷]. رویگردان از شما، از آیین حق بیرون است و آن که همراه و ملازم شماست به شما خواهد پیوست و کسی که در حق شما کوتاهی کند محو و نابود خواهد شد. امام هادی (ع) پیوسته تحت نظر حکومت‌های جور بود و از همان آغاز امامت سعی می‌شد آن حضرت با پایگاه‌های مردمی و افراد جامعه تماس نداشته باشد؛ با این حال آن مقدار از فضائل اخلاقی که از او آشکار گشته، دانشمندان و شرح حال نویسان و حتی دشمنان اهل بیت (ع) را به تحسین و تمجید آن کانون فضائل واداشته است. پیش از این اعتراف «جنیدی» را داشتیم که آن حضرت به بهترین مردم روی زمین و برترین آفریده‌های الهی توصیف کرده است. «ابن حجر» در شرح حال آن گرامی نوشته است: «و کان وارث أبیه علماً و سخاءاً». [۷۸]. او در دانش و بخشش، وارث پدرش بود. «متوکل» در نامه ای که برای امام (ع) نوشت خاطر نشان ساخت: امیرالمؤمنین عارف به مقام شماست و حق خویشاوندی را نسبت به شما رعایت می‌کند و طبق آنچه مصلحت شما و خانواده تان می‌باشد اقدام می‌نماید. [۷۹]. اینک به منظور سرمشق گرفتن از اخلاق کریمه و رفتار سازنده‌ی آن حضرت نمونه‌هایی را یادآور می‌شویم.

### بخشندگی

امامان معصوم (ع) برای مظاهر دنیوی از جمله مال و ثروت، ارزش ذاتی قائل نبودند [ صفحه ۵۹ ] و سعی می‌کردند به حداقل آن - که زندگی معمولی روزانه‌ی آنان را تأمین کرده آن بزرگواران را در راه انجام وظایف فردی و اجتماعی یاری رساند - بسنده کنند و افزون بر آن را در راههایی که موجب خشنودی خداوند بود صرف می‌کردند. یکی از این راهها - که در آیات و روایات نسبت به آن سفارش فراوان شده - انفاق و بخشش به افراد تهیدست و نیازمند است. این سیاست خداپسندانه‌ی مالی - که در زندگی امامان (ع) در سطح گسترده و اعجاب برانگیزی به چشم می‌خورد - علاوه بر جنبه‌های معنوی و آثار اخروی، عامل مهمی در فقر زدایی، کاهش فاصله‌ی طبقاتی در میان جامعه‌ی اسلامی، تألیف قلوب افراد، حفظ شخصیت و علاقمند ساختن آنان به مکتب اهل بیت علیهم السلام و جلوگیری از ارتباط برقرار کردن و نزدیک شدن آنان به دستگاه زر و زور خلفا بود. در پرتو برخورداری ائمه (ع) از این خوی نیکو، وجود آن بزرگواران پیوسته مایه‌ی امید، و خانه‌شان، مرکز نشر دانش، پناهگاه افراد نیازمند و درمانده و محل آمد و شد انسانهای مختلف؛ به ویژه آنان که از راه دور می‌آمدند، بود. این مسأله، هم برای عموم مردم جا افتاده بود؛ به گونه ای که وقتی فرد نیازمند و درمانده ای را می‌دیدند او را به خانه‌ی امامان (ع) راهنمایی می‌کردند؛ و هم برای خود افراد درمانده؛

بدین معنی که به محض مواجه شدن با مشکلی بدون درنگ و به طور مستقیم سراغ «بیت امامت» را می‌گرفتند. امام هادی (ع) همچون پدر بزرگوارشان کانون سخاوت و کرم بود و گاهی مقدار انفاقش به حدی از فزونی می‌رسید که دانشمندی مانند «ابن شهر آشوب» پس از نقل آن می‌گوید: این مقدار انفاق، معجزه‌ای است که جز پادشاهان از عهده کسی ساخته نیست و تاکنون این مقدار بخشش را از کسی سراغ نداریم. [۸۰]. مورخان موارد زیادی از احسان و انفاق پیشوای دهم به نیازمندان و درماندگان را نقل کرده‌اند که ما به چند مورد بسنده می‌کنیم. - گروهی از بزرگان شیعه و یاران امام (ع) به نامهای: ابوعمر و عثمان بن سعید، احمد ابن اسحاق اشعری و علی بن جعفر همدانی، به محضر آن حضرت شرفیاب شدند. [صفحه ۶۰] احمد بن اسحاق از سنگینی بدهکاری خویش نزد امام (ع) شکایت کرد. امام هادی (ع) به وکیلش «ابوعمر» فرمود: سی هزار دینار به او، و سی هزار دینار به علی بن جعفر بده؛ برای خود نیز سی هزار دینار بردار. [۸۱]. امام (ع) با این انفاق انبوه به زندگی این بزرگان - که به کار مبارزه و نشر فرهنگ ناب تشیع همت گمارده بودند و شاید فرصت چندانی برای کار و تأمین نیازهای زندگی خود نمی‌یافتند - گشایشی بخشید و تنگدستی را از آنان برطرف ساخت. - ابوهاشم جعفری نقل می‌کند: تنگدستی سختی بر من روی آورد. خدمت امام هادی (ع) رفتم. چون در محضرش نشستم فرمود: ای ابوهاشم! شکر کدامیک از نعمتهای خدا را که به تو عطا کرده می‌توانی به جای آوری؟ - من سکوت کردم و ندانستم چه بگویم. - خداوند به تو نعمت ایمان را ارزانی داشته و (در پرتو آن) بدنت را بر آتش دوزخ حرام کرده، و سلامتی و عافیت داده و بر اطاعت و بندگی اش یاریت نموده و قناعت داده است تا در پرتو آن از اسرافکاری مصون بمانی. ای ابوهاشم! من بدین مطالب آغاز به سخن کردم، چون گمان می‌کنم تو می‌خواهی از کسی که این همه نعمت به تو داده نزد من شکوه کنی. من دستور دادم یکصد دینار به تو بدهند. آن را بگیر! [۸۲]. امام (ع) در این داستان ضمن بخشش به ابوجعفر و رفع نیاز او، نعمتهای بزرگ الهی را که به او ارزانی داشته و هر یک از آنها شکر خاص خود را می‌طلبد، به او متذکر شده است. و این درس بزرگ را به وی داد که وظیفه‌ی بندگی ایجاب می‌کند که او به جای لب به شکوه گشودن از تنگدستی که به وی روی آورده و شاید به مصلحت او هم بوده، بهتر است شکر آن همه نعمت خدادادی را به جا آورد. - اسحاق جمال می‌گوید: برای ابوالحسن (ع) گوسفندان زیادی خریدم؛ سپس مرا خواست و از اصطبل منزلش به جای وسیعی برد که من آنجا را نمی‌شناختم؛ سپس [صفحه ۶۱] تمامی آن گوسفندان را میان کسانی که آن حضرت دستور می‌داد، توزیع کردم. [۸۳]. در روایت دیگر، زمان خرید و توزیع گوسفندان روز «ترویه» [۸۴] ذکر شده است. [۸۵]. از این روایت دو نکته‌ی مهم استفاده می‌شود. نخست آن که امام (ع) در مسائل مالی و انفاقهای جزئی هم، مسائل امنیتی و حفاظتی را رعایت می‌کرده است و این، بیانگر شدت محدودیت آن گرامی از سوی دستگاه خلافت است؛ با این حال امام (ع) این کار را تحت پوشش قربانی انجام داد تا هرگونه سوء ظنی را نسبت به خود از بین ببرد. دوم: آنکه این اقدام حضرت بیانگر اهتمام آن بزرگوار به مسأله‌ی قربانی است. وی که می‌دید بستگان و خویشانش توانایی انجام این عمل مستحب را ندارند و اگر او به آنان کمک نکند بناچار آن را ترک خواهند کرد، پیش از عید قربان گوسفندانی برای ایشان می‌فرستاد تا در روز عید امکان قربانی برایشان فراهم باشد.

## بردباری

حلم و بردباری از ویژگیهای مهمی است که مردان بزرگ، به ویژه رهبران الهی که بیشترین برخورد و اصطکاک را با مردم نادان و نابخرد و گمراه داشتند، از آن برخوردار بوده و در پرتو این خلق نیکو، افراد بسیاری را به سوی خود جذب کردند. بردباری نقش مهمی در پیشرفت کارها و موفقیت افراد دارد، تا آنجا که امام هادی علیه‌السلام فرموده است: «إن الظالم الحالم یکاد ان یعفی علی ظلمه بحلمه، و ان المحق السفیه یکاد ان یطفی نور حقه بسفهه» [۸۶]. ستمگر بردبار چه بسا به خاطر بردباری اش مورد بخشودگی قرار گیرد و ممکن است انسان حق به جانب بی حلم، روشنایی نور حقش به خاطر سفاهتش خاموش گردد. [صفحه ۶۲] پیشوای

دهم با این بیان ظریف به پیروان خود هشدار می دهد که مبدا با متخلق نشدن به این فضیلت اخلاقی ارزشمند، مشعل فروزان حق را در وجود خویش خاموش کنند. امام (ع) با این نگرش به «حلم» در عمل نیز همچون نیکان خود در برابر ناملايمات، بردبار بود و تا جایی که مصلحت ایجاب می کرد با دشمنان حق و ناسزاگویان و اهانت کنندگان به ساحت مقدسش، با بردباری برخورد می کرد. «بريحه‌ی» عباسی - که از سوی دستگاه خلافت به سمت پیشنهادی مکه و مدینه منصوب شده بود - از امام هادی (ع) نزد متوکل سعایت کرد و از وی خواست دست آن حضرت را از این دو پایگاه مهم کوتاه کند. متوکل - در پی این سعایت - امام (ع) را از کنار حرم جد بزرگوارش رسول خدا (ص) به سامرا تبعید کرد. «بريحه» در میان راه رو به امام (ع) کرد و گفت: تو خود می دانی که عامل تبعید تو من هستم. با سوگندهای محکم و استوار، سوگند می خورم که چنانچه شکایت مرا نزد امیرالمؤمنین یا یکی از درباریان و فرزندان او ببری، تمامی درختانت را (در مدینه) آتش می زنم و بردگان و خدمتکارانت را می کشم و چشمه های مزرعه های را کور خواهم کرد و یقین بدان که همه ی این اقدامات را انجام می دهم. امام (ع) متوجه او شد و فرمود: نزدیکترین راه برای شکایت از تو این بود که شب گذشته شکایت تو را نزد خدا بردم، و من شکایت از تو را که بر خدا عرضه کرده ام نزد غیر او از بند گانش نخواهم برد. «بريحه» چون این سخنان را از امام (ع) شنید و با این موضع ملایم و بردبارانه ی آن گرامی مواجه شد، به دامن آن حضرت افتاد و تضرع و لابه کرد و از محضرش تقاضای بخشش نمود. امام (ع) در نهایت بزرگواری فرمود: تو را بخشیدم. [۸۷].

### هیبت در دلها

امامان (ع) مظاهر قدرت و عظمت خداوند و معادن کلمات و حکمت ذات مقدس حق، و منبع تجلیات و انوار خاصه ی او هستند. بر این اساس از یک قدرت معنوی [ صفحه ۶۳ ] فوق العاده و نفوذ و هیبت خاصی برخوردارند. این هیبت و شکوه و عظمت خدادادی را در زیارت جامعه و از زبان امام هادی (ع) چنین می خوانیم: «طأطأ کل شریف لشرفکم، و بخع کل متکبر لطاعتکم، و خضع کل جبار لفضلکم و ذل کل شیء لکم». هر بزرگ و شریفی در برابر بزرگواری و شرافت شما سر فرود آورده و هر خود بزرگ بینی به اطاعت از شما گردن نهاده و هر زورگویی در برابر فضل و برتری شما فروتنی کرده و همه چیز برای شما خوار و ذلیل گشته است. روی این جهت بارها اتفاق می افتاد که حاکمان جور در غیاب امامان (ع) تصمیمهای خطرناکی نسبت به آنان می گرفتند، ولی به محض رویا رو شدن با ایشان و نگاه به رخسار پرفروغشان، کابوس ترس و وحشت در دلهایشان سایه می افکند؛ بگونه ای که مجبور می شدند از تصمیم خود برگردند. فروغ این هیبت و عظمت الهی در چهره ی امام هادی (ع) کاملاً نمایان و دوست و دشمن، و به تعبیر خود آن پیشوای معصوم، هر شریف و متکبر و جباری را به خضوع در برابرش واداشته بود. اینک چند نمونه: - محمد بن حسن اشتر علوی نقل می کند: با پدرم بر در خانه ی متوکل بودیم و جمعی از آل ابوطالب، آل عباس و آل جعفر نیز حضور داشتند. امام هادی (ع) وارد شد. تمامی آنان که بر در خانه ی متوکل حضور داشتند، به احترام آن حضرت از اسب پیاده شدند. امام (ع) داخل خانه شد. بعضی از حاضران به بعضی دیگر گفتند: چرا باید برای این نوجوان از مرکب پیاده شویم؟ او نه از ما شریفتر است و نه سنش از ما بیشتر است. سوگند به خدا (در بازگشت) برای او پیاده نخواهیم شد. ابوهاشم جعفری - که در آنجا حضور داشت - گفت به خدا سوگند وقتی نگاهتان به او بیفتد با کوچکی و خواری برای او پیاده خواهید شد. طولی نکشید که امام هادی (ع) از دربار متوکل بازگشت. چون نگاه حاضران به آن حضرت افتاد بی اختیار از اسبها پیاده شدند. ابوهاشم گفت: مگر نگفتید پیاده [ صفحه ۶۴ ] نمی شویم؟ گفتند: به خدا سوگند نتوانستیم خودداری کنیم؛ بگونه ای که بی اختیار از مرکبها پیاده شدیم! [۸۸]. - زید بن موسی [۸۹] چند بار به «عمر بن فرج رنجی» - حاکم مدینه - گوشزد کرد و از او خواست وی را بر فرزند برادرش - امام هادی (ع) مقدم بدارد و می افزود: او جوان است و من عموی پدر او هستم. «عمر» سخن او را برای امام هادی (ع) نقل کرد. حضرت

فرمود: یک بار این کار را بکن. فردا مرا پیش از او در مجلس بنشان، سپس بین چه خواهد شد. روز بعد «عمر» امام (ع) را دعوت کرد و آن حضرت در بالای مجلس نشست. سپس به «زید» اجازه‌ی ورود داد. «زید» در برابر امام (ع) بر زمین نشست. چون روز پنج شنبه شد، والی ابتدا به زید اجازه داد تا وارد شود و در صدر مجلس بنشیند؛ سپس از امام (ع) خواست وارد شود. امام (ع) داخل شد هنگامی که چشم زید به حضرت افتاد و هیبت امامت را در رخسار ملکوتی اش مشاهده کرد، بی اختیار از جای برخاست و امام (ع) را بر جای خود نشانید و خود در برابر او نشست. [۹۰]. بدون شک منشأ این همه هیبت و شکوه امام (ع)، قدرت مادی و سلطنت ظاهری او نبود؛ بلکه اطاعت خدا و پارسایی در دنیا و تقوای دینی و از همه مهمتر، ایمان آن بزرگوار بود، که او را از ذلت نافرمانی حق تعالی خارج و به عزت اطاعت و بندگی او داخل کرده بود. [صفحه ۶۵]

## خلاصه

امام هادی (ع) از نظر اخلاقی در اوج قرار داشت و گفتار و رفتارش ترسیم «حیات طیبه» و وجودش تبلور همه‌ی ارزشها بود. آن حضرت پیوسته تحت نظر حکومت‌های جور بود؛ با این حال فضائل اخلاقی فراوانی از او آشکار گشت؛ چندان که همگان را به تحسین و تمجید واداشت. بخشی از فضائل اخلاقی آن امام همام عبارت است از: - بخشندگی: امام (ع) در این فضیلت چنان پیشگام و بی نظیر بود که دانشمندان را به تعجب واداشته است. گاهی هم ضمن انفاق، افرادی را که ممکن بود بر اثر تنگدستی لب به شکوه بگشایند، موعظه می‌کرد و نعمتهای فراوان پروردگار را به آنان متذکر می‌شد. - بردباری: امام (ع) با نادانان و سفیهان با بردباری و بزرگواری برخورد می‌نمود و آنجا که مصلحت ایجاب می‌کرد از اقدامات کینه توزانه‌ی دشمنان در حق خویش می‌گذشت. - هیبت در دلها: آن گرامی مظهر قدرت، عظمت و جلال خداوند بود؛ از این رو از قدرتی معنوی و نفوذ و هیبتی الهی برخوردار بود؛ چندان که دوست و دشمن با مشاهده‌ی چهره‌ی ملکوتی اش در محضرش به خاک افتاده و بی اختیار، در برابر عظمتش سر فرود می‌آوردند. امام هادی (ع) این عظمت و شکوه و هیبت و نفوذ در دلها را در پرتو عبادت حق و ورود در دژ بندگی عزتبخش او کسب کرده بود، نه در سایه‌ی قدرت مادی و سلطنت ظاهری. [صفحه ۶۷]

## در محضر امام هادی

## اشاره

انسانها، در یک تقسیم بندی کلی بر دو گونه‌اند: «هادی» و «هابط» انسان هادی - که برای هدایت فرستاده شده است - نفس مطهر و معصومی است که صاحب نور هدایت است، و رمز کلید هدایت و راز نجات و سعادت در نزد اوست. و انسان هابط - که در مغاک تاریک خاک در افتاده و به هبوط دچار گشته است - همه‌ی بشریت سرگشته در وادی ضلالت و اوهام است. هر کدام از آنان در دامن انسان هادی آویخت و هدایت او را پذیرفت و به تعالیم او عمل کرد، به رهایی رسید و رستگار شد، و گر نه، نه. در اسلام، انسان هادی، پس از وجود مبارک پیامبر اکرم (ص)، همان کسانی که از سوی خدا به جانشینی وی برگزیده شده و در حدیث نبوی مسلم «ثقلین» عدل و لنگه‌ی قرآن کریم قرار گرفته‌اند. انسان هادی، معصوم و حامل نور هدایت است (قد جاءکم من الله نور). [۹۱] سخن و کلام او نیز جوهره‌ی ملکوتی و ماهیت آسمانی دارد که از نور سرچشمه گرفته، بلکه خود نیز نور است (کلامکم نور) [۹۲] [۹۳] بدین جهت، سخنان و بیانات آن بزرگواران همچون نفس قدسی و وجود ربانی شان نقش هدایتگری و ظلمت زدایی دارد، و طرح آن به عنوان بخش و درسی مستقل - و نه تأیید و شاهد بر مدعی - با عنایت به این نقش حیاتی و ارزشمند است. اینک گزیده‌هایی از کلمات نورانی و رهنمودهای هدایتگر و سازنده‌ی پیشوای «هادی» حضرت امام علی النقی

علیه‌السلام. [ صفحه ۶۸ ]

## نقش عالمان دینی در دوران غیبت

«لو لا من یبقی بعد غیبه قائمنا من العلماء الداعین الیه، و الدالین علیہ، و الذابین عن دینہ بحجج الله، و المنقذین لضعفاء عبادالله من شباک ابلیس و مردته و من فحاح النواصب، لما بقی احد الا ارتد عن دین الله، و لکنهم یمسکون ازمه قلوب ضعفاء الشیعہ، کما یمسک صاحب السفینہ سکانها، اولئک هم الافضلون عندالله عزوجل». [۹۴]. اگر پس از غیبت امام قائم ما، دانشمندان و عالمان دینی نبودند که مردم را به او دعوت، و به سوی آن حضرت دلالت و راهنمایی، و با دلائل و براهین از دین وی دفاع کنند، و بندگان ضعیف خدا را از دامهای ابلیس و پیروانش و نیز دامهای ناصبیان (و دشمنان اهل بیت (ع)) نجات دهند، هر آینه کسی نمی‌ماند مگر آن که از دین خدا بیرون می‌رفت؛ و لیکن آن دانشمندان، زمام دلهای شیعیان ناتوان را به دست می‌گیرند، آنسان که ناخدای کشتی، سکان [۹۵] کشتی را به دست می‌گیرد و آنان در نزد خدای بزرگ، برترین افرادند. پیشوای دهم (ع) در این سخن گهربار، نکات بسیار ارزنده ای را بیان کرده است، از جمله: ۱- یکی از وظایف و رسالتهای مهم عالمان دینی در عصر غیبت، فراخوانی و راهنمایی مردم به جانب امام زمان (عج) است؛ چرا که در این دوران تنها حجت خدا در روی زمین و تنها واسطه‌ی میان خلق و خالق، اوست و بیگانگی انسان با مقام ولایت به معنای بیگانگی او با خدا و آیین اسلام است. ۲- رسالت مهم دیگر دانشمندان در این زمان، دفاع از دین و شتافتن به کمک شیعیان ضعیف و ناتوان و رهایی ایشان از دامهای شیاطین جن و انس است. ۳- امام (ع) پس از بیان وظیفه‌ی عالمان در ارتباط با «امامت»، «دیانت» و «امت» به نقش حیاتی و تعیین کننده‌ی آنان در دینداری مردم اشاره کرده و آن را به نقش ناخدای کشتی در [ صفحه ۹۶ ] کنترل و هدایت سکان کشتی تشبیه نموده است. ۴- در پایان، کار ایشان را ارزشگذاری کرده و آن را در مقیاس با دیگر کارها، برترین کار و عالمانی را که به چنین کاری همت گمارده‌اند بالاترین افراد نزد پروردگار معرفی کرده است.

## شومی روزگار!

اسلام از همان آغاز با عادات و تقلیدهای کورکورانه‌ی جاهلیت به مبارزه برخاست. یکی از این خرافات، شوم دانستن بعضی روزهاست، آن چنان که این عادت جاهلی نسبت به روز سیزده نوروز در میان ایرانیان هنوز کم و بیش رواج دارد. رهبران دینی از جمله امام هادی (ع) با این طرز تفکر مبارزه کردند و هرگونه تأثیر روزگار را در جلب منفعت یا دفع شر از افراد، منتفی دانستند. به داستان ذیل توجه فرمایید. حسن بن مسعود [۹۶] می‌گوید: به حضور ابوالحسن علی بن محمد رسیدم در حالی که انگشتم خراشیده شده و شانه ام بر اثر برخورد با سواری آسیب دیده بود، به زحمت میان جمعی وارد شدم، ولی آنان قسمتی از لباسم را پاره کردند. گفتم چه روز بد و شومی بودی! خدای شر تو را از من باز دارد! امام (ع) فرمود: «ای حسن! تو هم که با ما ارتباط و معاشرت داری، گناه خود را به گردن کسی می‌گذاری که بی گناه است». حسن می‌گوید: (با شنیدن سخنان امام (ع)) سر عقل آمدم و فهمیدم که اشتباه کرده‌ام که چنین حرفی زده‌ام. از این رو، به محضرش عرضه داشتم: سرور من! از خداوند طلب آمرزش می‌کنم. امام (ع) فرمود: «ای حسن! روزگار چه گناهی دارد، که چون نتیجه‌ی اعمال خود شما دامنگیرتان می‌شود، آن را شوم می‌شمایید؟!» [ صفحه ۷۰ ] حسن، عرض کرد: من برای همیشه از گناهم استغفار می‌کنم و همین توبه من باشد ای فرزند رسول خدا! امام (ع) فرمود: «سوگند به خدا، [گناه را به گردن روزگار انداختن] هیچ سودتان ندهد، بلکه خداوند با نکوهشی که شما از آفریده ای بی گناه به عمل می‌آورید، شما را کیفر خواهد داد. ای حسن! آیا نمی‌دانی که خداوند اجر و کیفر و پاداش اعمال را در برابر هر کاری که در دنیا و آخرت انجام می‌گیرد، مرحمت می‌کند؟ عرض کردم: چرا، می‌دانم، سرور من! فرمود: راه خلاف مرو و برای روزگار

هیچ تأثیری در حکم خدا تصور مکن. حسن گفت: اطاعت می‌کنم یا بن رسول الله. [۹۷]. نکته: رهنمودها و تأکیدهای پیاپی امام (ع) به «حسن» مبنی بر تیرئه‌ی روزگار و هشدار آن حضرت به وی که شوم دانستن روزگار نه تنها نفعی به حال او ندارد که به خاطر متهم کردن موجودی بی‌گناه، کیفر هم دارد، نشان دهنده‌ی عنایت آن بزرگوار به این موضوع مهم اعتقادی است. بسیاری از افراد وقتی دچار گرفتاری و مصیبتی می‌شوند به جای آن که منشأ آن را در وجود خود و اعمال و کردار خویش جستجو کنند، دیگران و یا پدیده‌های طبیعی از جمله روزگار را مقصر و مسبب بروز آن مصیبت می‌دانند و در نتیجه، نفس سرکش خود را مطلق و منزله از عیب و نقص دانسته، هیچگاه درصدد اصلاح و تهذیب آن برنمی‌آیند؛ در صورتی که قرآن با صراحت می‌فرماید: «و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم» [۹۸]. هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید. ... و این مهمترین درسی است که از این داستان و رهنمودهای روشن‌گر امام هادی (ع) به حسن بن مسعود دستگیرمان می‌شود. [صفحه ۷۱]

### جایگاه «صابران» و «متصبران» در قیامت

حسن بن علی می‌گوید: از ابوالحسن - امام هادی (ع) - شنیدم که فرمود: محمد بن علی (ع) فرمود: «اذا کان یوم القیامه نادا مناد: این الصابرون؟ فیقوم عنق من الناس. فینادی مناد: این المتصبرون؟ فیقوم عنق من الناس. فقلت: جعلت فداک و ما الصابرون؟ قال: الصابرون علی اداء الفرائض و المتصبرون علی ترک المعاصی.» [۹۹]. وقتی روز قیامت شود، منادی ندا کند: کجایند صابران؟ پس گروهی از مردم از جا برخیزند. دوباره منادی ندا در دهد: کجایند متصبران (آنان که به زحمت و رنج فراوان شکیبایی کردند)؟ باز گروهی از مردم بپا خیزند. عرض کردم: فدایت شوم، صابران و متصبران چه کسانی هستند؟ فرمود: صابران، کسانی هستند که بر ادای واجبات پایداری دارند و متصبران افرادی هستند که رنج و زحمت ترک گناهان را تحمل می‌کنند. دو نکته: نکته‌ی مهم و درخور توجه در این روایت این است که امام (ع) - برخلاف تصور عموم مردم که به طور معمول صبر را در تحمل گرفتاریها و بدبختیها یا پایداری و استقامت در برابر دشمن در میدان نبرد می‌دانند - کاربرد عمیق تر و دشوارتری از «صبر» و «صابران» ارائه داده است که مردم یا بدان توجه ندارند و یا مسأله در حد خواص مورد عنایت است. امام (ع) در این بیان بسیار عمیق برای صبر بر ادای واجبات و ترک گناهان در میان بقیه‌ی اقسام صبر، جایگاه بلند و والایی قائل شده است؛ چندان که در روز قیامت، در پاسخ منادی: «این الصابرون» و «این المتصبرون» تنها اینان بپا می‌خیزند و پاسخ مثبت می‌دهند. نکته‌ی قابل توجه دیگر آنکه امام (ع) از شکیبایان بر ترک گناهان به «متصبران» تعبیر کرده که به مفهوم پایداری توأم با تحمل تکلف و زحمت است و این می‌رساند که صبر و [صفحه ۷۲] استقامت بر ترک گناهان در مقایسه با صبر بر ادای فرائض هم دشوارتر و هم - به مقتضای «افضل الاعمال احمزها» [۱۰۰] پاداشش در نزد خدا بیشتر است.

### کمیابی پول حلال

سید بن طاووس به سند خود از «محمد بن هارون جلاب» نقل کرده و می‌گوید: به مولایم علی بن محمد هادی (ع) عرض کردم: از پدرانمان برای ما روایت شده است که زمانی بیاید که هیچ چیزی از برادری که انیس و همدم باشد، و یا به دست آوردن یک درهم حلال، عزیزتر نباشد. امام (ع) فرمود: ای محمد! به نظر من برادری که انیس و همدم انسان باشد پیدا می‌شود؛ اما تو در زمانی زندگی می‌کنی که هیچ چیز در این زمان از پول حلال و برادر دینی که برای خشنودی خدای متعال با انسان دوست شود، کمیاب تر نیست. [۱۰۱]. توضیح: علت کمیابی پول حلال در بازار مسلمانان چیست؟ پاسخ آن را باید در ناپرهیزی کاسبان در کسب و کار و آزمندی آنان در فراهم کردن پول از هر راه ممکن جستجو کرد. مطلب ظریف دیگری که در کلام امام (ع) به چشم می‌خورد این است که پیدا کردن دوستی که انیس و همدم انسان باشد و به مصالح و منافع او بیندیشد هر چند در عصر



امام هادی (ع) و دوران پس از آن به ویژه عصری که ما زندگی می‌کنیم و بیشتر افراد در اندیشه‌ی جلب منافع و مصالح فردی خویش هستند، چندان کار آسانی نیست امام کمیاب نیست و کم و بیش پیدا می‌شود؛ آن که کمیاب است، برادری است که دوستی اش با انسان در راه خدا و برای خدا باشد و هر روزی که از برادری و دوستی او با انسان می‌گذرد، انسان از شیطان فاصله گرفته و به خدا نزدیک شود، همان آثار و برکاتی که در بیان حضرت عیسی (ع) در پاسخ حواریون - که پرسیده بودند با چه کسی برخاست و نشست داشته باشیم - بدانها اشاره رفته است: ۱- کسی که دیدارش شما را به یاد خدا بیندازد. [صفحه ۷۳] ۲- گفتارش بر دانش شما بیفزاید. ۳- عملش شما را به سوی آخرت ترغیب کند. [۱۰۲].

### چرا از مرگ وحشت داریم؟!

همه‌ی مردم، مرگ را حقیقتی انکار ناپذیر می‌دانند؛ ولی بیشتر آنان از روبه رو شدن با آن وحشت دارند. از این رو، هر کس دوست دارد بداند که چرا این همه مرگ وحشت دارد؟ علت بیم افراد از مرگ در بیان امام هادی (ع) چنین آمده است: امام هادی (ع) به عیادت یکی از یارانش که مریض بود، رفت و خطاب به او - که از فرا رسیدن مرگ بی‌تابی می‌کرد و می‌گریست - فرمود: ای بنده‌ی خدا! تو از مرگ به خاطر آن که حقیقت آن را نمی‌شناسی بیمناکی. آیا زمانی که بدنت چرکین شود و آلوده باشی و از فزونی چرک و آلودگی ناراحت باشی و به زخم و بیماری واگیر مبتلا شوی، چه می‌کنی، در حالی که می‌دانی شستشوی در حمام تمام آنها را برطرف می‌کند. آیا دوست نداری وارد حمام شوی و همه‌ی پلیدیها را از تنت بشویی؟ یا این که از این که وارد حمام شوی ناخشنودی و می‌خواهی همه‌ی آن آلودگیها در بدنت بماند؟! بیمار عرض کرد: بلی ای پسر رسول خدا (ص)، (به طور حتم در آن حال مایلیم به حمام روم و همه‌ی پلیدیها را از بدنم برطرف نمایم). امام (ع) فرمود: مردن، همان حمام است و آن آخرین چیزی است که تو را از گناهانت می‌رهاند و از بدیها پاک می‌سازد؛ و چون تو بر مرگ وارد شوی و قرین آن گردی از هر غم و اندوه و رنجی نجات می‌یابی و به هر شادی و سروری نایل می‌شوی. بیمار با شنیدن سخنان امام (ع) آرام گرفت و به آسانی جان به جان آفرین تسلیم کرد. [۱۰۳].

### توبه نصوح

به جز معصومین علیهم‌السلام همه‌ی افراد کم و بیش دچار لغزش و گناه می‌شوند. راه [صفحه ۷۴] جبران آن در مکتب اسلام، پشیمانی از گناه و بازگشت به سوی خداست که در عرف شریعت از آن به «توبه» تعبیر می‌شود. بر اساس دستور صریح قرآن، همگان مأمور و موظف به «توبه نصوح» یعنی توبه‌ی خالص هستند: «یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبهً نصوحاً». [۱۰۴]. ای کسانی که ایمان آورده اید، به سوی خدا توبه کنید، توبه ای خالص. آنچه - پس از این فرمان الهی - مهم است دانستن معنی و تفسیر توبه‌ی نصوح است. در روایات اسلامی، تفسیرهای مختلفی از «توبه‌ی نصوح» شده است. آنچه مورد نظر ماست بیان امام هادی (ع) در این باره است که در ذیل می‌خوانید: احمد بن هلال می‌گوید: از ابوالحسن هادی (ع) درباره توبه‌ی نصوح پرسیدم. امام (ع) در پاسخ من نوشت: «أن یکون الباطن کالظاهر و افضل من ذلک». [۱۰۵]. توبه‌ی نصوح آن است که باطن (توبه کننده) چون ظاهرش، و بلکه بهتر از آن گردد. توضیح: حقیقت توبه، پشیمانی از عملکرد نادرست گذشته و بازگشت به سوی خدا در انجام وظیفه بندگی است. این بازگشت چنانچه صوری و تنها در زبان باشد بدون قلب، نه تنها توبه نیست که فریب است و نفاق. توبه وقتی خالص و واقعی خواهد بود که دلم هم، زبان را تأیید کند و باطن هماهنگ با ظاهر، متوجه حق گردد و حتی بهتر و برتر از آن؛ چرا که دل، کانون معرفت حق تعالی و ایمان و گرایش به او است و به عنوان منبع و سرچشمه‌ی گفتار و رفتاری که از انسان ظاهر می‌گردد، به شمار می‌رود و صلاح و فساد آن نقش مستقیم در صلاح و فساد گفتار و کردار آدمی دارد؛ در صورتی که عکس

قضیه چنین نیست. این است که امام هادی (ع) در تحقق «توبه‌ی نصوح» روی بازگشت دل به سوی خدا در مرحله ای بالاتر و برتر از بازگشت اعضا و جوارح انسان تأکید دارد. [ صفحه ۷۵ ]

### خلاصه

انسان یا «هادی» است و یا «هابط». پیامبر و ائمه علیهم‌السلام انسانهای هادی هستند که از سوی خدا برای هدایت دیگران فرستاده شده‌اند. آنان هم خودشان نور هستند و هم گفتار و کلامشان، بدین جهت سخنانشان نیز که هم اکنون در اختیار ماست، می‌تواند هادی و راهنمای ما به سوی حق باشد. اینک اشاره ای به عناوین برخی از رهنمودهای امام هادی (ع). ۱- عالمان دینی در عصر غیبت، مردم را به سوی امام زمان (ع) دعوت و از آیین او دفاع می‌کنند، و شیعیان ناتوان را از فرو افتادن در دامهای شیاطین جن و انس باز می‌دارند. ۲- در نظام آفرینش هیچ پدیده ای از جمله روزگار، شوم نیست و تأثیر مستقلى در رساندن نفع یا زیان به انسان ندارد. آنچه در این رابطه مؤثر است اعمال خود آدمی است؛ بنابراین چنانچه مصیبتی به انسان برسد باید منشأ آن را در اعمال خویش جستجو کند نه عوامل دیگر. ۳- پایداری در انجام فرائض و تحمل رنج و زحمت ترک گناهان، آنچنان ارزشی نزد خدا دارد که روز قیامت، منادی الهی آنان را به عنوان «صابران» و «متصبران» از میان خلائق برمی‌گزیند. ۴- در عصر مهجوریت ارزشها و رواج حاکمیت ضد ارزشها، پول حلال و برادری که برای رضای خدا انیس و همدم انسان شده باشد، بسیار کم است (و چنانچه کسی به این دو گوهر کمیاب دست یافت، باید قدر آنها را بداند و حداکثر بهره برداری را از آنها بنماید). ۵- علت وحشت انسانها از مرگ، عدم درک و شناخت صحیح آنان از حقیقت مرگ است که اگر آن را بشناسند نه تنها از آن بیم نخواهند داشت که به استقبالش می‌روند. ۶- حقیقت «توبه‌ی نصوح» که خداوند همه‌ی بندگان گنهکارش را بدان امر کرده این است که باطن انسان در انجام توبه با ظاهرش هماهنگ، و بلکه بهتر و برتر گردد. [ صفحه ۷۶ ]

### امامت

### اشاره

امام هادی (ع) پس از شهادت پدر بزرگوارش امام جواد (ع)، در اول ذیحجه‌ی سال ۲۲۰ هجری قمری عهده دار مقام امامت شد. سن امام (ع) هنگام تصدی امامت نزدیک به هشت سال بود. [۱۰۶] و مدت امامتش ۳۳ سال به طول انجامید که حدود سیزده سال آن را در مدینه و بیست سال آخر را در سامرا گذراند. از آنجا که مشکل خردسالی امام (ع) به هنگام تصدی مقام امامت با پیشگامی امام جواد (ع) در این عرصه، تا حدود زیادی حل شده بود، تردید خاصی در امامت آن حضرت برای بزرگان شیعه به وجود نیامد. به نوشته‌ی شیخ مفید، نوبختی و سعد بن عبدالله اشعری، تمام پیروان امام جواد (ع) - جز تعداد اندکی - به امامت فرزندش امام هادی (ع) گردن نهادند. این افراد معدود نیز تنها برای مدتی به امامت «موسی بن محمد» معروف به «موسی مبرقع» معتقد شدند، اما پس از چندی عقیده به امامت او را رها کرده امامت برادرش امام هادی (ع) را پذیرفتند. [۱۰۷]. سعد بن عبدالله اشعری پس از بیان مطالب یاد شده می‌افزاید: علت بازگشت این افراد به امام هادی (ع) این بود که خود موسی مبرقع آنان را تکذیب کرده از عقیده شان بیزاری جست. و بدین ترتیب امامت پیشوای دهم (ع) آغاز شد. [ صفحه ۷۸ ]

### دلایل امامت

### اشاره



هر یک از امامان شیعه علیهم‌السلام در زمان خود از آن چنان شهرت و موقعیت برتر و ممتازی برخوردار بودند که برای اثبات امامت خود نیاز چندانی به اقامه‌ی دلیل پیدا نمی‌کردند؛ با این حال به لحاظ حساسیت و اهمیت مسأله‌ی امامت و وجود دشمنان کینه توز نسبت به این منصب الهی و نیز تلاش افراد جاه طلب برای جا زدن خود به عنوان امام و پیشوای مردم، تعیین امامت همه‌ی امامان (ع) مستند به دلایل عقلی و نقلی فراوانی است که در کتابهای اعتقادی به تفصیل بیان شده است و ما در اینجا به تناسب موضوع بحث تاریخی به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

### نصوص به یادگار مانده از رسول خدا

احادیث و اخبار فراوانی از رسول خدا (ص) در میان مردم به یادگار مانده که تعداد، نام و دیگر مشخصات جانشینان آن حضرت را معین کرده است، و این روایات جز بر ائمه (ع) منطبق نمی‌شود. در دوره‌های پیش نمونه‌هایی از این احادیث را از منابع شیعه و اهل سنت ذکر کردیم، در این دوره نیز برای تأیید و تقویت مطلب به روایتی دیگر اشاره می‌کنیم. امیر مؤمنان (ع) می‌فرماید: بر رسول خدا (ص) که در خانه‌ی «ام سلمه» بود وارد شدم. و این در وقتی بود که آیه‌ی شریفه‌ی: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» [۱۰۸] فرود آمده بود. رسول خدا (ص) خطاب به من فرمود: ای علی! این آیه درباره تو و دو سبطم - حسن و حسین - و امامان (ع) از فرزندان تو نازل شده است. عرض کردم: ای رسول خدا! امامان پس از شما چه تعدادند؟ فرمود: تو، ای علی، سپس فرزندان حسن و حسین؛ پس از حسین، پسرش علی؛ بعد از علی، پسرش محمد؛ پس از محمد، پسر او جعفر؛ بعد از جعفر، فرزندش موسی؛ پس از موسی، پسر او علی؛ بعد از علی، پسرش محمد؛ پس از محمد، پسر آن حضرت، علی؛ بعد از علی، پسر وی، حسن و پس از حسن، فرزند او حضرت حجت. [صفحه ۷۹] من در پایه‌ی عرش (اسامی) آنان را چنین یافتیم. از خداوند از ایشان سؤال کردم. فرمود: ای محمد! آنان امامان پس از تو هستند که پاک و معصوم از گناهند و بر دشمنانشان نفرین شده است. [۱۰۹].

### تصریح و معرفی امام جواد

سیره‌ی امامان علیهم‌السلام به پیروی از سیره‌ی رسول خدا (ص) این بود که پیش از رحلت خویش، ودایع امامت را به امام پس از خود تحویل داده او را به عنوان جانشین خویش به مردم معرفی کنند. امام جواد (ع) به جز علی - پیشوای دهم (ع) - و موسی، مشهور به موسی مبرقع پسر دیگری نداشت، و از میان آن دو، شرایط امامت در وجود فرزندش علی (ع) فراهم بود؛ با این حال در فرصتهای مختلف و بیانه‌های گوناگون، او را به عنوان جانشین خود معرفی کرد. اینک چند نمونه: - اسماعیل بن مهران می‌گوید زمانی که امام جواد (ع) برای نخستین بار به بغداد احضار شد به حضور وی رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم، من از این سفر بر شما بیمناکم، پس از شما چه کسی عهده دار امامت است؟ امام (ع) لبخندی زد و فرمود: در این سال، آن پیشامد ناگواری که تو تصور کرده ای اتفاق نخواهد افتاد. هنگامی که معتصم، امام (ع) را احضار کرد، دوباره به خدمتش رسیدم و از حضرتش پرسیدم: شما تشریف می‌برید، پس امامت بعد از شما برعهده‌ی چه کسی است؟ امام (ع) این بار گریه کرد، چندان که محاسنش تر شد؛ سپس متوجه من شد و فرمود. این سفر جای بیمناکی بر من وجود دارد؛ اکنون که بیم جان می‌رود، امر امامت پس از من برعهده‌ی پسر من «علی» است. [۱۱۰]. - امام جواد (ع) توسط پیکری به پدر «خیرانی» [۱۱۱]، خدمتکار خویش پیغام فرستاد: [صفحه ۸۰] من در می‌گذرم، و امر امامت به پسر من «علی» منتقل می‌شود، و او بر شما همان حقی را دارد که من بعد از (رحلت) پدرم بر شما داشتم. [۱۱۲]. - امیه بن علی قیسی می‌گوید: به امام جواد (ع) عرض کردم: چه کسی جانشین شما خواهد بود؟ فرمود: فرزندم علی. [۱۱۳]. - صقر بن ابی دلف نقل می‌کند: از ابو جعفر، محمد بن علی رضا (ع) شنیدم که می‌فرمود: پیشوای پس از من، فرزندم علی است.

فرمان او فرمان من و گفتارش، گفتار من و پیروی از او (در حکم) پیروی از من است. و امر امامت پس از او در فرزندش «حسن» خواهد بود. [۱۱۴]. شیخ مفید پس از نقل دو روایت نخست می‌نویسد: روایات در این زمینه بسیار است و اگر همه‌ی آنها را ذکر کنیم بر حجم کتاب افزوده خواهد شد. اجتماع و اتفاق نظر بزرگان شیعه بر امامت ابوالحسن (ع) و نبودن مدعی امامت در آن زمان به جز آن حضرت؛ به گونه‌ای که امر امامت مشتبّه گردد، ما را از بیان اخبار به طور تفصیل بر امامت او، بی‌نیاز می‌سازد. [۱۱۵].

### وصیت امام جواد

امام جواد (ع) - به علم امامت می‌دانست که به زودی به بغداد احضار می‌شود و به دست معتصم به شهادت می‌رسد و فرزندان خردسالش یتیم می‌مانند و چه بسا مورد اذیت و آزار و تحقیر نظام سلطه‌ی ستمگر قرار گیرند، و نیز می‌دانست که مزدوران حکومت وقت در مدینه پس از رحلت او از این خلأ استفاده کرده و به بهانه‌ی کوچکی پسران آن حضرت و نیاز ایشان به قیمی که تا زمان بلوغ، امورشان را اداره و اموالشان را حفظ کند، به خانه‌ی امام (ع) یورش برده و همه‌ی اموالش را به غارت خواهند برد. نتیجه‌ی این کار این می‌شد که «بیت امامت» به طور کامل زیر نفوذ و مراقبت مزدوران [صفحه ۸۱] خلافت در آید و آنان هر طور می‌خواهند در آن تصرف کنند، و معلوم بود که در این صورت چه نتایج سوء و پیامدهای ناگواری به بار خواهد آمد. روی این جهات و پاره‌ای مصالح دیگر، امام جواد (ع) در اقدامی حساب شده فرزندش امام هادی (ع) را وصی خود قرار داد و او را مأمور رسیدگی به امور مربوط به دیگر فرزندان خویش از جمله موسی مبرقع کرد؛ ولی از آنجا که امام هادی (ع) هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، امام جواد (ع) در این وصیت، یکی از یاران امین و مورد وثوق خود را به نام «عبدالله بن مساور» مسؤول رسیدگی و اداره‌ی اموال و ترکه‌ی خود معرفی کرد و به وی دستور داد به محض بلوغ فرزندش امام هادی (ع) همه‌ی اموال را به او واگذار نماید. امام جواد (ع) احمد بن ابی خالد؛ خدمتکار خویش را شاهد بر این وصیت قرار داد. به جز وی افراد دیگری نیز مثل حسن بن محمد بن عبدالله بن حسن از نوادگان امام سجاد (ع) معروف به «جوانی» و نصر خادم، پای وصیت را گواهی کردند. تاریخ وصیت، یکشنبه، سوم ذیحجه‌ی سال ۲۲۰ هجری ذکر شده است. [۱۱۶]. این وصیت نامه دلیل روشن دیگری بر امامت امام هادی (ع) از سوی پدر بزرگوارش می‌باشد، و نیز بیانگر این نکته‌ی مهم است که در معصومین علیهم السلام، بلوغ به عنوان شرط صحت وصیت مطرح نیست، همان گونه که در اصل عهده داری امامت شرط نیست.

### برجستگیهای فردی

کمالات نفسانی همچون «عصمت»، «استجاب دعا» و...، برتریهای علمی و عملی، اصالت و نجابت خانوادگی، جهتگیریها و موضعگیریهای درست و منطقی در برابر جریانات، و دشمنی و کینه توزی زمامداران عباسی معاصر امام هادی (ع) نسبت به وی، از جمله دلایل قطعی بر امامت پیشوای دهم (ع) است. ما، در درسهای گذشته به گوشه‌هایی از ویژگیها و برجستگیهای امام هادی (ع) اشاره [صفحه ۸۲] کردیم؛ پس از این نیز به تناسب، به بخشهای دیگری اشاره خواهیم کرد؛ از این رو، در این بخش برای اثبات مدعی نیازی به ذکر نمونه نمی‌بینیم.

### معجزات و کرامات

موضوع معجزه‌ها و کرامتها هر چند در ضمن دلیل چهارم قابل طرح است؛ زیرا در حقیقت از مصادیق بارز و برجسته‌ی کمالات نفسانی امامان به شمار می‌رود؛ لیکن به لحاظ اهمیت آن و توجه به آن در قرآن کریم به عنوان یک دلیل مستقل برای اثبات نبوت پیامبران الهی، ما نیز آن را به طور مستقل و جداگانه طرح کردیم. تبلیغات سوء دستگاه خلافت علیه پیشوایان دین از یک سو، و

پیدایش شرایط خاص زمانی مانند خردسالی به هنگام عهده داری امامت برای بعضی از امامان، یا ادعای امامت از سوی فردی از خاندان علوی از سوی دیگر، موجب می‌شد که امامان (ع) برای اثبات امامت خویش و خنثی کردن نقشه‌ی دشمن و نیز هدایت گمراهان و یا استواری و تقویت روحیه و ایمان پیروان خود و... اقدام به صدور معجزه و کرامت نمایند. معجزه - یعنی انجام کاری خارق العاده به دست فرستاده‌ی الهی به اذن و قدرت پروردگار برای اثبات و تأیید نبوت - همواره به عنوان دلیل قطعی و انحصاری برای اثبات رسالت و امامت در اختیار پیامبران و پیشوایان معصوم (ع) قرار داشته است. قرآن در موارد زیادی به این دلیل استوار برای اثبات نبوت پیامبرانی همچون حضرت آدم، نوح، ابراهیم، داوود، یونس، موسی، عیسی و خاتم الانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین اشاره کرده است. [۱۱۷]. معجزات و کرامات امامان (ع) در کتابهای تاریخی و حدیثی ذکر شده است. از امام هادی (ع) در این زمینه معجزات و کرامات زیادی آشکار گشته که برای نمونه چند مورد آن را ذکر می‌کنیم. - ابوالقاسم بغدادی به نقل از «زراره» دربان متوکل می‌گوید: مرد شعبده بازی از هند نزد متوکل آمد. متوکل به او گفت: اگر بتوانی علی بن محمد بن رضا را خجل کنی هزار دینار به تو خواهم داد. شعبده باز دستور داد نانهای سبکی پخته و بر روی [ صفحه ۸۳ ] سفره بگذارند و او را در کنار امام هادی (ع) بنشانند. متوکل این کار را کرد؛ سپس امام هادی (ع) را احضار نمود. امام (ع) وقتی دست دراز کرد تا یکی از نانها را بردارد، شعبده باز آن را به پرواز در آورد. امام (ع) دستش را به طرف نان دیگر برد، ولی آن نیز به پرواز در آمد. حاضران - با مشاهده‌ی این صحنه خندیدند. امام (ع) - در مقابله با این اقدام اهانت آمیز - با دست به عکس شیری که در متکا نقش بسته بود اشاره کرده و فرمود: او را بگیر! عکس به شیر واقعی تبدیل شد؛ حمله کرد و شعبده باز را بلعید، سپس به حالت نخست بازگشت. حاضران متحیر شدند. امام (ع) از مجلس برخاست تا برود. متوکل خطاب به آن حضرت گفت: استدعا دارم بنشینید و او را برگردانید. امام (ع) فرمود: به خدا سوگند، او را دیگر نخواهی دید؛ آیا دشمنان خدا را بر دوستان او مسلط می‌کنی؟! سپس از نزد متوکل بیرون رفت و آن مرد هیچگاه دیده نشد. [۱۱۸]. - ابوطالب به نقل از «مقبل دیلمی» می‌گوید: در کوفه مردی بود که به امامت «عبدالله بن جعفر» اعتقاد داشت. دوستش که به ما - شیعیان - متمایل بود به وی گفت: از اعتقاد به امامت «عبدالله» باز گرد و راه حق را در پیش گیر؛ زیرا او بر باطل است. او گفت: راه حق کدام است تا از آن پیروی کنم؟ گفت: اعتقاد به امامت موسی ابن جعفر (ع) و امامان پس از او. فرد فطحی گفت: هم اکنون امام، چه کسی است؟ گفت: علی بن محمد بن رضا (ع) پرسید: آیا دلیلی بر این ادعا داری؟ گفت: آری، آنچه می‌خواهی در دل، پنهان ساز؛ سپس با علی (ابن محمد (ع)) در سامرا دیدار کن تا تو را از آنچه در دل داری آگاه سازد. آنان به قصد سامرا حرکت کردند. در خیابان ابواحمد خبر یافتند امام (ع) به قصر متوکل رفته است. همانجا نشستند و منتظر امام (ع) ماندند. مرد فطحی به همراهش گفت: اگر سرور تو امام باشد وقتی که بازگشت و مرا دید باید بداند که من چه نیت کرده‌ام و بدون آنکه بیرسم مرا از آن آگاه سازد. امام (ع) هنگام بازگشت، وقتی به آن دو نفر رسید متوجه مرد فطحی شد و مایعی را که بسان سفیده‌ی تخم مرغ بود بر روی سینه‌ی او انداخت و به اندازه‌ی یک درهم بر سینه اش نقش بست. با [ صفحه ۸۴ ] خط سبز بر آن نوشته بود: «عبدالله در مقام امامت نبود و شایستگی این امر را هم نداشت». [۱۱۹]. مردم، نوشته را خوانده و گفتند: این چیست؟ مرد فطحی، آنان و همچنین دوست خود را از قصه اش آگاه ساخت و خاک بر سر خویش ریخت و گفت: بدا به حال من به خاطر اعتقادی که تاکنون داشته‌ام، و سپاس خداوندی را که مرا هدایت کرد. و از آن پس معتقد به امامت امام هادی (ع) گشت. [۱۲۰]. - متوکل در یک اقدام خصمانه علیه امام هادی (ع) دستور داد سه حیوان درنده را به محوطه‌ی کاخ آوردند. سپس امام (ع) را به کاخ دعوت کرد. هنگامی که امام (ع) وارد شد در قصر را بست تا درندگان، آن حضرت را بدرند. اما برخلاف انتظار، درندگان، گرد امام علیه‌السلام می‌گشتند و با انجام حرکات خاصی نسبت به آن گرامی‌اظهار فروتنی و کوچکی می‌کردند، و امام (ع) با آستین خود آنها را نوازش می‌داد، آنگاه نزد متوکل رفت و مدتی با او صحبت کرد. دوباره نزد درندگان بازگشت. آن حیوانات با حضرت همان رفتار پیشین را تکرار کردند، تا امام (ع) از کاخ بیرون رفت. متوکل

پس از رفتن امام جایزه‌ی بزرگی برای آن حضرت فرستاد. به متوکل گفته شد: پسرعموی تو - امام هادی (ع) - با درندگان چنان رفتار کرد دیدی. تو نیز با آنها همین کار را بکن که پسرعمویت کرد. متوکل گفت: شما می‌خواهید من کشته شوم. سپس به آنان دستور داد این راز را فاش نکنند. [۱۲۱]. [صفحه ۸۵]

### خلاصه

امام هادی (ع) در ذیحجه‌ی سال ۲۲۰ هجری در سن نزدیک به هشت سالگی به امامت رسید و امامتش مدت ۳۳ سال به طول انجامید؛ سیزده سال در مدینه و بیست سال در سامرا. امامت پیشوای دهم (ع) از سوی همه‌ی کسانی که معتقد به امامت امام جواد (ع) بودند - جز تعداد اندکی که برای مدتی قائل به امامت «موسی مبرقع» شدند - مورد پذیرش قرار گرفت. دلایل زیادی بر امامت امام هادی (ع) وجود دارد، از جمله: ۱- روایات به یادگار مانده از پیامبر (ص) که در آنها تعداد، نام، نام پدر و دیگر مشخصات جانشینان آن حضرت ذکر شده است. ۲- تصریحات مکرر امام جواد (ع) به امامت و جانشینی فرزندش امام هادی (ع) پس از رحلت خویش. ۳- وصیت امام نهم (ع) به فرزندش امام هادی (ع) و وصی خویش قرار دادن وی. ۴- برجستگی‌های فردی و کمالات نفسانی از قبیل: «عصمت»، «علم» و «استجابت دعا» که جزو شرایط اساسی امامت به شمار می‌روند و در آن عصر، جز در وجود امام هادی (ع) یافت نمی‌شدند. ۵- صدور معجزات و کرامات فراوانی از پیشوای دهم (ع) که هر کدام نشانه‌ی بارزی بر امامت آن حضرت می‌باشند. [صفحه ۸۷]

### تحلیل شرایط سیاسی - اجتماعی عصر امام هادی

#### اشاره

پیش از پرداختن به مباحث مربوط به دوران ۳۳ ساله‌ی امامت امام هادی (ع) لازم است تصویری از شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی این دوران حساس را ارائه دهیم؛ زیرا آگاهی از شرایط و ویژگی‌های حاکم بر یک دوران، نقش مهمی در تبیین و تفسیر درست رخدادها و برداشت و قضاوت واقع بینانه نسبت به خط مشیها، موضعگیریها و رفتارهای افراد دارد. برخی از شرایط سیاسی - اجتماعی حاکم بر عصر امامت امام هادی (ع) با دوره‌های پیشین، همگون بوده و برخی از ویژگی‌های این دوره به شمار می‌رود. اینک مروری بر مهمترین این شرایط.

#### به سستی گراییدن دستگاه خلافت

موقعیت سیاسی جامعه‌ی اسلامی در این دوره بسیار بد و نگران کننده بود. نظام حاکم ثبات سیاسی خود را از دست داده، امنیت و آسایش از تمام مناطق اسلامی رخت بر بسته بود. افسار گسیختگی در همه جا به چشم می‌خورد و فساد اداری و مالی در تمام زوایای حکومت نفوذ کرده بود. در جامعه‌ی محدود صدر اسلام، ایمان و اعتقاد به خدا و پاسداری و نشر تعالیم انسان ساز اسلام، در پرتو نظام حکومتی عدالت گستر، از معتقدات و ارزشهایی بود که مسلمانان را بر محور خود گرد می‌آورد و آنان را وادار به آن همه ایشار و فداکاری می‌کرد؛ ولی به تدریج با روی کار آمدن عناصر خودخواه و قدرت طلب در مصدر خلافت [صفحه ۸۸] اسلامی و انحراف حکومتها از سیره‌ی رسول خدا (ص) و اعمال سیاست قلدری و چپاول نسبت به توده‌های مردم و نفوذ و گسترش فساد و بی بند و باری در دورن دستگاه حاکم، اعتماد مردم از چنین حکومت‌هایی سلب، و رابطه‌ی اعتقادی و ولایی آنان با حکمرانان قطع شد، و همگان دریافتند که حکومت نه تنها پیوندی با ایشان ندارد و در قبال «رعیت» احساس مسؤولیت نمی‌کند؛

بلکه در جبهه‌ی مقابل و در ضدیت کامل با آنان و منافعشان قرار دارد؛ از این رو سعی می‌کردند از آن کناره بگیرند. از سوی دیگر، حکمرانان که مردم را همراه و پشتیبان خود نمی‌دیدند برای حفظ قدرت و موقعیت خود، ناچار به نیروی نظامی وابسته روی می‌آوردند. عناصر اصلی این نیروی نظامی را در دوران بنی امیه نژاد عرب تشکیل می‌داد. با روی کار آمدن بنی عباس، نژاد فارس جایگزین عنصر عربی شد؛ ولی چون معتصم به خلافت رسید از آن جهت که مادرش ترک بود، ترکان را جایگزین عربها و پارسیان کرد. ترکانی که معتصم آنان را به خدمت گرفت، نژادی درشت اندام، تنومند و شجاع بودند که از جنگ و کشتار و غارت باکی نداشتند. آنان پیش از راهیابی به دستگاه خلافت معتصم، بردگانی بودند که تحت سلطه‌ی ظالمانه‌ی رومیها به سر می‌بردند؛ پس از آن نیز افراد اسیر یا بردگان زرخریدی به شمار می‌آمدند که فاقد هرگونه روابط اجتماعی و اصول سیاسی بودند. مبانی و ارزشهای اسلامی نیز هنوز در اعماق وجودشان نفوذ پیدا نکرده بود. آنچه در آن شرایط برای ایشان اهمیت داشت پول، قدرت و زندگی بود. ترکان در آغاز حکومت معتصم، گروه کوچکی بودند که تعدادشان از چهار هزار نفر تجاوز نمی‌کرد؛ ولی با تلاش این خلیفه‌ی عباسی - که افرادش برای خرید آنان راهی «سمرقند»، «فرغانه» [۱۲۲] و دیگر شهرها شدند - و صرف اموال فراوان در راه گردآوری و نگهداری آنان، در اندک زمانی به ارتش بزرگ و قدرتمندی تبدیل شدند که تعدادشان فزون بر پنجاه هزار نفر گردید. [۱۲۳] آنان وقتی دریافتند که حکمرانان، حتی شخص خلیفه، [صفحه ۸۹] بدون حمایت ایشان قادر به اداره‌ی امور و بلکه ادامه‌ی حیات سیاسی نیستند، اراده و خواست خود را بر حکومت عباسی تحمیل کرده، سرنوشت کشور اسلامی را به دست گرفتند؛ بر اساس میل و اراده‌ی خود، فردی را از حکومت، برکنار و فرد دیگری را جایگزین او می‌کردند. روی همین جهت در دوران ۳۳ ساله‌ی امامت امام هادی (ع) به جز معتصم پنج نفر از همین قماش خلیفگان بر مسند خلافت نشاند شده و پس از چند صباحی عزل می‌گشتند. برکنار کردن معتر و مؤید، فرزندان متوکل از مقام ولایتعهدی و روی کار آمدن مستعین، شورش علیه مستعین در زمانی که از ناحیه‌ی او احساس خطر کردند و بیعت با معتر و... نمونه‌هایی از این سلطه است. حکومت عباسی - در پی آن همه قدرت و شوکتی که در زمان منصور، هارون الرشید و مأمون به دست آورده بود - در این دوره چنان دچار سستی و ناتوانی شده و حاکمان آن، اسیر و بازیچه‌ی دست ترکان گشته بودند که وقتی یکی از آنان - معتر - به خلافت رسید، در پایان، منجمان را گرد آورده گفتند: ببینید خلیفه تا کی خواهد زیست و خلافتش چه مدت دوام خواهد آورد؟ بذله گویی گفت: من بهتر از منجمان و ستاره شناسان از مدت زندگی و خلافت او خبر دارم. گفتند: چه مدت؟ گفت: هر زمان که ترکان بخواهند. [۱۲۴] و نیز شاعری وضعیت اسفبار معتر را چنین توصیف می‌کند: خلیفه فی قفص بین «وصیف» و «بغا» يقول ما قالاً له کما يقول البغاء [۱۲۵]. خلیفه در قفسی بین «وصیف» و «بغا» زندانی است و طوطی وار آنچه آنان به او القا می‌کنند، می‌گوید. معروفترین چهره‌های قدرتمند و متنفذ ترک در دربار خلافت عبارت بودند از: بغای بزرگ، پسرانش: موسی و محمد، کیغغ، بابکیال، بغای شرابی کوچک، وصیف، آشناس و ایتاخ. [صفحه ۹۰] اینان به اقتضای خواست و مصلحت خود گاهی پشتیبان خلیفه و گاهی مخالف او بودند. به محض رویارویی با کوچکترین تهدیدی از سوی خلیفه یا مواجه شدن با کسری یا تأخیر حقوق و مقرری ماهیانه، علیه او شورش می‌کردند. بدین ترتیب هر روز فتنه‌ای برپا می‌کردند که منجر به کشت و کشتار می‌گشت، تا جایی که بربرها در مقام احتجاج با ایشان می‌گفتند: هر روز خلیفه ای را کشته و دیگری را خلع می‌کنید، لیکن خود همچنان در پست وزارت باقی هستید. [۱۲۶].

### گسترش فساد و عیاشی در دستگاه خلافت

خوشگذرانی، هوسرانی و شب نشینی‌های توأم با میگساری و آوازه خوانی از ویژگیهای زمامداران دوره‌ی دوم عباسی است. در این دوره به لحاظ فراغت خلفا از کارهای اداری و سیاسی کشور، دستگاه خلافت بیش از پیش به عیاشی و بی بند و باری روی آورد، و خلفا و درباریان به جای رسیدگی به کار مردم و اداره‌ی امور کشور، وقت خود را به خوشگذرانی و بزمهای آنچنانی می‌گذراندند.

اسحاق بن ابراهیم موصلی می‌گوید: روزی معتصم مرا خواست. چون نزد او برآمدم دیدم جلیقه‌ای رنگارنگ بر تن دارد و کمربندی زرین بسته و کفش سرخی پوشیده است. به من گفت: ای اسحاق! دوست داری با من چوگان بازی کنی؟ برو لباسهایی مانند لباسهای من بر تن کن. من عذر خواستم، اما او نپذیرفت. لباسهایی همچون لباسهای او پوشیدم، سپس بر اسب زرنگاری سوار شد و با هم وارد میدان چوگان شدیم. [۱۲۷]. و نیز می‌گوید: روزی نزد معتصم رفتم، دیدم «قینه» که سخت مورد علاقه‌ی او بود در کنارش نشسته و برایش آواز می‌خواند. معتصم رو به من کرد و گفت: چگونه می‌بینی؟ گفتم: ای امیرمؤمنان! می‌بینم که با لطافت و زیرکی خاصی دلها را تسخیر و با نرمی، آدمی را مفتون خویش می‌سازد، از سخنی فارغ نمی‌شود مگر آنکه دلنشین تر از آن را جایگزین می‌سازد، در تارهای صوت او گویی رشته‌های زر نهفته است، زیباتر از رشته‌های مروارید که بر گردن آویخته می‌شود. [صفحه ۹۱] معتصم گفت: این سخنان و توصیفهای تو از او و آوازش زیباتر و دلنشین تر است. [۱۲۸]. معتصم برای رونق بیشتر دادن به مجلس بزم خود و جذب آوازه خوانان و رقاصان بیشتر، بیت المال مسلمانان را سخاوتمندانه به جیب این اراذل و اوباش سرازیر می‌کرد. وی به وزیرش «فضل بن مروان» دستور داد آوازه خوانان و دلککان را از مواهب ملوکانه بهره مند سازد، و چون فهمید «فضل» حاضر به انجام خواسته‌ی او نیست، بر وی خشم گرفت و با سعایت دلکک دربار «ابراهیم» - که از پرداختن مزد دلککی اش توسط «فضل» به معتصم شکایت برده بود - وزیر خود را از کار برکنار کرد. [۱۲۹]. دیگر خلفای معاصر امام هادی (ع) نیز در این جهت دست کمی از معتصم نداشت و دربار آنان مرکز فساد، فحشاء و مجمع آوازه خوانان و رقاصان بود. برای متوکل تنها از سوی «عبیدالله بن طاهر» یکبار چهارصد عدد کنیز از نژادهای مختلف هدیه فرستاده شد. [۱۳۰] «سیوطی» می‌نویسد: متوکل غرق در شهوات و باده گساری بود. وی در حرمسرای خود چهار هزار کنیز داشت که با همه‌ی آنها آمیزش کرده بود. [۱۳۱]. کار وقاحت و لابلایگری متوکل به جایی رسید که حتی امام هادی (ع) را به مجلس بزم خود احضار کرد و با گستاخی از آن حضرت خواست تا او نیز شراب بنوشد! [۱۳۲].

## فساد اداری و مالی

کناری گیری خلفا از امور حکومتی و سپردن زمان امور کشور به ترکان بی کفایت و بیگانه از امور سیاسی و اداری، موجب از هم گسیختگی نظام سیاسی کشور پهناور اسلامی و گسترش نفوذ فساد اداری و مالی در تمامی زوایای حکومت شد. [صفحه ۹۲] از بارزترین مظاهر این فساد، از بین رفتن روحیه‌ی تعهد و مسؤولیت پذیری کارگزاران و همگانی شدن رشوه و اختلاس اموال مردم در میان کارمندان دولت بود. وزراء، استانداران و مسؤولان خراجها و مالیاتها آنچه می‌توانستند از اموال عمومی چپاول می‌کردند؛ خلفا - که درآمدهای جاری کفاف اسرافکاریها و عیاشیهای آنان را نمی‌کرد - اموال و داراییهای عمال خویش را مصادره می‌کردند. واثق در سال ۲۲۹ هجری اموال منشیان و دولتمردانی چند را مصادره کرد و از آنان نزدیک به دو میلیون دینار گرفت. به عنوان نمونه از احمد بن اسرائیل هشتاد هزار دینار، از سلیمان بن وهب، منشی «ایتاخ» چهارصد هزار دینار، از حسن بن وهب چهارده هزار دینار، از ابراهیم بن رباح و منشیان او صد هزار دینار، از «نجاح» شصت هزار دینار و از «ابوالوزیر» صد و چهل هزار دینار گرفت. [۱۳۳]. متوکل اموال محمد بن عبدالملک زیات را که به ستم از مردم گرفته بود مصادره کرد [۱۳۴] و نیز اموال و جواهرات منشی خود عمر بن فرج رخجی را به ارزش یکصد و بیست هزار دینار و اموال برادرش را به مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار گرفت. [۱۳۵] متوکل به ضبط اموال اینان بسنده نکرد، داراییهای افراد دیگری همچون سلیمان بن ابراهیم، یحیی ابن اکثم قاضی القضاة، ابن ابی دواد قاضی، ابوالوزیر و نیز برادر و منشی اش را ضبط نمود. [۱۳۶]. فراهم آمدن این همه اموال و ثروت نزد وزراء، منشیان و استانداران به طور قطع از راه مشروع و در آمد معقول و معمول نبود. استانداران به وزراء و منشیان رشوه می‌دادند تا آنان را در پست خود ابقاع کنند. اصولاً مناصب و پستها به افراد فروخته می‌شد. خاقانی وزیر، پست استانداری کوفه را در یک روز



به نوزده نفر فروخت و از هر کدام رشوه گرفت. شاعری در مقام هجو وی می‌گوید: [صفحه ۹۳] وزیر لا یمل من الرقاعه یولی ثم یعزل بعد ساعه و یدنی من تعجل منه مال و یبعد من توسل بالشفاعه اذا اهل الرشا صاروا الیه فاحظی القوم او فرهم بضاعه [۱۳۷]. - وزیرى که از بی شرمی خسته نمی‌شود. استاندار تعیین می‌کند و پس از ساعتی برکنار می‌سازد. - هر کس را که با پول به سوی وی بشتابد به خود نزدیک و آن را که به واسطه و سفارش به وی متوسل شود از خود دور می‌کند. - در حالی که صاحبان رشوه به سوی او می‌روند، کامیابترین فرد کسی است که مال بیشتر داشته باشد. گاهی مقدار رشوه‌ی دریافتی بالغ بر دویست هزار دینار می‌شد. [۱۳۸] بازار رشوه در میان دولتمردان آن چنان گرم بود که همگان بدان مبتلا بودند و آشکار - بدون آن که از ناحیه‌ی کسی مورد بازخواست قرار گیرند و یا حتی آن را عملی انحرافی و ناروا بدانند - مرتکب آن می‌شدند، و این خود دلیل روشنی بر فساد دستگاه حکومت در بعد مالی و اداری است.

### قهر طبیعت و بروز رخداد‌های غیر منتظره

از دیگر ویژگی‌های این دوره بروز یک سلسله رویدادهای طبیعی از قبیل: سقوط سنگ‌های آسمانی، زلزله، بادهای مسموم و کشته بود که همزمان با اوجگیری جنایات و عیاشیهای حاکمان جور، به ویژه متوکل عباسی - این جرثومه‌ی جنایت و ستمگری - در نقاط مختلفی از کشور پهناور اسلامی روی داد. بر اثر بارش باران زیاد و جاری شدن سیل در موصل به سال ۲۳۲ حدود یکصد هزار نفر جان خود را از دست دادند. [۱۳۹]. در سال ۲۴۱ هجری شهاب‌های آسمانی به سوی زمین فرود آمدند و این پدیده از آغاز شب تا [صفحه ۹۴] طلوع فجر ادامه داشت. [۱۴۰] و نیز در همین سال چارپایان بر اثر ابتلای به بیماری از بین رفتند. [۱۴۱]. مردم ناحیه‌ی «تنیس» صدای هول انگیزی شنیدند که بر اثر آن بسیاری جان خود را از دست دادند. این صیحه‌ی مهیب، مدتی ادامه داشت. [۱۴۲]. زمین لرزه‌های شدید و پی در پی در نقاط مختلف قلمرو اسلامی مانند دامغان، نیشابور و دیگر شهرهای خراسان، و نیز بلاد مغرب، مصر و شام، واقع شد که بر اثر آن خانه‌ها، دژها و پل‌های زیادی ویران گشت و افراد بی شماری به کام مرگ فرو رفتند. [۱۴۳]. در جریان این زلزله‌ها صدای مهیب و ترسناکی شنیده می‌شد که وصف ناشدنی بود. صاعقه‌ی آسمانی کوه «اقرع» را در انطاکیه دو نیم کرد و آن را به دریا افکند. در پی سقوط کوه، دریا طغیان کرد و از لابه لای امواج آن، بخار و دود سیاه بدبویی برخاست؛ به گونه‌ای که ظلمت و تعفن فضا را گرفت. نه‌ری نیز - که در یک فرسخی شهر قرار داشت - به کلی فرو رفت و کسی از سرنوشت آن آگاه نشد. [۱۴۴]. مردم فارس به گونه‌ای دیگر دچار مصیبت شدند. نور تابنده‌ی ای از ناحیه‌ی قلزم (دریای سرخ) برخاست و بدین منطقه کشیده شد و راه نفس کشیدن را بر مردم بست. بر اثر آن گروه زیادی از مردم و چارپایان از بین رفتند و درختان آتش گرفتند. [۱۴۵]. بدون شک، وقوع این حوادث در این دوره نمی‌تواند بدون ارتباط با اعمال مردم و ستمگریها و جنایات حکام و زمامداران آنان باشد. بروز هر یک از این رخداد‌های طبیعی، علاوه بر جنبه‌ی کیفی داشتن، زنگ خطری بود برای ملتی که خود را مسلمان می‌خواند، ولی نشانی از اسلام در وجودش نبود؛ و نیز برای زمامدارانی همچون معتصم، متوکل و... که در مسند خلافت اسلامی، علیه اسلام و پیشوایان آن، آن همه کوشش می‌کردند - تهدید و هشدار می‌شد. [صفحه ۹۵]

### خلاصه

دوران امامت امام هادی (ع) از نظر سیاسی - اجتماعی از ویژگی‌هایی برخوردار بود: ۱- رو به ضعف نهادن دستگاه خلافت بر اثر غفلت زمامداران این دوره از اداره‌ی امور کشور و استیلاى ترکان خشن، جنگجو و قدرت طلب بر سرنوشت جامعه‌ی اسلامی. ۲- گسترش فساد و عیاشی در میان دولتمردان که معلول فراغت خلفا از کارهای اداری و سیاسی کشور و انباشته بودن خزانه‌های آنان

از بیت المال مسلمانان و... بود. ۳- فساد اداری و مالی در تشکیلات حکومتی و رواج بازار رشوه و اختلاس در میان کارگزاران؛ به گونه ای که پست‌ها نه بر مبنای لیاقت و کاردانی افراد که بر پایه مقدار پول و رشوه ای که پرداخت می کردند به آنان واگذار می شد. ۴- بروز رخدادهای طبیعی از قبیل: زلزله، بارش بارانهای شدید و جاری شدن سیل، پیدایش بادهای مسموم کننده و کشنده، سقوط سنگهای آسمانی، پیدایش صدهای مهیب و.. که بر اثر آنها بسیاری از مردم جان خود را از دست دادند و خانه و تأسیسات فراوانی ویران شد و زندگی بر مردم بسیار سخت گشت. وقوع این حوادث در این دوره بدون ارتباط با اعمال ناشایست مردم و ستمگریها و جنایات بی شمار زمامداران عباسی نبود. [صفحه ۹۶]

## بروز آشوبها و فتنه‌ها در قلمرو اسلامی

### اشاره

در دوران امامت امام هادی و پس از آن، در دوران امامت امام عسکری علیهما السلام قلمرو خلافت اسلامی صحنه‌ی درگیریها، آشوبها و جنبشهای مسلحانه‌ی گروههای مختلف با انگیزه‌های گوناگون بود، و برخوردهای اعتقادی و مناقشات علمی دوران مأمون، در این دوره جای خود را به تحركات سیاسی و برخوردهای نظامی داده بود. علت اساسی آن تبدیل ساختار حکومت از خلافت اسلامی به سلطنت بود که تحت سیطره‌ی فرماندهان ارتش و نظامیان ترک اداره می شد و خلفای عباسی در این دوره تنها عنوان خلیفه را یدک می کشیدند و در حد ابزار اعمال سیاستهای نظامی فرماندهان ترک بودند، و گرنه هیچ نقشی در شؤون مختلف مملکتی و حکومتی نداشتند، تا جایی که وقتی یکی از خلفای بنی عباس از صاحب دیوان خود - مسؤول امور مالی دربار - برای انجام کارهای شخصی خویش دویست درهم طلب کرد، وی از دادن آن خودداری نمود و پرداخت آن را مشروط به موافقت فرماندهی نظامی دانست. [۱۴۶]. در چنین شرایطی طبیعی بود که همه‌ی راهها به راه حل نظامی ختم شود و کسی جز شمشیر تکیه گاه و پناهگاهی نداشته باشد؛ از این رو، منشأ اساسی روی آوردن جناها و گروههای مخالف دستگاه خلافت به ویژه حکومت نظامیان ترک را در این دوره - علاوه بر ضعف و هرج و مرج سیاسی، فاصله گرفتن زمامداران از اسلام، روی آوردن به عیاشی و خوشگذرانی و وارد آمدن فشارهای سیاسی و اقتصادی بیش از حد به توده‌های مردم از سوی دولتمردان - باید همین صبغه‌ی نظامیگری حکومت دانست. [صفحه ۹۸] در درس بعدی به جنبشهای علویان اشاره خواهیم کرد. در این درس به بحث از فتنه‌ها و آشوبهایی می پردازیم که از سوی غیر علویان در قلمرو اسلامی آن روز پدید آمده است.

### بغداد

معتصم عباسی به رغم آنکه به منظور جلب نظر مردم بغداد، نظامیان ترک را به شهر تازه تأسیس «سامرا» منتقل کرد، این شهر پیوسته مرکز آشوب و فتنه علیه عباسیان و ترکان بود. به عنوان نمونه: ۱- در سال ۲۴۹ بغداد مورد تهاجم و تاخت و تاز ناراضیان از حکومت قرار گرفت. در جریان این شورش، ویرانیهایی به بار آمد. یکی از دو پل معروف شهر به آتش کشیده شد و دیگری ویران گشت. شورشگران به زندانها یورش برده در آنها را گشوده و زندانیان را آزاد کردند. مورخان انگیزه‌ی این تهاجم را کشته شدن دو تن از سرداران نامی اسلام به نامهای «عمر به عبیدالله اقطع» و «علی بن یحیی» توسط رومیان، اعتراض به تسلط ترکها - که بدون رعایت هیچ اصلی از اصول اسلام یا نظرخواهی از مسلمانان هر یک از خلفا را که می خواستند می کشتند و فرد مورد نظر خویش را بر سر کار می آوردند - کمبود ارزاق عمومی و ناچیز بودن حقوق نظامیان ذکر کرده‌اند. [۱۴۷]. ۲- در سال ۲۵۱ پس از عزیمت «مستعین» به بغداد و بی نتیجه ماندن تلاش ترکان برای بازگرداندن او به سامرا، سران ترک با «معتز» که تا آن زمان در زندان بود



بیعت کردند. «معتز»، برادرش «موفق» را با سپاهی انبوه به جنگ «مستعین» فرستاد. «موفق» بغداد را به محاصره‌ی نیروهای خود در آورد. این محاصره چند ماه به طول انجامید و در این مدت درگیریهای شدیدی بین دو طرف صورت گرفت. گروه زیادی از مردم کشته شدند، خرابیهای فراوانی به بار آمد. و زندگی به کام مردم بغداد تلخ گشت. [صفحه ۹۹] سرانجام، این فتنه با کناره گیری «مستعین» از خلافت فرو نشست. [۱۴۸]. ۳- در سال ۲۵۲ سپاهیان بغداد به منظور استیفای حقوق خود علیه حکمران بغداد، «محمد بن عبدالله بن طاهر»، شورش کردند و اجازه ندادند خطیب بالای منبر به نام «معتز» خطبه بخواند. والی بغداد وقتی دید توان مقابله با شورشیان را ندارد، برای جلوگیری از پیشروی ایشان دستور داد پل شهر را آتش بزنند. در این میان، عده ای کالاهای فروشگاهها و خانه‌های اطراف پل را به تاراج برده و یا به آتش کشیدند. [۱۴۹].

## اندلس

«اندلس» در این دوره هر چند از نظر سیاسی و حکومتی مستقل بود، اما از تاخت و تازهای گروههای مختلف مصون نماند. در اواخر حکومت «عبدالرحمان بن حکم» معروف به «عبدالرحمان اوسط» در اندلس، مسیحیان متعصب شهر «قرطبه» شورش کرده و به مقام مقدس رسالت ناسزا گفتند. این فتنه همچنان ادامه داشت تا آنکه در سال ۲۴۰ هجری در دوران حکومت «محمد بن عبدالرحمان» به جنگ سختی میان مسلمانان «اندلس» و مسیحیان «طلیطله» منتهی شد. در این نبرد، گروه زیادی از مسیحیان کشته شدند و بیش از هشت هزار سر بریده جمع آوری و به شهرها فرستاده شد، و بنا بر نوشته‌ی مورخان، رقم کشته‌های دو طرف بالغ بر بیست هزار نفر می‌شد. [۱۵۰]. در فاصله‌ی بین سالهای ۲۴۱ تا ۴۵۴ نیز برخوردها و درگیریهایی میان نیروهای حکومتی و شورشیان داخلی، یا فرنگیان و دشمنان خارجی صورت گرفت و تلفات و خسارات و ناامنیهایی در منطقه به بار آورد. [۱۵۱]. [صفحه ۱۰۰]

## فارس و طبرستان

نواحی فارس، طبرستان و ماوراء النهر از آغاز دوران امامت امام هادی (ع) صحنه‌ی کشمکشهای سیاسی و قومی و برخوردها و درگیریهای نظامی بود. «بابک خرمی»، «مازیار» و «محمد بن بعث» از یکسو و نیروهای حکومتی به فرماندهی «افشین» و «بغای بزرگ» از سوی دیگر. [۱۵۲]. وصیت ترکی در سال ۲۳۱ به کردهای نواحی اصفهان، فارس و جبال (زاگرس)، کرمانشاهان و لرستان) که سر به شورش و اخلاص لگری برداشته بودند حمله کرد و گروه زیادی از آنان را به اسارت گرفت و در برابر این کار هفتاد و پنج هزار دینار جایزه دریافت کرد. [۱۵۳].

## شام

شهرهای دمشق، حمص و حلب از سرزمین شام نیز در این دوره از کشمکشهای سیاسی و لشکرکشیهای نظامی مصون نبود. به سال ۲۲۷ در اوائل خلافت واثق، دمشق، صحنه‌ی نبرد بین نیروهای شورشگر «قیسی» و حکومتی بود. در جریان این نبرد حدود دو هزار نفر از دو طرف کشته شدند. [۱۵۴]. اهالی حمص در پی اوجگیری جنایات و ستمگریهای حاکم خویش در سال ۲۵۰ هجری علیه او شورش کرده، وی را به قتل رساندند. «مستعین»، موسی بن بغا را مأمور سرکوبی آنان کرد. سردار ترک، بسیاری از مردم شهر را کشت و گروهی از بزرگان را به اسارت گرفت و شهر را به آتش کشید. [۱۵۵]. در شهرها و مناطق دیگر نیز کم و بیش نظیر این شرایط حاکم بود.

## پیامدهای زیانبار این کشمکشا برای مردم

پیدایش این حوادث، علاوه بر جنبه‌ها و جهتگیریهای اعتقادی و سیاسی که در [صفحه ۱۰۱] بعضی موارد به چشم می‌خورد، معلول ضعف و نابسامانی دستگاه خلافت از یکسو، و فشارها و ستمهای دولتمردان نسبت به توده‌های مردم از سوی دیگر بود. در حقیقت زیان این جریانات و کشمکشها به طور مستقیم متوجه مردم می‌شد و زندگی را بر کام آنان تلخ می‌کرد. زیرا توده‌های مردم در چنین فضایی نه از نظر فکری و اعتقادی احساس امنیت می‌کردند و نه از نظر زندگی مادی و اقتصادی. در کنار چهره‌های ستمگر، و خونریز ترک، عناصر دیگری همچون «محمد بن عبدالملک زیات» و «احمد بن خصیب» در پست وزارت بودند که با جنایات خود جو اختناق و وحشت را تشدید می‌کردند. در وصف جنایات «ابن زیات» نوشته‌اند: وی برای شکنجه و کیفر مخالفان حکومت، تنوری آهنین ساخته و میخهای فراوانی در آن نصب کرده بود. انسانهای حق گوی و آزادپرو را درون آن تنور می‌افکند و شکنجه می‌داد. [۱۵۶] «ابن طقطقی» در وصف او نوشته است: «و کان جباراً متکبراً فطاً، غلیظ القلب، خشن الجانب، مبعضاً الی الخلق». [۱۵۷]. او فردی ستمگر، مغرور و متکبر، سنگدل، خشن و دشمن کینه توز مردم بود. وی در پرتو برخورداری از چنین ویژگیهایی همواره مورد توجه خلفای این دوره بود و در خلافت معتصم، واثق و بخشی از خلافت متوکل، پست وزارت را داشت. [۱۵۸]. احمد بن خصیب، در آغاز منشی متوکل بود و پس از آن وزیر وی شد. او فردی تنگ نظر و ستمگر بود. نمونه ای از ظلم و جنایت او را در زیر می‌خوانید: روزی ستمدیده ای به عنوان دادخواهی دست به دامن «احمد بن خصیب» شد. وی که سوار بر اسب بود پا از رکاب خالی کرد و چنان بر سینه‌ی مظلوم بیچاره زد که در جا کشته شد. یکی از شعرا در این باره شعری بدین مضمون سرود: قل للخلیفه یا ابن عم محمد اشکل وزیرک، انه رکال [صفحه ۱۰۲] اشکله عن رکال الرجال فان ترد مالا فعد وزیرک الاموال [۱۵۹]. - به خلیفه بگو ای پسرعموی رسول خدا (ص)! دست و پای وزیرت را ببند زیرا او زیاد لگد می‌زند! - دست و پایش را ببند تا این قدر به مردم لگد نزنند و چنانچه طالب مال و ثروت هستی نزد وزیرت بسیار یافت می‌شود. مردم بی‌پناهی که گرفتار چنین افراد ستمگر و شکنجه گاههایی بودند یا می‌بایست تن به خواسته شیطانی ایشان داده، اموال و زندگی خود را در اختیار آن چپاولگران بگذارند و یا در تنور فتنه و آتش جنایات آنان بسوزند. روند اوضاع سیاسی و درگیریهای پیاپی نظامی میان حکومتداران ترک و جناحها و جریانان ناراضی و مخالف در این دوره از تاریخ اسلام، آنچنان آثار سوپی در جامعه بر جای گذاشته بود که همگان احساس خمودگی و ناامیدی کرده، آرزوی تغییر وضع موجود را داشتند. بعضی از شاعران بی‌باک گاهی که شرایط فراهم می‌شد احساس درونی توده‌ها و تمایلات جدی آنان را نسبت به تغییر وضع موجود در اشعار خود منعکس می‌کردند. «محمد بن داوود جراح»، وضع موجود جامعه‌ی خویش را چنین توصیف می‌کند: قد ذهب الناس فلا ناس و جاء بعد الطمع الیأس و ساد امر القوم اذناهم و صار تحت الذنب الرأس [۱۶۰]. - مردم، هم از میان رفته‌اند، و دیگر مردمی نمانده است، و ناامیدی، جای طمع و امیدواری را گرفته است. - سروری مردم را پست ترین و فرومایه ترین آنان عهده دار شده و سرها در زیر دمها قرار گرفته‌اند! شاعر دیگری به نام «سعید بن وهب» هنگامی که چشمش به زندگی تجملاتی یکی از منشیان و درباریان حکومت عباسی افتاد، جایگاه خود را در دنیای آن روز و نیز بهره‌های خویش را از مظاهر دنیوی و لذائذ زندگی چنین ترسیم کرد: [صفحه ۱۰۳] - هر کسی در دنیا، درجه و مقامی دارد، لیکن ما تنها تماشاگران دنیاییم. - ما از دنیا کوله باری از حسرت به دوش می‌کشیم؛ گویی ما لفظی بدون معنی هستیم. - مردم به وسیله‌ی دنیا بزرگ می‌شوند؛ در حالی که زندگی ما در بدترین و پست ترین وضع می‌گذرد. [۱۶۱]. این احساس، نه احساس یک شاعر که احساس عموم مردم بی‌پناهی بود که راه به جایی نداشتند و ناچار بودند مرارتهای تلخیهای زندگی آنچنانی را بچشند و سختیهای آن را تحمل کنند. احساس این تلخی و درد بود که امامان (ع) را - که از سوی خدا مسؤولیت هدایت و رهبری امت را برعهده داشتند - همواره به خود مشغول ساخته، در اندیشه‌ی چاره جویی و راه حل فرو می‌برد. امام صادق (ع) در سخنی از این مشکل همیشگی امامان (ع) چنین یاد می‌کند: «لبیة الناس علینا عظیمه، ان دعوانهم لم یجیبونا و ان ترکناهم لم یهتدوا بغیرنا». [۱۶۲]. گرفتاری مردم بر دوش ما سنگینی می‌کند، اگر آنها را (به سوی حق)

فراخوانیم پاسخ مثبت به ما نمی‌دهند، و اگر رهایشان کنیم به جز (توسط) ما هدایت نشده و به حق، راه نمی‌یابند. این احساس، همان احساسی است که قرآن در مورد رسول خدا (ص) نسبت به امت بیان می‌کند: «... عزیز علیه ما عنتم» [۱۶۳] رنجها و گرفتاریهای شما بر او بسیار سخت و گران است. تنها راه رهایی مردم سرخورده و سرگردان از این گرفتاریها و بن بست‌ها، روی آوردن به مکتب اهل بیت (ع) و پناه بردن به دامن امامان (ع) است که در آن زمان در وجود مبارک امام هادی (ع) خلاصه می‌شد. [صفحه ۱۰۴]

### خلاصه

در دوران امامت امام هادی (ع) قلمرو اسلامی صحنه‌ی درگیریها و آشوبهای گروههای مختلف بود. علت اساسی آن تبدیل دستگاه خلافت به سلطنت بود که پادشاهی آن را نظامیان ترک برعهده داشتند، و خلفا تنها ابزار اعمال سیاستهای آنان بودند. در چنین شرایطی طبیعی بود که مخالفان حکومت نیز صبغهی نظامی به خود بگیرند، و دست به شمشیر ببرند؛ بدین جهت است که می‌بینیم در این دوره بازار برخوردهای نظامی جناحهای مخالف حکومت با حکومتداران ترک گرمتر از دوره‌های پیشین است، و کشمکشهای سیاسی و اعتقادی دوران مأمون در این دوره، جای خود را به تحركات سیاسی و برخوردهای نظامی داده است. این آشوبها و فتنه‌ها در بیشتر مناطق به ویژه بغداد، اندلس، فارس، طبرستان، ماوراءالنهر، سرزمین شام و... به چشم می‌خورد. نتایج زیانبار این کشمکشها در دوران جامعه‌ی اسلامی متوجه توده‌های مردم می‌شد که راه به جایی نداشتند. آنان، هم از سوی حکومت و عوامل ستمگر و سنگدل آن همچون «ابن زیات» و «ابن خصیب» تحت فشار و اذیت و آزار بودند، و هم از ناحیه‌ی گروههای شورشگر، منتهی از ناحیه‌ی هر کدام به نحوی. تنها راه نجات مردم از این تنگنا روی آوردن به مکتب اهل بیت (ع) و پناه بردن به دامن پیشوای دلسوز امت؛ حضرت امام علی الهادی (ع) بود. [صفحه ۱۰۵]

### گسترش نهضت‌های علویان

### اشاره

از جمله ویژگیهای این دوره از تاریخ اسلام، گسترش جنبشها و نهضت‌های علویان است که در مناطق مختلف کشور پهناور اسلامی صورت می‌گرفت. علویان با توجه به رابطه‌ی فکری و اعتقادی و پیوند ولایی که با پیشوایان معصوم (ع)، و نیز بینش درست و واقع بینانه‌ی که از اوضاع و احوال و جامعه‌ی اسلامی داشتند، هرگاه فرصت یافته و شرایط را آماده می‌دیدند، پرچم مخالفت علیه نظام حاکم را برافراشته با آن به ستیز برمی‌خاستند. عاملی که در این دوره از تاریخ اسلام - علاوه بر عوامل عمومی که به طور معمول در همه‌ی دوره‌های حاکمیت ظلم و جور وجود داشت - خاندان پیامبر (ص) را بیش از پیش به قیام علیه دستگاه خلافت وامی‌داشت، بر سر کار آمدن ترکان ماجراجو و بیگانه از اسلام و در پیش گرفتن سیاست خشونت و ترور از سوی آنان و نیز بعضی خلفای عباسی این دوره بود. شعاری که در بیشتر نهضت‌های علویان به چشم می‌خورد و بدان وسیله افراد را به گرد خود جمع می‌کردند عبارت بود از شعار «الرضا من آل محمد». رهبران نهضت با عنوان کردن این شعار هر چند دعوت خود را به نام فرد خاصی مطرح نمی‌کردند؛ ولی افکار عمومی و جهتگیری نهضت خود را به سمت شایسته‌ترین و مقبول‌ترین چهره‌ی خاندان رسالت در آن دوره رهنمون می‌ساختند و این فرد جز امام معصوم (ع) نبود. علت اتخاذ چنین خط مشیی این بود که امامان علیهم‌السلام به خاطر مسئولیت و جایگاهی که داشتند همواره در نوک پیکان حملات ناجوانمردانه‌ی زمامداران ستمگر عصر خود قرار داشتند و نیز در دسترس و جلو چشم آنان بودند؛ از این رو، رهبران [صفحه ۱۰۶] نهضت صلاح نمی‌دیدند نام آنان را برده و دعوت خود را به

صراحت به اسم ایشان مطرح کنند. اینک مرووری بر مهمترین جنبشهای علویان در این دوره.

### نهضت محمد بن قاسم

محمد بن قاسم از نوادگان امام سجاد (ع) است که در دانش و دیانت و پارسایی از چهره‌های ممتاز عصر خود بود و چون معمولاً جامه‌ی پشمین سفید رنگ و خشن بر تن می‌کرد او را «صوفی» می‌گفتند. وی به دوران معتصم، نهضت خود را از طالقان شروع کرد. «ابراهیم بن عبدالله عطار» یکی از یاران محمد می‌گوید: «در مرو همراه چند نفر دیگر در میان مردم، پراکنده شدیم تا آنان را به پیوستن به قیام «محمد بن قاسم» فراخوانیم. زمان زیادی نگذشت که چهل هزار نفر دعوت ما را پذیرفتند و ما از تمامی آنان بیعت گرفتیم... پس از این محمد به سوی طالقان رفت، در آنجا نیز در پی تلاش ما جمعیت زیادی گرد او جمع شدند. محمد در طالقان اعلان جهاد کرد. بین او و نیروهای «عبدالله بن طاهر»، امیر خراسان جنگهای بسیاری در گرفت و محمد موفق شد شکستهای سختی بر نیروهای دولتی وارد آورد. تا آن که «عبدالله» ناچار شد از در نیرنگ وارد شود. وی در یکی از این نبردها با تقسیم لشکر خود به گروههای مختلف و استفاده از نیروی کمین، توانست انقلابیون را شکست دهد. با این حال محمد موفق شد به سمت «نسا» [۱۶۴] فرار کند و در آنجا پنهان گردد. ما نیز به اطراف پراکنده شدیم و مردم را به سوی او دعوت کردیم.» [۱۶۵]. حکمران خراسان - که از دست نیافتن به «محمد بن قاسم» سخت به خشم آمده بود - [صفحه ۱۰۷] فرمانده نظامی خود را خواست و به او گفت: «هزار سواره نظام نخبه برایت برگزیده ام و دستور داده ام صد هزار درهم در اختیار بگذارند تا صرف امور نظامی کنی، از اسبان من نیز سه اسب نجیب برگزین تا با آنها رفت و آمد کنی، راهنمایی هم برای تو معین کرده ام. هزار درهم به او بده و او را به یکی از سه اسب راهور بنشان و در پیشاپیش خود به حرکت در آور. چون به یک فرسخی «نسا» رسیدی، نامه ای را که به تو داده ام بگشا و به مضمونش عمل کن و از مأموریت محوله سر متاب و بدان که در میان همراهانت جاسوسی گماشته ام که شمارش نفسهای تنو را نیز بر من گزارش می‌کند. از سرپیچی دستور بپرهیز و بسیار مراقب باش، چه آن که می‌دانی در صورت تخلف با تو چه خواهیم کرد؟» [۱۶۶]. این فرمان بیانگر دو نکته‌ی مهم است: نخست، میزان قدرت و موقعیت نظامی «محمد بن قاسم» را ترسیم می‌کند که به رغم شکست اولیه او از دشمن و پراکنده شدن نیروهایش، دشمن روی او این همه حساب کرده از وی وحشت دارد و برای دستگیری اش آن تدابیر نظامی را به کار می‌گیرد. دیگر آنکه میزان بیم و وحشت حکمران خراسان را از گرایش فرمانده برگزیده اش به انقلابیون، روشن می‌سازد؛ به همین جهت چند بار با بیانهای گوناگون، او را از مخالفت فرمانش بر حذر می‌دارد و به او هشدار می‌دهد که جاسوسی بر او گمارده است که حتی نفسهای وی را به اطلاع او می‌رساند. فرمانده، با اجرای دقیق فرمان، توانست «محمد بن قاسم» و همزمش «ابوتراب» را دستگیر کرده و در حالی که آنان را به سختی در بند کشیده بود به نیشابور برد. وقتی «عبدالله بن طاهر» چشمش به «محمد» افتاد و او را با آن وضع دید بر فرمانده اش فریاد برآورد که: «وای بر تو ای ابراهیم! آیا از خدا ترسیدی که با این مرد صالح چنین کردی و او را با این زنجیرهای بسیار سنگین به بند کشیدی؟!» فرمانده در پاسخ گفت: «ای امیر! بیم از تو! ترس از خدا را از یادم برد، و نیز وعده ای [صفحه ۱۰۸] که به من دادی عqlم را ربود.» به دستور حاکم خراسان، غل و زنجیر سنگین را از پای «محمد» گشودند و زنجیر سبکتری بر پای او زدند و وی را به زندان افکندند. «محمد» مدت سه ماه در زندان بود. حاکم خراسان می‌کوشید جریان دستگیری «محمد بن قاسم» را از مردم پنهان دارد؛ چون او در منطقه‌ی خراسان هواداران بسیاری داشت، و بیم آن می‌رفت که در صورت اطلاع، علیه نیروهای حکومتی شورش کنند. «محمد بن قاسم» از نیشابور به بغداد برده و به دستور معتصم به زندان افکنده شد. ولی دیری نپایید که با طرح ماهرانه ای از زندان گریخت و به «واسط» رفت و در آنجا پنهان گشت. وی، دوران معتصم، واثق، و مدتی از دوران متوکل را در خفا بسر برد و به نقلی در زمان متوکل دوباره دستگیر شد و تا آخر عمر در زندان بسر برد، و به گفته‌ی بعضی مسموم شد و به شهادت رسید. [۱۶۷].

### جنبش محمد بن صالح

محمد از نوادگان امام مجتبی (ع) و فردی جوانمرد، رزمنده، شجاع، در عین حال، ظریف طبع و شاعر به شمار می‌رفت. وی قیام خود را از «سابقه» آغاز کرد و گروه زیادی از مردم را به گرد خود فراهم آورد. در همین سال، فردی به نام «ابوالساج» به عنوان نماینده‌ی رسمی حکومت به حج رفته بود. عموی «محمد بن صالح» به نام «موسی بن عبدالله» نیز در مکه بود. وی از ترس آن که مبادا پیامدهای نهضت برادر زاده اش «محمد ابن صالح» دامن او را بگیرد و مشکلاتی برای وی و خانواده اش فراهم سازد، نزد «ابوالساج» رفت و ضمن افشای مسائل مربوط به نهضت برادرزاده اش به وی اطمینان داد که «محمد را تسلیم او خواهد کرد. «موسی» نزد «محمد» آمد و او را در جریان دیدار خود با «ابو الساج» گذاشت و از وی خواست سلاح خود را بر زمین نهد و نزد «ابوالساج» رود، و با سوگند دروغ به وی [صفحه ۱۰۹] اطمینان داد که هیچ خطری او را تهدید نخواهد کرد. و بدین ترتیب محمد بن صالح را با نیرنگ و فریب نزد «ابوالساج» برد. وی او را نزد متوکل فرستاد. متوکل او را به زندان افکند. «محمد» مدت سه سال در زندان بود، سپس آزاد شد ولی همچنان تحت نظر بود تا زمانی که در گذشت. [۱۶۸].

### قیام یحیی بن عمر بن حسین

یحیی از نوادگان امام چهارم (ع) بود. وی قیام خود را در دوران متوکل آغاز کرد؛ ولی به دست «عبدالله بن طاهر» حاکم خراسان، دستگیر و پس از تحمل چند تازیانه روانه‌ی زندان شد. لیکن پس از مدتی از زندان آزاد شد. دوباره با شعار «الرضا من آل محمد» مردم کوفه را به قیام دعوت کرد. یحیی مردی شجاع و دلیر بود و با مردم خوشرفتاری کرده و بر اساس عدالت عمل می‌نمود. وی در آغاز نهضتش نخست به زیارت قبر حضرت اباعبدالله (ع) رفت و در جمع زائران حسینی سخنرانی کرد و تصمیم خود را آشکار ساخت. جمعی از زائران دعوت او را پذیرفته اطرافش را گرفتند؛ سپس به کوفه رفت. در آنجا نیز گروه زیادی به او پیوستند. یحیی برای تأمین هزینه‌ی نهضت، بیت المال کوفه را به تصرف خود در آورد و نیز پولهای صرافانی را که آرم حکومتی داشت از آنان گرفت. چون خبر قیام «یحیی» به بغداد رسید، «محمد بن عبدالله بن طاهر»، حاکم بغداد سپاهی را به جنگ او فرستاد. بعضی از سرداران سپاه اعزامی که در دل به یحیی متمایل بودند، با بی میلی فرمان والی را پذیرفتند. بین نیروهای حکومتی و یحیی جنگ سختی در گرفت. عباسیان، نخست از انقلابیون شکست خوردند؛ ولی با رسیدن نیروی کمکی برای آنان، یحیی به شهادت رسید، تعدادی از نیروهایش اسیر و بقیه کشته یا متواری گشتند. [صفحه ۱۱۰] شهادت یحیی در میان مردم کوفه و هواداران وی در بغداد موجی از تأثر و اندوه ایجاد کرد. مردم بغداد ابتدا شهادت او را باور نمی‌کردند و با صدای بلند فریاد می‌زدند: او کشته نشده و فرار نکرده، بلکه سر به بیابان نهاده است. ولی وقتی سر بریده‌ی او را وارد بغداد کردند مردم یقین کردند که او به شهادت رسیده است. [۱۶۹]. شاعران آزاده و مبارزی که در این دوران می‌زیستند در رثای یحیی و عظمت نهضت او و نیز درباره‌ی جنایات حکومت عباسیان، اشعار زیادی سرودند، که ابوالفرج اصفهانی بعضی از آنها را آورده است. [۱۷۰] برای نمونه چند شعر «ابن رومی» را از میان قصیده‌ی مفصلی که در رثای یحیی سروده است ذکر می‌کنیم. امامک فانظر ای نهجیک تنهج طریقان شتی: مستقیم و اعوج الا ایهد الناس طار ضریر کم بآل الرسول الله، فاحشوا، او ارتجوا ابعده المکنی بالحسین شهید کم تضاء مصابیح السماء فتسرج لنا و علینا، لا علیه و لا له تسجسج اشراب الدموع و تنشج و کیف نبکی فائراً عند ربه له فی جنان الخلد عیش مخرفج و کنا نرجیه لکشف عمایه بامثاله، امثالها تبلیج [۱۷۱]. - در پیش روی تو دو راه: راست و کج وجود دارد. اینک بنگر که رهرو کدامین راه هستی. - هان ای مردم! براستی که زیان شما نسبت به خاندان رسول خدا (ص) بسیار شد؛ پس از خدا بترسید، یا آماده‌ی عذاب او باشید. - آیا پس از آن شهید بزرگوار شما که کنیه اش حسین بود باز هم ستارگان آسمان می‌درخشند؟ - سیلاب اشک و گریه برای ما و بر ما،

برای او و بر او، می‌ریزد. - چگونه بگرییم برای کسی که نزد پروردگار خویش رستگار گشته و در بهشت برین زندگی عالی و فراخی دارد. [ صفحه ۱۱۱ ] - ما برای زدودن تاریکیها به او چشم امید داشتیم، و به وسیله‌ی افرادی مانند او این چنین تاریکیهایی برطرف می‌گردد.

### نهضت حسن بن زید

حسن بن زید - که از نوادگان پیشوای دوم، امام مجتبی (ع) است - در سال ۲۵۰ در طبرستان قیام کرد. مردم «دیلیم»، «کلار»، «چالوس» و «رویان» با وی بیعت کردند و گروه زیادی از اطراف نیز با آگاهی از قیام «حسن بن زید» به انقلابیون پیوستند. بین این مبارز علوی و نیروهای حکومتی جنگهای زیادی صورت گرفت. سرانجام انقلابیون موفق شدند بر طبرستان استیلا پیدا کنند و این نخستین نهضتی بود که در این برهه به پیروزی رسید. «حسن» در یک اقدام دیگر توانست سرزمین «ری» تا «همدان» را نیز از چنگال والی این ناحیه «محمد بن عبدالله بن طاهر» آزاد کند و «احمد بن عیسی» علوی را بر ولایت «ری» بگمارد. «احمد» پس از قتل «محمد بن مکیال»، فرماندهی اعزامی «محمد بن عبدالله بن طاهر»، در روز عید قربان بر مردم نماز عید گزارد و آنان را به «الرضا من آل محمد» فراخواند. [ ۱۷۲ ]. نهضت «حسن بن زید» نزدیک بیست سال - یعنی تا سال ۲۷۰ هجری - به طول انجامید و پس از درگذشت او در این سال، برادرش «محمد» جانشین او گردید. [ ۱۷۳ ]. «حسن» فردی بخشنده، فروتن و دانای به علم عربی و فقه بود. شاعری در حضور او از وی تجلیل کرد و گفت: خدا یکی، فرزند زید نیز یکی است. «حسن» خشمگین شد و گفت: سنگ بر دهانت باد ای دروغگو! چرا نگفتی خدا یکی و پسر زید بنده‌ی او است؟ سپس به سجده رفت و گونه‌ی خویش را بر خاک نهاد و شاعر متملق را از بخشش محروم ساخت. [ ۱۷۴ ]. [ صفحه ۱۱۲ ]

### قیام حسین بن محمد

حسین بن محمد بن حمزه - که نسبش به امام سجاد (ع) منتهی می‌شود - به سال ۲۵۱ در کوفه قیام کرد و والی آن شهر را وادار به فرار نمود. مستعین، «مزاحم بن خاقان» را مأمور سرکوبی نهضت او کرد. بین نیروهای «حسین» و «مزاحم» جنگ سختی در گرفت. سرانجام نیروهای حکومتی توانستند انقلابیون را شکست دهند و وارد کوفه شوند؛ ولی از سوی مردم استقبال نشدند و به سوی فرماندهی آنان سنگ پرتاب شد. «مزاحم» که از این کار سخت خشمگین شده بود دستور داد شهر را به آتش بکشند. بر اثر این جنایت، بیش از هفت بازار و بازارچه آتش گرفت. سپس سربازان او خانه‌های علویان را مورد حمله قرار داده و به هر کس دست می‌یافتند او را دستگیر و روانه‌ی زندان می‌کردند. بنابر نقل «ابواسماعیل علوی»، «مزاحم» در کوفه هزار خانه را به آتش کشید. [ ۱۷۵ ].

### جنبش اسماعیل بن یوسف

اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم - که از نواده‌های امام مجتبی (ع) به شمار می‌رود - در سال ۲۵۱ در مکه قیام کرد و حاکم آن را از شهر بیرون راند و اموال و داراییهای او و دیگر دولتمردان را ضبط کرد و نیروهای نظامی وابسته به حکومت را به قتل رسانید. «اسماعیل» پس از استیلا بر مکه به سوی مدینه رفت. والی مدینه به محض آگاهی از ورود اسماعیل از شهر فرار کرد. اسماعیل دوباره به مکه بازگشت و بین او و نیروهای اعزامی از سوی معتز برخوردهایی صورت گرفت. [ ۱۷۶ ]. در سال ۲۵۱ به جز دو نهضت یاد شده نهضت‌های دیگری از سوی علویان رخ داد که نهضت یکی از آنان در ناحیه‌ی «نینوا» از سرزمین عراق و قیام «حسین بن احمد بن اسماعیل» معروف به «کرکی» در منطقه قزوین و زنجان و قیام «اسماعیل بن یوسف» و [ صفحه ۱۱۳ ] «علی بن عبدالله»



معروف به «مرعشی» در آمل از جمله‌ی آنهاست. [۱۷۷]. این موارد، نمونه‌هایی بود از جنبش مکتبی در این دوره به رهبری علویان دست پرورده امام هادی (ع). می‌بینیم که جنبش مکتبی پس از سپری کردن یک دوره‌ی به نسبت رکود و آرامش اواخر دوران امامت امام رضا و نیز امام جواد علیهما السلام - که نتیجه‌ی قهری جریان ولایتعهدی امام رضا (ع) بود - با رو شدن دست خیانت و جنایت خلفای تزویرگر عباسی نسبت به امامان (ع) و روی کار آمدن عناصر خشن تر و پلیدتری از آنان از قبیل متوکل، و در پیش گرفتن سیاست ترور و خشونت، وارد مرحله‌ی تازه‌ای شده و ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت؛ چندان که در این دوره بیش از بیست جنبش و نهضت در جای جای قلمرو اسلامی به وجود آمد. اختلاف، و وجه تمایز این نهضتها با شورشهایی که از سوی غیر علویان در این دوره پدید آمد - و ما پیش از این به بعضی از آنها اشاره کردیم - در اهداف و انگیزه‌های رهبران آنها بود. علاوه بر آن که تاکتیکها و روشهای مبارزاتی آنان نیز قابل مقایسه با یکدیگر نبود. آنچه در نهضت‌های علویان در این دوره به چشم می‌خورد آزادیخواهی، حق طلبی و خداجویی است. آنان بدون آنکه مردم را به سوی خود بخوانند با طرح شعار «الرضا من آل محمد» به طور غیر مستقیم افکار را متوجه برترین و مشخص‌ترین فرد خاندان پیامبر (ص) یعنی امام هادی (ع) می‌کردند. از این رو حرکت آنان توأم با اخلاص، ایثار و شهادت طلبی، تواضع و فروتنی و خوشرفتاری با مردم بود. به عنوان نمونه: «محمد بن حسین» به نقل از عمویش در تجلیل از پارسایی و اخلاص «یحیی» می‌گوید: من مردی پارسا تر از «یحیی» ندیدم. هنگامی که قیام کرد نزدش رفته و گفتم: ای پسر رسول خدا! شاید آنچه تو را وادار به قیام کرده فشار زندگی (تنگناهای مالی و مادی) است. اگر چنین است نزد من هزار دینار است و جز آن چیزی ندارم، آن را به تو می‌بخشم، هزار دینار دیگر نیز از برادران مسلمانم برای تو می‌گیرم. یحیی، سربلند کرد و گفت: «همسرم مطلقه باد اگر منظور من از این قیام چیزی جز رضای [صفحه ۱۱۴] خدا باشد». من وقتی چنین دیدم به او گفتم: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم؛ سپس با او بیعت کرده و در قیامش او را همراهی نمودم. [۱۷۸]. چنین خط مشی و هدف بلندی در قیامهای دیگر علویان نیز به چشم می‌خورد و این مطلب پس از دقت در سخنان، شعارها، برخوردها و موضعگیریهایی که ایشان در برابر رخدادهای سیاسی جامعه به طور روشن به دست می‌آید. در صورتی که چنین اهداف بلند و انگیزه‌های الهی و مردمی در آشوبها و شورشهای غیر علویان به چشم نمی‌خورد؛ این است که چنان حرکت‌هایی در جامعه‌ی اسلامی نه تنها در راستای اسلام و مصلحت مردم نبود که موجب هرج و مرج و ناامنی جامعه و وارد آمدن خسارتهای مالی و تلفات جانی بر بسیاری از مردم می‌شد. [صفحه ۱۱۵]

### خلاصه

یکی از ویژگیهای دوران امامت امام هادی (ع) گسترش نهضت‌های علویان در مناطق مختلف کشور اسلامی است، و عامل آن بر سر کار آمدن حکومت نظامیان ترک و نیز خلفای ستمگر و جنایت پیشه‌ای همچون متوکل بود. شعار علویان در این نهضتها «الرضا من آل محمد» بود. آنان با طرح این شعار هر چند برای رهبری نهضت، فرد خاصی را معرفی نمی‌کردند، چون این کار موجب حساس شدن دستگاه خلافت نسبت به او می‌شد؛ ولی در عمل، نهضت خود را به سمت پذیرش رهبری شایسته‌ترین عنصر این خاندان که در آن عصر در وجود امام هادی (ع) خلاصه می‌شد، جهت می‌دادند. این دوره از تاریخ اسلام شاهد حدود بیست جنبش و نهضت از سوی علویان است که از آن جمله می‌توان از نهضت محمد بن قاسم، محمد بن صالح، یحیی بن عمر، حسن بن زید، حسین بن محمد و اسماعیل بن یوسف نام برد. این مبارزان علوی در جای جای قلمرو اسلامی از مرو و طالقان و طبرستان گرفته تا ری، همدان، کوفه، مدینه و مکه، علیه ستمگران عباسی پرچم قیام برافراشتند و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) فراخواندند، و این اساسی‌ترین وجه تمایز این نهضت‌های حق طلبانه و آزادیخواهانه با آشوبها و شورشهایی بود که از سوی غیر علویان در نقاط مختلف رخ می‌داد و جز هرج و مرج و ناامنی و وارد آمدن خسارت جانی و مالی فراوان به مردم نتیجه‌ای نداشت. [صفحه ۱۱۷]

## زمانداران معاصر

### اشاره

دوران امامت پیشوای دهم (ع) همزمان با حکومت شش نفر از خلفای عباسی به نامهای معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز بود. شناخت خلفای عباسی و تبیین شرح حال و زندگی آنان - صرف نظر از اهداف مورد نظر - جز تضييع وقت نتیجه ای ندارد؛ چرا که در پرونده‌ی آنان جز عیاشی و جنایت چیزی به چشم نمی‌خورد. آنان سیاه چهرگان و تاریک دلانی بودند که با استفاده از ظلمت شب و خلاء خورشید عالم‌تاب امامت در جامعه‌ی اسلامی در مقام زمانداری، بر مسند خلافت تکیه زدند و روی تاریخ را سیاه کردند و به حق، مصداق بارز این آیه‌ی شریفه بودند: «و یوم القیامۃ تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسوده الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین.» [۱۷۹]. و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند می‌بینی که صورتهایشان سیاه است؛ آیا در جهنم جایگاهی برای متکبران نیست؟! آنچه ما را ناگزیر از شناخت و معرفی اجمالی زندگی و فعالیت‌های این ستم پیشگان دنیا و روسیاهان آخرت کرده قرار گرفتن غاصبان‌های آنان در مسند خلافت اسلامی و ستیز با مکتب و جبهه‌ی امامت به پیشوای امام هادی (ع) است. ما برای آن که بتوانیم تصویر درستی از زندگی امام هادی (ع) و تلاش‌ها و موضع‌گیری‌های آن حضرت در ابعاد مختلف ارائه دهیم باید بدانیم آن گرامی در چه شرایط سیاسی می‌زیسته و با چه طاغوت‌هایی درگیر بوده است. پرداختن به زندگی [صفحه ۱۱۸] خلفای معاصر امام (ع) در این حد لازم است.

### معتصم

معتصم، نخستین خلیفه‌ی معاصر امام هادی (ع) است که تا سال ۲۲۷ هجری قمری بر جامعه‌ی اسلامی حکومت کرد. بنابراین پیشوای دهم (ع) مدت هفت سال آغاز امامت خود، معاصر این خلیفه بود. در تاریخ زندگی امام جواد (ع) به اختصار پاره ای از ویژگی‌های اخلاقی و اعتقادی و نیز اقدامات او را ذکر کردیم. در این دوره به این بسنده می‌کنیم که وی بر خلاف برادرش مأمون از دانش و فرهنگ بی بهره و روحیه‌ی خشونت و درنده خوئی بر او حاکم بود؛ از این رو تنها راه حل برخورد با مخالفان و از میان برداشتن آنان را شمشیر و توسل به زور می‌دانست، و در این راستا حتی به نزدیکان و بستگان خود از قبیل برادر زاده اش عباس بن مأمون و نیز دولتمردان و استوار کنندگان پایه‌های حکومتش همچون فضل بن مروان [۱۸۰] و افشین ترکی رحم نکرد. روحیه‌ی خشونت و نظامیگری معتصم او را بر آن داشت تا ارتش تازه تأسیس خود را به انواع سلاح‌های جنگی و ابزار نظامی مجهز کند تا جایی که در وصفش نوشته اند: «تجهیزات نظامی و ابزار جنگی و نیز (اسبان و) چارپایانی که معتصم در اختیار داشت هیچ فرد دیگری نداشت.» [۱۸۱]. معتصم در پرتو برخورداری از ارتشی انبوه و مجهز در لشکر کشیهایی که علیه مخالفان داشت به پیروزی‌های چشمگیری دست یافت. از لشکر کشیهایی مهم دوران حکومت او لشکر کشی به «عموریه» از شهرهای روم است که در سال ۲۲۳ انجام گرفت و منجر به فتح آن و کشته شدن و اسیر شدن عده‌ی زیادی از اهالی آن و دستیابی به اموال و غنائم فراوانی گردید. [۱۸۲]. [صفحه ۱۱۹] در پی این لشکر کشی‌ها و نیز اجحاف‌هایی که مسؤولان خراج و مالیات نسبت به مردم رومای داشتند اموال فراوان و ثروت انبوهی در خزانه‌ی معتصم فراهم آمد؛ به گونه ای که نوشته‌اند: معتصم وقتی مرد اموالی که از او بر جای ماند عبارت بود از: هشت هزار دینار، هیجده میلیون درهم، هشتاد هزار اسب، هشتاد هزار از دیگر چارپایان، هشت هزار برده و هشت هزار کنیز. [۱۸۳]. با این حال هیچ یک از این مناصب و مفاخر، عطش او را برطرف نکرد و جز وبال و پشیمانی حاصلی برایش نداشت. نوشته‌اند: معتصم در بستر مرگ همواره این آیه‌ی شریفه را می‌خواند: «... حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتۃ فاذا هم مبلسون.» [۱۸۴]. ... تا بدانچه به ایشان داده شده است خوشحال شدند (و دل به آن بستند)، ناگهان آنها را گرفتیم. در این هنگام



همگی مأیوس شدند. و می‌افزود: اگر می‌دانستم عمرم این همه کوتاه است این اعمال (و جنایات) را مرتکب نمی‌شدم. [۱۸۵] و نیز این شعر را می‌خواند: و افسدت دنیای و دینی سفاهه فمن ذا الذی منی بمصرعه اشقی؟ فیالیت شعری بعد موتی ما اری الی رحمه الرحمان ام ناره القی؟ [۱۸۶]. - دنیا و دینم را از روی سفاهت و نادانی تباه کردم، پس چه کسی جایگاهی بدتر و شقی‌تر از من دارد؟ - ای کاش می‌دانستم بعد از مرگ چه سرنوشتی خواهم داشت: آیا رحمت پروردگار مهربان نصیب می‌شود یا به درون آتش (خشم و غضب) او افکنده خواهم شد؟ مضمون آن گفته و این شعر، گویای این است که معتصم با جنایتی که انجام داده بود - که به شهادت رساندن امام جواد (ع) یکی از آنها است - به روشنی جایگاه خود را در [صفحه ۱۲۰] آتش دوزخ می‌دید. و گر نه این کلمات را بر زبان جاری نمی‌کرد. کارگردانان و سیاستمداران حکومت معتصم، فضل بن مروان، احمد بن عمار، محمد بن عبدالملک زیات و احمد بن ابی دؤاد بودند که سه نفر اول به ترتیب پست وزارت را داشتند. [۱۸۷] و نفر آخری عهده دار سمت قاضی القضاتی بود.

## واثق

پس از معتصم فرزندش «واثق» بر مسند خلافت نشست و پنج سال و نه ماه - یعنی تا سال ۲۳۲ - حکومت کرد. واثق هر چند در مقایسه با پدرش با مردم و مخالفان از جمله علویان برخوردی ملایم داشت و گاه برای کسب محبوبیت و تظاهر به مردم‌داری، به مردم نیکی و بخشش می‌کرد [۱۸۸]؛ لیکن سیاست و روش عمومی‌اش ادامه‌ی خط مشی معتصم بود و درباریان و حاشیه نشینانش همان درباریان و حاشیه نشینان وی بودند. او نیز مانند معتصم دست ترکان را در امور مملکتی باز گذاشت و «آشناس» ترکی را در پادشاهی جانشین خود ساخت و بر سر او تاج طلایی نهاد و نیز دو شمشیر طلایی بر کمرش آویخت. [۱۸۹]. پست وزارت در دوران حکومت واثق همچنان در دست «محمد بن عبدالملک زیات» ستمگر و جنایتکار بود، و او به کمک ترکان و چهره‌های متنفذ دیگری همچون احمد بن ابی دؤاد قاضی القضاات و عمر بن فرج رخجی آنچه می‌توانستند بر مردم ستم روا داشته و اجحاف کردند. مسعودی می‌نویسد: «احمد بن ابی دؤاد و محمد بن عبدالملک زیات بر واثق چیره شده بودند؛ به گونه‌ای که وی هیچ دستوری بدون نظر آنان نمی‌داد و هر نظری که آنان می‌دادند می‌پذیرفت. وی زمام امور کشور را به آنان واگذار کرده بود.» [۱۹۰] [صفحه ۱۲۱] نتیجه‌ی اتخاذ این سیاست این بود که خلیفه فراغت بیشتری برای عیاشی و خوشگذرانی بیابد؛ از این رو، در وصف وی نوشته‌اند: واثق، سخت علاقمند به غنا و شیفته‌ی خوانندگان، و خود در این زمینه استاد بود. مجلس او پیوسته به وجود خوانندگان زن و مرد صدای تار و تنبور آباد بود. [۱۹۱]. ابن عبد ربّه از قول فردی به نام ابوالحسن، داستانی از بدمستی واثق و زنای او نوشته که خلاصه‌ی مضمونش چنین است: روش واثق چنین بود که وقتی شراب می‌نوشید و مست می‌شد در همانجا می‌خوابید، هر یک از ندیمان او که مست می‌شدند همانجا رها شده و نزدیکش می‌ماندند. واثق، زمانی شراب نوشید و مست شد و خوابید. یاران او اتاق را ترک کردند؛ ولی دو تن از خوانندگان زن و مرد آنجا ماندند. چون اتاق خلوت شد خواننده‌ی مرد با سرودن چند شعر و دادن آنها به کنیز خلیفه، مراتب علاقمندی و شیفتگی خود را نسبت به او ابراز کرد. او نیز با سرودن چند شعر در پاسخ وی به ابراز تمایل او پاسخ مثبت داد. در این میان واثق هشیار شد و در جریان رد و بدل شدن کاغذ میان کنیز خود و فرد مغنی قرار گرفت، و بی‌درنگ کنیز خود را آزاد کرد و او را به عقد مغنی در آورد، ولی پس از اجرای عقد، در حضور مغنی، زن مغنیه را در اتاقی برد و با وی آمیزش کرد، سپس از اتاق بیرون آمد و به آن خواننده گفت: تو خواستی در مورد کنیزم به من خیانت کنی ولی من در حالی که او همسر تو بود به تو خیانت کردم! [۱۹۲]. بدین ترتیب خلیفه‌ی مسلمانان (!) برای در هم شکستن شخصیت یک خواننده‌ی خیانتکار که خود به دربارش فراخوانده است به خیانتی زشت تر روی آورد و با مغنیه‌ای که چند لحظه پیش آزادش کرده و او را به همسری فرد دیگری در آورده بود در حضور همسرش با وی زنا کرد! و بدین روش، عمر دومین

خلیفه‌ی معاصر امام هادی (ع) سپری شد و سرانجام پس از ابتلای به بیماری لاعلاجی که از افراط در شهوترانی و عیاشی ناشی شده بود با ذلت جان سپرد. [۱۹۳]. [صفحه ۱۲۲]

### متوکل

متوکل، سومین خلیفه‌ی معاصر امام هادی (ع) است که پس از برادر خود واثق به حکومت دست یافت و دوران زمامداری اش چهارده سال و اندی - یعنی تا سال ۲۴۷- به طول انجامید. متوکل، عنصری پلید، جنایتکار و مطرود همه بود؛ چندان که برادرش واثق نیز بر او خشم گرفته او را از خود طرد کرده بود، و حتی محمد بن عبدالملک زیات ستم پیشه حاضر نشد از او نزد خلیفه وساطت کند. [۱۹۴]. امیرمؤمنان (ع) در خطبه‌ای که ضمن آن، خلفای عباسی را پیش بینی نموده از متوکل چنین یاد کرده است: «و عاشرهم اکفرهم یقتله اخضهم به». [۱۹۵]. دهمین ایشان (خلفای بنی عباس) کافرترین آنهاست که نزدیکترین فرد به وی، او را خواهد کشت. وی با چنین سابقه و روحیه‌ای و در سن ۲۶ سالگی زمام امور مسلمانان را به دست گرفت. طبیعی بود که تمام همت خود را صرف سرکوبی مخالفان، به ویژه علویان، عیاشی و روتق دادن به بزمهای شاهانه و زراندوزی و تجمل پرستی کند. در درس بعدی جنایات خلفای عباسی این دوره را در حق خاندان پیامبر (ص) به تفصیل بیان خواهیم کرد. پیش از این نیز سخن «جلال الدین سیوطی» را نسبت به میگساری و شهوترانی این خلیفه و وضعیت حرمسرای او نقل کردیم. «مسعودی» اضافه می‌کند: هیچ یک از خلفای بنی عباس مانند متوکل به لهو و لعب و عیاشی روی نیاورد و او در بعضی جهات، مبتکر پاره‌ای از لهویات و مضحکه‌ها بود و این روش به درباریان و سایر دولتمردان نیز سرایت کرده بود. [۱۹۶]. اما زراندوزیها و اسرافکاریهای متوکل: وی آن همه ثروت و اموالی را که از نقاط [صفحه ۱۲۳] مختلف به مرکز خلافت سرازیر می‌شد بی حساب در راه شهوترانیها و تمایلات نفسانی خود صرف می‌کرد. کاخهای فراوان و مجللی که وی بنا نهاد و میلیونها دینار پول بیت المال را برای ساختن آنها هزینه کرد، نمونه‌ی بارز این اسرافکاریها و تجمل پرستیهاست. بعضی از کاخهای او عبارت است از: عروس، مختار، وحید، جعفری، غریب، شیدان، برج، صبح، ملیح، بستان، جوسق، برکوان، قلاند، گرد، ماحوزه، بهو و لؤلؤ، هزینه‌ی ساختن این کاخها بالغ بر دویست میلیون دینار و ۹۴ میلیون درهم برآورد شده است. [۱۹۷] و این در شرایطی بود که توده‌ی مردم در فقر و بیچارگی بسر می‌بردند که پیش از این به بعضی نمونه‌های آن اشاره کردیم. کافرترین و جنایتکارترین خلیفه‌ی عباسی سرانجام در یک توطئه‌ی حساب شده که توسط فرزندش «منتصر» و دو تن از دولتمردان ترک - یعنی وصیف و بغا - طراحی شده بود، در حالی که همراه وزیرش «فتح بن خاقان» به عیاشی و باده گساری مشغول بودند، به دست ترکان شورشگر به فرماندهی «باغر» ترکی به هلاکت رسیدند و مرگ آنان موجی از شادی و سرور در میان مخالفان، به ویژه علویان ایجاد کرد. [۱۹۸].

### منتصر

«منتصر» پس از قتل پدرش متوکل به قدرت رسید. وی با مردم و مخالفان رفتاری خوب داشت و نسبت به خویشاوندانی که پدر و نیاکانش از ایشان بریده بودند، صله‌ی رحم کرد. لیکن بیش از شش ماه حکومت نکرد و در سال ۲۴۸ هجری درگذشت؛ یا به نوشته بعضی مورخان به دست سران ترک مسموم شد. [۱۹۹].

### مستعین

پس از منتصر، «مستعین»، فرزند معتصم زمام امور حکومت را به دست گرفت. او در شهوترانی، میگساری و حیف و میل بیت المال دست کمی از پیشینیان خود نداشت؛ از نظر سیاسی نیز شایسته‌ی امر حکومت نبود؛ ولی بیم ترکان از روی کار آمدن فرزندان]

صفحه ۱۲۴] متوکل، آنان را بر آن داشت تا با اشاره‌ی «احمد بن خصیب» [۲۰۰] او را بر سر کار آورند. [۲۰۱]. در دوران حکومت مستعین، به سال ۲۴۹ نبرد سنگینی بین مسلمانان و رومیان در گرفت. مسلمانان شکست سختی خوردند و تعداد زیادی از ایشان از جمله دو تن از فرماندهان زبده‌ی سپاه کشته شدند، و رومیان بر اموال و ناموس مرزنشینان مسلمان دست یافتند. [۲۰۲]. این شکست ذلت بار و بی تفاوتی دستگاه خلافت نسبت به آن، و نیز جنایات بی شمار ترکها در حق مردم و تسلط آنان بر سرنوشت کشور اسلامی، مردم و حتی نظامیان را به ستوه آورد. در بغداد و سامرا دست به شورش زدند؛ نیروهای گارد نیز در پوشش اعتراض به کمبود ارزاق و کاهش حقوق، به ایشان پیوستند، و درهای زندانها را بر روی زندانیان گشودند. [۲۰۳]. مستعین از ترس به بغداد گریخت. در این میان گروهی از شورشیان، «معتز» را از زندان آزاد کرده و با وی بیعت کردند. کار معتز بالا گرفت و سپاه عظیمی به جنگ مستعین فرستاد. بین آن دو جنگ سختی در گرفت و تعداد زیادی از نیروهای دو طرف به قتل رسیدند. سرانجام در سال ۲۵۲ مستعین از خلافت کناره گرفت و حکومت را به معتز واگذار کرد. [۲۰۴].

### معتز

معتز آخرین خلیفه‌ی معاصر امام هادی (ع) است که ضمن درسهای آینده به تناسب به ویژگیهای او و نیز اقدامات و موضعگیریهای که نسبت به آن حضرت یا دیگر علویان داشته اشاره خواهیم کرد. [صفحه ۱۲۵]

### خلاصه

امام هادی (ع) در دوران امامت خود با شش نفر از حاکمان بنی عباس به نامهای: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز، معاصر بود. شناخت خلفای معاصر امام (ع) از آن جهت ضرورت دارد که آنان در مسند خلافت اسلامی تکیه زده بودند و به این لحاظ برخوردها و موضعگیریهای علیه خلیفه‌ی واقعی رسول خدا (ص) داشتند؛ همان گونه که آن حضرت نیز به لحاظ مسؤولیتی که در قبال اسلام و امت اسلامی داشت با آنان - به اقتضای شرایط - ستیز می کرد. ارائه‌ی تصویر و تحلیل درست از زندگی امام هادی (ع) منوط به شناخت اجمالی از زندگی خلفای معاصر آن حضرت است. همه‌ی خلفای معاصر حضرت هادی (ع) خشن و درنده خو بودند. علاوه بر آن ترکان خشن و ماجراجو و نیز عناصر جنایتکار و ستمگری همچون: «ابن زیات»، «رخجی» و «ابن خصیب» را بر مردم مسلط کردند و آنان به میل و خواست سلطه گرانه‌ی خود با آنان رفتار می نمودند. عیاشی، شهوترانی، میگساری، جذب خوانندگان و رقاصان زن و مرد به دستگاه خلافت، تجمل گرایی، اسرافکاری و حیف و میل بیت المال در راههای یاد شده، اجحاف و سختگیری نسبت به توده‌های مردم و بی اعتنائی به خواستها و نیازهای آنان، از ویژگیهای بارز خلفای عصر پیشوای دهم به شمار می رود. [صفحه ۱۲۷]

### رفتار خلفا نسبت به شیعیان و علویان

#### اشاره

برای حکمرانان اموی و عباسی، اصل، دستیابی به حکومت و حفظ آن به عنوان ابزار سلطه بر مردم بود و آنان با هر آنچه و هر آن کس که این اصل را به خطر می انداخت، برخوردی جدی و مبارزه ای پیگیر داشتند. شعار آنان در این رابطه این بود که: «الملک عقیم»: حکومت نازا است؛ بنابراین فرزند و خویشاوندی نمی شناسد. عملکرد آنان در طول مدت خلافتشان نشان داد که تا چه اندازه بر این شعار پایبند هستند. این سیاست در زندگی خلفای عباسی معاصر امام هادی (ع) عینیت و نمود بیشتر و چشمگیری

داشت که در درس پیش به بعضی موارد آن اشاره کردیم. از مهمترین مسائلی که در طول تاریخ، زمامداران ستمگر را به موضعگیری و مبارزه علیه جانشینان واقعی رسول خدا (ص) و دیگر اعضای خاندان آن حضرت وامی داشت، پیروی از همین اصل بود. چه آنکه دودمان رسول خدا (ص) جانشینی پیامبر (ص) و رهبری جامعه‌ی اسلامی را حق مسلم خود دیده، حکمرانان اموی و عباسی را غاصب این حق می دانستند. بر این اساس تا آنجا که شرایط و امکانات اجازه می داد و مصالح اسلام و امت اسلامی ایجاب می کرد، علیه حکومت ستمگرانه ی آنان به مبارزه برخاسته و در جهت هدایت مردم و احقاق حق، و جانبداری از ستمدیدگان و مبارزه با ظلم و بیدادگری، از هیچ کوششی دریغ نمی کردند. همین امر سبب می شد که حکمرانان غاصب و نوکران ستمگر آنان، خاندان پیامبر (ص) را در ردیف سرسخت ترین دشمنان حکومت خود به شمار آورند. زمامداران این دوره‌ی حکومت عباسی با آنکه دچار ناتوانی و مشکلات داخلی فراوانی بودند، و خوشگذرانی و عیاشی، آنان را از انجام کارهای مهم بازداشته بود، لیکن هیچگاه از علویان و حرکت‌های آنان حتی در دورترین نقاط کشور اسلامی غافل نبودند. [صفحه ۱۲۸]

## متوکل و علویان

### اشاره

متوکل عباسی در مقایسه با دیگر زمامداران معاصر امام هادی (ع) نسبت به علویان، سرسخت تر و کینه توزتر بود. «ابوالفرج اصفهانی» می نویسد: متوکل نسبت به خاندان ابوطالب بسیار بدرفتار بود، و با خشونت و تندی با آنان برخورد می کرد، و کینه‌ی سختی از ایشان بر دل داشت، و پیوسته نسبت به آنان بدگمان بود و آنها را متهم می کرد.... کار بدرفتاری متوکل نسبت به علویان در حدی بود که هیچ یک از خلفای بنی عباس با آنان چنین رفتاری نکرده بودند. [۲۰۵]. و نیز می نویسد: در دوران حکومت واثق فرزندان ابوطالب در سامرا جمع بودند و در رفاه به سر می بردند؛ ولی در روزگار متوکل همگی متواری و پراکنده شدند. [۲۰۶]. «ابوالفرج اصفهانی» به علل این سختگیریها و کینه توزیها اشاره نکرده است؛ ولی شاید بتوان علاوه بر گرایشهای اعتقادی و جنبه‌های روحی و نفسانی وی - که در پیشگویی امیرمؤمنان (ع) بدان اشاره شده بود - دو عامل دیگر را بر آن افزود: ۱- مأمون در دوران زمامداری خود در نزاع بین «اهل حدیث» و «معتزله» به «معتزله» گرایش داشت و در مسائل اعتقادی و جریان‌ات سیاسی همواره از این فرقه حمایت می کرد. اهل حدیث به عنوان یک فرقه‌ی عثمانی مذهب، موضع مخالف و حادی علیه امیرمؤمنان داشتند؛ ولی در میان معتزله‌ی بغداد نسبت به آن حضرت، گرایش مثبتی وجود داشت. معتصم و واثق نیز همین سیاست مأمون را تا حدودی دنبال کردند. نتیجه‌ی اتخاذ این روش این بود که علویان و پیروان امیرمؤمنان (ع) تا حدودی از آزادی عمل برخوردار بوده راه برای حضور آنان در مجامع هموار گشت. متوکل که بر سر کار آمد از «اهل حدیث» جانبداری کرد و آنان را علیه معتزله و شیعه [صفحه ۱۲۹] برانگیخت و بدین ترتیب در پی یک آرامش نسبی، سرکوبی این دو گروه به شدت دنبال شد. وی، روش خلفای پیش از خود: مأمون، معتصم و واثق را در حمایت از مکتب اعتزال به باد انتقاد گرفت و نیاکان خود را با آن همه جنایتی که در حق پیشوایان اسلام و شیعیان روا داشته بودند متهم به دوستی و علاقمندی نسبت به امیرمؤمنان (ع) و خاندان او کرد؛ روی همین جهت از آنان خشمگین و عصبانی بود. [۲۰۷]. ۲- افرادی به دستگاه خلافت متوکل راه یافته و مسؤولیتهای اجرایی کشور را برعهده داشتند که به دشمنی اهل بیت (ع) معروف بودند، و این افراد نقش مهمی در تحریک خلیفه به موضعگیری و برخورد حاد علیه علویان داشتند. از جمله‌ی این افراد می توان عناصر ذیل را نام برد: عبیدالله بن یحیی بن خاقان، وزیر متوکل؛ علی بن جهم، شاعر شامی، عمر بن فرج رخجی؛ ابوالسمط (از دودمان مروان بن ابی حفصه) و عبدالله بن محمد هاشمی معروف به «ابن اترجه». اینان به خاطر کینه ای که از حضرت علی (ع) و دودمان او به دل داشتند، پیوسته از علویان نزد متوکل سعایت کرده، او و حکومتش

را از آنان می‌ترساندند و وادارش می‌کردند تا دست به تبعیدشان زده و نسبت به ایشان بدرفتاری نماید. و نیز او را تشویق می‌کردند که پدران و اجداد آنان (امامان علیهم السلام) را که مردم به ایشان عقیده داشتند و برای آنان در دین منزلت والایی قائل بودند، تحقیر کند. [۲۰۸]. مورخان درباره‌ی «عبدالله بن یحیی بن خاقان» نوشته‌اند: عبدالله، وزیر متوکل نسبت به آل ابوطالب بسیار بدبین بود، از این جهت به متوکل سفارش می‌کرد تا بر آنان ظلم و ستم روا دارد. [۲۰۹]. «ابوالفرج اصفهانی» گوشه‌ای از بغض و دشمنی «عمر بن فرج رخجی» را نسبت به شیعیان و علویان چنین ترسیم می‌کند: وی که از سوی متوکل به فرمانداری مکه و مدینه گمارده شده بود، مانع ارتباط خاندان ابوطالب با مردم می‌شد و از احسان و کمک مردم نسبت به آنان جلوگیری می‌کرد، و اگر [صفحه ۱۳۰] می‌شنید فردی به ایشان کمک کرده است - هر چند به مقدار اندکی - شخص کمک کننده را تحت شکنجه و آزار قرار می‌داد و جریمه‌ی سنگینی را برایش مقرر می‌کرد. محاصره‌ی اقتصادی فرماندار متوکل نسبت به علویان، آنان را دچار تنگدستی طاقت فرسایی کرد؛ به گونه‌ای که چند بانوی علویه تنها با یک پیراهن زندگی می‌کردند، و ناچار بودند هنگام نماز، آن پیراهن را به نوبت بپوشند و نماز بخوانند و بقیه ساعات را در اتاقهای خود برهنه به سر برند. این وضع تا زمانی که متوکل زنده بود ادامه داشت. [۲۱۰]. و این در شرایطی بود که طاغوت زمان برای خوشگذرانیهای خود میلیونها دینار از بیت المال صرف می‌کرد و بی حساب و کتاب، هزاران دینار به خوانندگان، نوازندگان، رقاصان و دلکها می‌پرداخت؛ اما اهل بیت رسول خدا (ص) را گرفتار چنین تنگدستی کرده مانع می‌شد از اینکه مردم با ایشان رابطه برقرار کنند و حقوقشان را بپردازند.

### صرف اموال برای بدگویی به علویان

متوکل بخشی از بیت المال مسلمانان را به مبلغان درباری و شاعران جیره خواری می‌داد که اهل بیت عصمت و طهارت (ع) را دشنام می‌دادند، از آن جمله می‌توان از بذل و بخششهای او به شاعر مزدور؛ «مروان بن ابی الجنوب» یاد کرد. وی به پاداش کینه توزی این شاعر دین به دنیا فروخته و بدگویی او از علویان، او را غرق در طلا و پول کرد و فرمانروایی یمامه و بحرین را به او سپرد. مضمون بعضی از اشعار او که استحقاق این همه صله‌ی شاهانه را پیدا کرد چنین است: - حکومت خلیفه، جعفر [۲۱۱]، موجب امنیت دین و دنیا شده است. - میراث محمد، از آن شماست، علاوه بر آنکه به وسیله‌ی شما بی عدالتیها از بین می‌رود. - دختر زادگان (پیامبر) امید به ارث بردن دارند؛ در حالی که به اندازه‌ی ناخنی حق ندارند! - داماد (یعنی علی (ع)) ارث نمی‌برد و دختر، وارث امامت نمی‌شود! [۲۱۲]. [صفحه ۱۳۱]

### می‌بینی ما از فرزندان ابوطالب چه می‌کشیم؟!

متوکل به اقتضای شرایط، با فرزندان ابوطالب رفتار ناخوشایند داشت؛ یکی را می‌کشت، یکی را در بند می‌افکند، دیگری را از نظر مالی و زندگی در تنگنا قرار می‌داد و چهارمی را تحقیر می‌کرد. محمد بن علای سراج به نقل از بختری می‌گوید: در «منبج» [۲۱۳] نزد متوکل بودم که مردی از فرزندان محمد بن حنفیه بر او وارد شد. متوکل بدون اعتنا به او با وزیرش فتح بن خاقان گفتگو می‌کرد. چون مدت ایستادن آن جوان به درازا کشید و در این مدت متوکل به او توجه نکرد، جوان به خشم آمد و گفت: اگر مرا به انگیزه‌ی ادب کردن احضار کرده‌ای، خودت (با این رفتارت) بی ادبی نمودی، و چنانچه بدین منظور مرا فراخوانده‌ای که اطرافیان پست و رذلت بی اعتنایی و سبک شمردن تو را [صفحه ۱۳۲] نسبت به خاندان من بشناسند، (با این رفتار اهانت آمیزت) شناختند. متوکل از سخنان شجاعانه و بی باکانه او به خشم آمد و گفت: «اگر مسأله خویشاوندی و بردباری نبود زبانت را با دستم از دهانت بیرون می‌آوردم و میان سر و پیکرت جدایی می‌افکندم هر چند پدرت محمد در جایگاه تو قرار داشت؛ سپس رو به فتح خاقان کرد و گفت: می‌بینی ما از فرزندان ابوطالب چه می‌کشیم؟ اینان یا حسنی هستند که تاج عزتی را که خدا پیش از آنان برای

ما مقرر کرده بر سر خود می‌گذرانند، و یا حسینی هستند که آنچه را که خدا پیش از آنان درباره‌ی ما فرو فرستاده است نقض می‌کنند، و یا حنفی‌اند که به خاطر نادانی، شمشیرهای ما را بر روی خود می‌کشند. جوان غیور و بی‌باک علوی از سخنان تهدید آمیز متوکل نه تنها بیمی به خود راه نداد که یاوه‌گوییها و دروغ‌پرازیهای خلیفه را مبنی بر مراعات رحم و حلم و بردباری در برخورد با علویان برملا کرد و گفت: کدام بردباری را پیشه‌ی خود ساختی؛ در حالی که پیوسته مست شراب و همنشین عود بربط و خوانندگان هستی؟ و چه زمان «رحم»، توجه تو را به خاندان من جلب کرد، در حالی که فدک را که از رسول خدا (ص) به آنان به ارث رسیده بود از ایشان گرفتی؟ اما بدگویی تو از پدرم؛ باید بگویم تو تمام تلاش خود را کردی تا او را از عزتی که خدا و پیامبرش او را بدان مفتخر ساخته فرونشانی، ولی تو کوچکتر و پایین‌تر از آن هستی که شرف و مرتبت والای او را درک کنی یا بدان بررسی. در پایان، پاهای خود را به سمت متوکل دراز کرد و گفت: این پاهای من برای زنجیرت و این گردنم برای شمشیرت آماده است! بار گناهم را بکش و پذیرای ستمی‌باش که بر من روا می‌داری؛ چه این نخستین جنایتی نیست که تو و پیشینیان در حق اینان مرتکب شده‌اید و این در حالی است که قرآن درباره‌ی آنان می‌فرماید: «قل لا أسألكم عليه اجراً الا المودة فی القربی» [۲۱۴]. بگو، من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیت). [صفحه ۱۳۳] سوگند به خدا تو در این خصوص به پیامبر (ص) پاسخ مثبت ندادی و به جای دوستی اهل بیت رسول خدا (ص) به دشمنان آنان محبت ورزیدی. به همین زودی وارد حوض (کوثر) می‌شوی، پدر و جدم رسول خدا (ص) تو را از آن طرد و منع خواهند کرد. متوکل، تحت تأثیر سخنان کوبنده و منطقی این جوان انقلابی علوی قرار گرفت و گریست و بدون هیچ واکنشی به اندرون رفت و روز بعد، فرد علوی را احضار کرد و پس از دادن جوایزی به وی، او را آزاد نمود [۲۱۵]. با دقت در موضعگیری قاطع و سخنان افشاگرانه و مستدل این جوان علوی در می‌یابیم که چرا متوکل از این گروه، عصبانی است و نزد وزیرش درد دل می‌کند که بین ما از اینان چه می‌کشیم.

### متوکل و دوستان اهل بیت

دوستی اهل بیت پیامبر (ص) که در قرآن، مزد رسالت تعیین شده است از دیدگاه متوکل جرمی بود که صاحب آن سزاوار سخت‌ترین کیفرها بود. به عنوان نمونه: «یعقوب بن سکیت» دانشمند نحوی - که بنا به درخواست خود متوکل به منظور آموزش فرزندانش به دربار او راه یافته بود - به همین جرم محکوم به مرگ شد. «جلال الدین سیوطی» علت به شهادت رسیدن او را چنین نوشته است: روزی متوکل در حضور «ابن سکیت» به فرزندانش: معتز و مؤید نگاه کرد، سپس رو به «ابن سکیت» کرد و از او پرسید: کدامیک نزد تو محبوب‌ترند: این دو، یا حسن و حسین (فرزندان پیامبر (ص))؟ ابن سکیت پاسخ داد: قنبر، خدمتکار علی (ع) نزد من از دو فرزند تو بهتر و محبوب‌تر است. متوکل (که چنین انتظاری نداشت از سخن ابن سکیت سخت خشمگین شد) دستور داد غلامان ترک شکم او را بدرند، و بنا بر نقلی به دستور متوکل، زبان ابن سکیت را بریدند و بدین طریق او را به قتل رساندند. [۲۱۶]

. حکومت ترور و اختناق عباسیان و سختگیریهای آنان نسبت به علویان، از این [صفحه ۱۳۴] انسانهای پاک، چنان چهره‌ای ترسیم کرده بود که مردم از هر گونه تماس و ارتباط با آنان دوری می‌جستند. «ابراهیم بن هرمة» می‌گوید: وارد مدینه شدم، یکی از علویان نزد من آمد. به او گفتم: از من دور شو و مرا مه‌دور الدم مکن! [۲۱۷]. «ابراهیم بن مدبر» می‌گوید: محمد بن صالح علوی از من خواست تا برایش از زنی خواستگاری کنم. چون نزد پدر دختر رفتم و موضوع را با او در میان گذاشتم، نپذیرفت و در پاسخ من گفت: به خدا قسم، موافقت نکردن من با این ازدواج نه به خاطر آن است که کسی را شریفت‌تر و شناخته‌تر از محمد بن صالح سراغ دارم؛ بلکه بدان خاطر است که از متوکل و فرزندان او بر جان و مالم بیم دارم. [۲۱۸]. در چنین جو فشار و خفقانی، علویان ناچار بودند به صورت مجهول الهویه و ناشناخته در میان مردم زندگی کنند و آنان که شناخته شده بودند سر به بیابانها گذاشته متواری



گردند. از آن جمله می‌توان از «احمد بن عیسی بن زید بن علی بن حسین» و «عبدالله بن موسی» نام برد که هر دو نفر، مردانی فاضل و عالم و از بزرگان و مفاخر خاندانشان بودند که از بیم جور عباسیان، به صورت مخفی و ناشناخته در شهرها و روستاها زندگی می‌کردند و در حال خفا از دنیا رفتند. [۲۱۹]. [صفحه ۱۳۵]

### خلاصه

حکومت، برای خلفای اموی و عباسی «اصل» بود؛ از این رو آنان با هر کس و هر چه که این اصل را به خطر اندازد مبارزه می‌کردند. علت موضعگیری آنان علیه امامان (ع) در طول تاریخ حفظ همین اصل بوده است. زمامداران معاصر امام هادی (ع) با آنکه دچار ضعف و مشکلات داخلی بودند، از علویان و حرکتهای آنان غافل نبودند. در این میان متوکل از همه‌ی آنان کینه تیزتر و جنایتکارتر بود. وی کینه‌ی سختی از علویان بر دل داشت و آنها را بدون گناه متهم می‌کرد، فشار و سختگیری وی نسبت به علویان به حدی بود که آنان ناچار متواری و پنهان شدند. علت این سختگیریهای خلیفه علیه علویان، علاوه بر ابعادی اعتقادی و نفسانی وی، گرایش او به «اهل حدیث» بود که به عنوان یک فرقه عثمانی مذهب، موضع تندى علیه امیرمؤمنان (ع) و دودمان آن حضرت داشتند. و دیگر، جذب افراد به دستگاه خلافت که به دشمنی اهل بیت (ع) معروف بودند و نه تنها خود مخالف سرسخت علویان بودند که همواره از آنان نزد متوکل سعایت کرده و به وی سفارش می‌کردند تا با ایشان بدرفتاری کند. متوکل برای بدبین کردن افکار عمومی نسبت به علویان، شاعران مزدور را جذب و آنان را وادار می‌کرد تا علیه خاندان پیامبر (ص) شعر بسرایند و او در ازای این نوکری، پول و منصب به آنها می‌داد. تحقیر علویان، در تنگنا قرار دادن آنان، به زندان افکندن ایشان و حتی به شهادت رساندن آنان به جرم دوستی خاندان پیامبر (ص) از اقدامات عادی این خلیفه عباسی در طول حیاتش با این قشر حق جو و آزادیخواه بود، و موجب شد آنان در جامعه احساس امنیت نکنند و به شهرها و روستاها به صورت ناشناس پراکنده شوند و در حال خفا از دنیا بروند. [صفحه ۱۳۷]

### موضعگیری متوکل در برابر جبهه‌ی امامت

#### اشاره

امیرمؤمنان، علی (ع) ضمن خطبه‌ای که در آن خلفای بنی امیه و بنی عباس را پیشگویی کرده بود، از دهمین خلیفه‌ی عباسیان یعنی متوکل با وصف «کافرترین ایشان» یاد کرده است. این شناخت و پیش بینی، ملهم از غیب است که اختصاص به این خاندان دارد و بدور از هر گونه شک و تردید و گزافه و مبالغه می‌باشد. کلمات و توصیفهای شرح حال نویسان از این خلیفه‌ی عباسی از قبیل: «کان المتوکل شدید الوطأه علی آل ابی طالب»، [۲۲۰] «کان المتوکل معروفاً بالتعصب» [۲۲۱] «کان اخبث بنی العباس و اقساهم قلباً و اشد هم عتواً و عناداً للطالبین» [۲۲۲] «کان المتوکل شدید البغض لعلی بن ابی طالب (ع) و لاهل بیه» [۲۲۳] و... و نیز عملکرد وی در طول مدت زمامداری اش، شاهدهای صدقی بر پیشگویی درست امیرمؤمنان (ع) در مورد او است. مثلاً این همه بغض و کینه‌ی متوکل نسبت به امیرمؤمنان (ع) چیزی جز خبث سریره، قساوت قلب و کفر باطنی وی نبود؛ چرا که بنا به گفته‌ی حضرت امیر (ع)، جز منافق و کافر، او را دشمن نمی‌دارد، آنجا که فرمود: [صفحه ۱۳۸] «لا- یبغضنی مؤمن و لا یحبنی کافر او منافق». [۲۲۴]. مؤمن، مرا دشمن نمی‌دارد و کافر یا منافق مرا دوست نمی‌دارد. با توجه به این مقدمه، موضعگیریهای تند و کینه توزانه‌ی متوکل نسبت به امیرمؤمنان (ع) و فرزندان آن حضرت، امری عادی است و مورد انتظار خواهد بود؛ چرا که منطبق با سرشت پلید و طینت کفر پیشه‌ی او است. در درس پیش به بعضی از برخوردهای متوکل با علویان اشاره کردیم، دشمنی این خلیفه‌ی عباسی نسبت به

علویان به خاطر رابطه و انتسابی است که این افراد با امامان معصوم (ع) داشتند. در حقیقت، این امامان (ع) بودند که دشمن اصلی خلفا به شمار می آمدند و سیاستگذاری و برنامه ریزی اصلی خلفا در جهت حذف این جانشینان به حق پیامبر (ص) از صحنه سیاسی و فرهنگی جامعه اسلامی بود، لیکن همه آنها در شرایطی نبودند که به طور مستقیم و آشکارا به مصاف با آنان بروند. متوکل - به لحاظ برخورداری از ویژگیهای اعتقادی و نفسانی و نیز فراهم آمدن پاره ای از شرایط سیاسی - از جمله خلفایی بود که بیش از پیشینیان خود و جریر و آشکارتر از ایشان به نبرد با جبهه امامت رفت و در این رابطه نه امام هادی تنها که اساس و ریشه امامت را هدف قرار داد و با ابزار و حیل‌های مختلف، سعی در از بین بردن اصل مکتب و جبهه امامت و حذف آن از نظام سیاسی - اجتماعی اسلام داشت؛ درست همان سیاستی که معاویه در میان خلفای اموی در پیش گرفته بود. در ادامه این درس به برخی از جنایات و تلاشهای مذبحخانه‌ی متوکل، نسبت به امیرمؤمنان، همسرش حضرت زهرا و فرزندش امام حسین علیهم السلام اشاره می کنیم.

### جرم بودن نقل فضائل اهل بیت

نور و ظلمت با یکدیگر در تضاد هستند و همین تضاد، آنها را به ستیزی همیشگی در برابر یکدیگر کشانده است؛ آنجا که نور است جای خودنمایی ظلمت نیست، پس موجودیت ظلمت بستگی به نبودن نور و روشنائی دارد. متوکل مصداق بارز، بلکه نهایت ظلمت است. وقتی می تواند در جامعه‌ی اسلامی خودنمایی کند و به حیات خویش [صفحه ۱۳۹] ادامه دهد که خورشید وجود امامان (ع) خاموش باشد؛ از این رو، هر کس هم که بخواهد با مطرح کردن آنان و بیان فضائلشان، سعی در فروزان نگهداشتن مشعل وجود این انوار الهی در جامعه داشته باشد، به بدترین کیفر گرفتار خواهد شد. فردی به نام «نصر بن علی جهضمی» در زمان متوکل این حدیث را از رسول خدا (ص) نقل کرد که آن حضرت دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود: «من احبنی، و احب هذین، و اباهما، و امهما کان فی درجتی یوم القیامه». کسی که دوستدار من و این دو و مادرشان باشد در روز قیامت در کنار من خواهد بود. متوکل دستور داد او را هزار تازیانه بزنند. پس از آن که پانصد تازیانه به او زده بودند فردی از او نزد متوکل شفاعت کرد و گفت: او شیعه نیست و از اهل سنت است. متوکل، باقیمانده‌ی شلاقها را بخشید. [۲۲۵]. «یزید بن عبدالله» فرماندار متوکل در مصر یکی از سپاهیان را به خاطر خلافتی که مرتکب شده بود کتک زد. سرباز، او را به حق حسن و حسین علیهما السلام سوگند داد که از او بگذرد. فرماندار سی تازیانه‌ی دیگر هم به او زد! جاسوس خلیفه جریان را به متوکل گزارش کرد. متوکل طی نامه ای برای «یزید» دستور داد به نظامی یاد شده یکصد تازیانه بزند. وی فرمان را اجرا کرد، سپس او را به عراق فرستاد. [۲۲۶]. سرباز بیچاره تصور می کرد فرماندار، مسلمان و علاقمند به پیامبر (ص) و فرزندان آن حضرت است و چنانچه او را به امام حسن و امام حسین علیهما السلام سوگند دهد از خطای او خواهد گذاشت؛ غافل از اینکه از نظر فرماندار و پیشوای او متوکل، بردن نام آن بزرگواران و دوستی آنان جرمی است بزرگتر از خطایی که مرتکب شده و صاحب آن [صفحه ۱۴۰] سزاوار کیفر شدیدتری است.

### کینه‌ی متوکل نسبت به امیرمؤمنان

دشمنی و کینه توزی متوکل نسبت به حضرت امیر (ع) بدان پایه بود که روا داشتن آن همه جنایت نسبت به پیروان و خاندان آن حضرت نتوانست خشم او را فرو نشاند؛ بلکه از هر فرصت برای مخدوش جلوه دادن چهره‌ی الهی امیرمؤمنان (ع) و بدبین کردن مردم نسبت به آن بزرگوار استفاده می کرد. مورخان در توصیف یکی از مجالس بزم او نوشته‌اند: یکی از ندیمان و دلکهای متوکل به نام «عباده مخنث» در مجلس او از زیر لباس، متکایی بر روی شکم خود می بست و سر خود را که موهایش ریخته بود برهنه می کرد و در برابر متوکل می رقصید و آوازه خوانان این جمله را تکرار می کردند: «قد اقبل الاصلع البطین، خلیفه المسلمین».



خلیفه مسلمین که اصلع و شکم گنده است، آمد. منظور حاضران از این فرد: حضرت علی (ع) بود؛ متوکل نیز شراب می نوشید و می خندید. [۲۲۷]. در یکی از روزها که دلچک یاد شده طبق معمول، برنامه‌ی مذکور را اجرا می کرد، «منتصر» فرزند متوکل نیز حضور داشت. وی از دیدن آن منظره‌ی زشت و اهانت آمیز ناراحت شد و «عباده» را تهدید کرد. دلچک، از ترس ساکت شد. متوکل از علت سکوتش پرسید. «عباده» علت آن را بیان کرد. «منتصر» رو به پدر کرد و گفت: ای امیرمؤمنان! آن کسی که این سگ، تقلید او را می کند و این مردم می خندند، پسرعمو و بزرگ خاندان تو است و مایه‌ی افتخار تو به شمار می رود. اگر می خواهی - بدین وسیله - گوشت او را بخوری، بخور؛ ولی اجازه نده که این سگ و امثال او از آن بخوردند! متوکل به جای آنکه پیشنهاد فرزندش «منتصر» را بپذیرد، به آوازه خوانان دستور داد [صفحه ۱۴۱] همگی این شعر را بخوانند: غار الفتی لابن عمه رأس الفتی فی حر امه [۲۲۸]. - این جوان به خاطر پسرعمویش به غیرت آمد، سر او در فلان مادرش باد! «ابن اثیر» پس از نقل این داستان می افزاید: این رفتار متوکل یکی از عواملی بود که موجب شد «منتصر» کشتن پدرش را روا بداند. متوکل از آن جهت «علی بن جهم» را به دربار خود جذب کرد و او را جزو نزدیکان و خواص خود قرار داد که وی دشمن سرسخت حضرت علی (ع) بود. «ابن ابی الحدید» می نویسد: روزی «ابوالعیناء» دید علی بن جهم امیرمؤمنان (ع) را مذمت می کند. به او گفت: می دانم چرا امیرمؤمنان (ع) را ناسزا می گویی؛ او را از آن جهت مذمت می کنی که لواط دهنده و لواط کننده‌ی همروش قوط لوط را کشت و تو از دسته‌ی اول بودی که مورد استفاده قرار می گرفتی. [۲۲۹]. متوکل نه تنها به امیرمؤمنان (ع) که به همسر گرامی اش حضرت زهرا سلام الله علیها نیز ناسزا می گفت. نوشته‌اند: روزی منتصر شنید که متوکل به حضرت زهرا (ع) ناسزا می گوید. حکم مسأله را از یکی از علما پرسید. وی در پاسخ گفت: کشتن او واجب است؛ ولی آن کس که پدرش را بکشد عمرش کوتاه می گردد. منتصر گفت: اگر با کشتن او اطاعت خدا را کرده باشم از کوتاهی عمر خود بیم ندارم. پدرش را کشت ولی پس از آن فقط هفت ماه زنده ماند. [۲۳۰]. [صفحه ۱۴۲]

### متوکل و تخریب قبر امام حسین

دشمنی و کینه توزی متوکل نسبت به اهل بیت پیامبر (ص) به خاطر ترس و وحشتی بود که وی از سوی این خاندان وابسته به شجره‌ی رسالت نسبت به حکومت خود احساس می کرد. او می دانست که علویان، به ویژه آنهایی که مردم را به «الرضا من آل محمد» فرا می خواندند، جز پیشوایان معصوم (ع) فرد دیگری را شایسته‌ی خلافت اسلامی نمی دانند؛ بنابراین، حرکت اینان بدون ارتباط با پایگاههای استوار و مردمی و الهام از روح الهی و انقلابی آنان نخواهد بود. و نیز می دانست که بنابر اعتقاد شیعیان، این ارتباط و الهام گیری منحصر به دوران زندگی پیشوایان معصوم (ع) نیست؛ بلکه بارگاه و حرم ایشان نیز الهام بخش و حرکت آفرین است؛ از این رو، موضعگیریهای کینه توزانه‌ی متوکل، به علویان، و حتی وجود مبارک امام هادی (ع) محدود نمی شود؛ بلکه او دست به جنایتی زد که روی بنی امیه را سفید کرد. متوکل می دید بارگاه ملکوتی ریحانه‌ی رسول خدا (ص) و سرور جوانان اهل بهشت؛ امام حسین (ع) مورد عنایت مردم است و به عنوان یکی از پایگاههای مهم انقلابیون علوی به شمار می رود و حق طلبان و ظلم ستیزان، به ویژه علویان - از جمله یحیی بن عمر - با اجتماع و ازدحام در این پایگاه و الهام از روح پرخاشگر و ظلم ستیز فرزند عزیز پیامبر (ص) و خون پاک او، مبارزات خود را شکل می دهند و مردم را به قیام علیه ستمگران عباسی و مفساد اجتماعی دعوت می کنند، و این در حالی بود که قبور نیاکان وی و همکیشان اموی اش مزبله ای از مزبله‌های روی زمین و یا در نقطه ای دور افتاده و تاریک، جای درندگان بیابانی است. از این رو، تصمیم گرفت به موازات ستیز با زندگان پرخاشگر به جنگ شهدای آنان نیز برود و دست مردم، به ویژه شیعیان را از این پایگاه الهام بخش کوتاه کند. عاملی که آتش کین متوکل را شعله ورت و او را در ویران کردن مرقد مطهر اباعبدالله (ع) مصمم تر ساخت این بود که پیش از آنکه او به خلافت برسد یکی از زنان [صفحه ۱۴۳] خواننده،

کنیزکان خود را نزد وی فرستاد تا به هنگام مستی وی برایش آواز بخوانند. زمانی که متوکل به خلافت رسید، کسی را نزد آن زن فرستاد تا خوانندگانی برایش بفرستد. گفتند: او در سفر است و به زیارت قبر امام حسین (ع) رفته است. زن یاد شده در کربلا از درخواست متوکل آگاه شد؛ از این رو، با شتاب به بغداد بازگشت و یکی از کنیزان خود را که مورد علاقه‌ی متوکل بود برای او فرستاد. متوکل از او پرسید: کجا بودید؟ گفت: بانویم به حج رفته بود، ما را نیز همراه خود برده بود- این قضیه در ماه شعبان رخ داده بود - متوکل حیرت زده پرسید: در ماه شعبان به کدام حج رفته بودید؟! زن گفت: به زیارت قبر حسین (ع). متوکل با شنیدن این سخن برافروخته شد؛ به حدی که رگهای گردنش برخاست و دماغش پر باد شد. دستور داد بانوی آن کنیزک را دستگیر کرده به زندان افکنند و تمام اموالش را مصادره نمایند. [۲۳۱]. در پی این قضیه، متوکل به فرماندهی پلیس خویش دستور داد اعلام کند: مردم موظفند تا سه روز کربلا را ترک کنند؛ بدیهی است پس از انقضای این مدت هر کس در کربلا دیده شود، دستگیر و راهی زندان «مطبق» خواهد شد. [۲۳۲] سپس پاسگاههایی به فاصله‌ی یک میل بر سر راههای منتهی به کربلا ایجاد کرد و افرادی را بر آنها گمارد تا هر کس برای زیارت قبر مطهر امام حسین (ع) می‌رود، دستگیر کرده به نزد وی ببرند، و او دستور قتل یا شکنجه‌ی آنان را صادر می‌کرد. [۲۳۳]. متوکل پس از ایجاد جو ترور و اختناق و پراکنده ساختن شیعیان از اطراف حرم مقدس امام حسین (ع) به کارگزارانش دستور داد تا آن قبر مطهر را خراب کنند؛ لیکن کارگزاران مسلمان از ارتکاب این جنایت بزرگ سرباز زدند. ناچار، یهودیان را مأمور اجرای این توطئه کرد. [۲۳۴]. [صفحه ۱۴۴] متوکل این کار را بر عهده‌ی «دیزج» یهودی تازه مسلمان شده گذاشت و به او دستور داد قبر مطهر و خانه‌های اطراف آن را ویران سازد. «دیزج» حرم حسینی و خانه‌های اطراف آن را تا حدود دویست جریب ویران کرد؛ سپس به یهودیانی که همراه خود بود دستور داد تا همه‌ی آن زمینها را زراعت کنند و در همه‌ی زمینهای یاد شده، آب جاری ساخت. [۲۳۵]. این جنایت، خشم مردم به ویژه دوستان اهل بیت (ع) را برانگیخت و موجب شد تا چهره‌ی خودکامه و ضد اسلامی این خلیفه عباسی برای همگان برملا شود. مردم بغداد از طریق شعار نویسی بر در و دیوار و پخش اطلاعیه در مراکز عمومی مانند مساجد و بدگویی به متوکل، خشم و انزجار خود را از این جنایت ابراز داشتند. [۲۳۶]. شعرا نیز در قالب شعر، متوکل را در برابر این اقدام ضد اسلامی‌اش سرزنش کردند. شاعری در مقام مقایسه این جنایت با آنچه که «یزید» نسبت به امام حسین (ع) انجام داد می‌گوید: بالله ان كانت امیة قد اتت قتل ابن بنت نبیها مظلوما فلقد اتاه بنو ایهه بمثله هذا لعمری قبره مهدوماً اسفوا علی ان لا یكونوا شارکوا فی قتله فتتبعوه رمیماً [۲۳۷]. - سوگند به خدا، اگر امویان فرزند دختر پیامبر خود را مظلومانه کشتند، - بنی عباس نیز با ویران کردن قبر او، جنایتی همچون جنایت بنی امیه مرتکب شدند. - آنان از شرکت نکردن در کشتن حسین بن علی (ع) متأسف شدند، اینک با تجاوز به خاک او، و ویران کردن قبرش، راه بنی امیه را پی گرفتند. آری، متوکل در سال ۲۳۶ هجری به این انگیزه و امید که با ویران کردن قبر سیدالشهداء علیه‌السلام یاد و نام آن حضرت را برای همیشه از خاطره‌ها محو خواهد کرد، مرتکب این جنایت هولناک شد. ولی نقشه‌اش نقش بر آب گشت و جز نکبت و [صفحه ۱۴۵] تیره بختی در دنیا و زیان و خسران ابدی در آخرت، چیزی دستگیرش نشد. چرا که با به هلاکت رسیدن او، همه چیز به حالت اولیه بازگشت و قبر فرزند رسول الله (ص) با شکوه‌تر از اول بنا شد و همچون گذشته، کعبه‌ی دلها، پناه در ماندگان، مزار عاشقان و میعادگاه مبارزان و انقلابیون گشت. [صفحه ۱۴۶]

### خلاصه

متوکل، همانگونه که امیرمؤمنان (ع) پیش بینی و توصیف کرده بود - کافرترین و خبیث‌ترین خلفای عباسی بود، از این جهت بغض و کینه‌ی بیشتری نسبت به امیرمؤمنان (ع) و دودمان آن حضرت داشت. سیاست ضد اسلامی متوکل به موضعگیری وی علیه علویان و حتی امام هادی (ع) محدود نمی‌شد، بلکه وی تلاش می‌کرد تا اصل اسلام علوی را از بین ببرد؛ همان سیاستی که معاویه

در پیش گرفته بود. از این رو، از نقل فضائل اهل بیت (ع) و انتشار آن در میان مردم جلوگیری می‌کرد و با نقل کنندگان حدیثی از پیامبر (ص) در این زمینه به شدت برخورد می‌نمود. دلقکهای متوکل در مجالس بزم خلیفه به طور رسمی به امیرمؤمنان (ع) توهین می‌کردند و متوکل می‌خندید! متوکل نه تنها به امیرمؤمنان (ع) که به دختر پیامبر (ص)؛ حضرت زهرا (ع) نیز توهین می‌کرد. هولناکترین جنایت متوکل در حق اهل بیت (ع)، جلوگیری مردم از زیارت قبر مطهر فرزند رسول خدا (ص) حضرت سیدالشهداء (ع) و ویران کردن آن است که به دست یهودیان انجام گرفت. این جنایت از سوی مردم با واکنش منفی مواجه شد و اعتراض آنان را در قالب شعار نویسی بر در و دیوار، پخش اطلاعیه در مراکز عمومی و نیز هجو خلیفه در زبان شعر، در پی داشت. [ صفحه ۱۴۷ ]

## مدینه، کانون خطر برای دستگاه خلافت

### اشاره

کافرترین خلیفه‌ی عباسی هر چندبار در پیش گرفتن سیاست رعب و کشتار، قلمرو اسلامی را برای مخالفان حکومت به ویژه پیروان اهل بیت (ع) ناامن کرده بود؛ بدان پایه که کسی جرأت نمی‌کرد خود را شیعه معرفی کند، لیکن در مقابل، امام هادی (ع) نیز به عنوان پیشوای شیعیان و اصیل ترین و قوی ترین جبهه‌ی مخالف حکومت مستبد و خودکامه‌ی متوکل، با فعالیتهای فرهنگی و سیاسی گسترده و هماهنگ، و جهت و تشکل دادن به مبارزه شیعیان و علویان و هدایت و رهبری الهی آنان، خواب را از چشم طاغوت زمان ربوده و مدینه را به پایگاه مبارزه علیه دستگاه خلافت عباسی و کانون خطری برای موجودیت آن تبدیل کرده بود. از مجموع ۳۳ سال و اندی دوران امامت امام هادی (ع) حدود سیزده سال آن در مدینه سپری شد. پیشوای دهم (ع) در طول این مدت با استفاده از ضعف و آشفتگی اوضاع حکومت به تبیین و گسترش مبانی اعتقادی و فرهنگی اسلام، و رهبری و هدایت امت مسلمان همت گمارد و از سرچشمه‌ی زلال و مطمئن امامت، تشنگان حقیقت و عدالت را سیراب کرد. دانش پژوهان و حق جویان از هر سو به محضرش روی آورده و از دانش خدادادی اش بهره می‌جستند. شیعیان و دوستان اهل بیت (ع) نیز که تعدادشان در آن زمان، بیش از پیش و جمعشان متشکل تر بود، از نقاط مختلف، به ویژه ایران، عراق و مصر، به صورت حضوری یا از طریق نوشتن نامه، مسائل و مشکلاتشان را مطرح می‌کردند و از آن گرمی رهنمود می‌گرفتند. و کلا و نمایندگان امام (ع) نیز در میان مردم پراکنده بودند و از نزدیک با آنان ارتباط [ صفحه ۱۴۸ ] داشتند و به مسائل شرعی و مشکلات اقتصادی ایشان رسیدگی می‌کردند. امام هادی (ع) در مدینه از آن چنان موقعیت اجتماعی و محبوبیت مردمی برخوردار بود که فرماندار آن شهر، به رغم همه تلاشها و فشارها علیه شیعیان، قدرت موضعگیری علیه آن حضرت و تحمیل امری را بر او نداشت، و در حقیقت تشکیلات امام (ع)، دولتی در مقابل دولت عباسی بود که مستقل و تحت رهبری او اداره می‌شد. البته برنامه ریزیها و تصمیم گیریهای مهم و کارهای اساسی، به ویژه در زمینه مسائل تشکیلاتی و مناسبات انسانی، پنهانی و دور از چشم دولتمردان عباسی و جاسوسان آنان انجام می‌گرفت و اصل «تقیه» در این مسائل حیاتی، همواره به عنوان استراتژی مبارزاتی مورد عنایت امام (ع) و پیروان خاص آن حضرت بود. به عنوان نمونه «محمد بن شرف» می‌گوید: همراه ابوالحسن (ع) در مدینه راه می‌رفتم. امام (ع) از من پرسید: آیا تو پسر شرف نیستی؟ عرض کردم: آری. آنگاه خواستم در ارتباط با موضوعی از حضرت سؤال کنم. امام (ع) بر من پیشی گرفت و فرمود: ما هم اکنون در حال عبور از خیابان اصلی (شهر) هستیم و این محل برای طرح سؤال مناسب نیست. [ ۲۳۸ ]. این داستان از یکسو شدت خفقان حاکم را نشان می‌دهد، و از سوی دیگر بیانگر میزان پنهانکاری امام (ع) و رعایت مسائل امنیتی از سوی آن حضرت است. بدون شک، پرسشی که در ذهن همراه امام (ع) بود، پرسشی عادی و مربوط به مسائل فرعی مورد ابتلای سؤال کننده نبود و گرنه حضرت مانع طرح آن نمی‌شد. با این حال، آمد و شدهای فراوان مردم از نقاط دور و نزدیک به خانه‌ی امام (ع) و نفوذ و محبوبیت آن حضرت

در میان قشرهای مختلف جامعه، از دید کارگزاران و جاسوسان حکومت عباسی پنهان نبود، و همین امر سبب شد تا آنان از ناحیه‌ی امام (ع) احساس خطر کرده وجود حضرتش را در مدینه به زیان حکومت بدانند. در پی این احساس، مسخ شدگان و جیره خواران حکومت، دست به کار شده و برای نشان دادن میزان سرسپردگی خویش به طاغوت زمان و نیز حفظ مقام و موقعیت خود در [صفحه ۱۴۹] مدینه، از امام (ع) نزد متوکل سعایت کردند و از او خواستند هر چه سریعتر نسبت به آن حضرت تصمیم بگیرد و او را از مدینه تبعید کند. از گفته مسعودی برمی آید که گزارشگران و سعایت کنندگان، افراد زیادی بودند. وی پس از نقل گزارش «بریحه» به متوکل می افزاید: «نامه های دیگری نیز قریب به مضمون نامه بریحه برای متوکل فرستاده شد.» [۲۳۹] علاوه بر اینکه در منابع تاریخی از دو فرد مختلف با دو عنوان به عنوان گزارشگر نام برده شده است. [۲۴۰]. مسعودی و دیگران نوشته اند: «بریحه» عباسی؛ متصدی امر نماز در مکه و مدینه، طی نامه ای به متوکل نوشت: اگر تو را به حرمین (مکه و مدینه) نیازی هست، علی بن محمد را از این دو شهر اخراج کن؛ زیرا او مردم را به سوی خود خوانده است و گروه زیادی دعوتش را پذیرفته اند. [۲۴۱]. بنابر نقل شیخ مفید «عبدالله بن محمد» که از سوی حکومت برای اقامه‌ی نماز و امور نظامی مدینه تعیین شده بود، ضمن اذیت و آزار امام هادی (ع)، از آن حضرت نزد متوکل بدگویی و سعایت کرد. [۲۴۲] شیخ مفید به محتوای سعایت اشاره ای نکرده است. در بعضی منابع، محتوا و محورهای سخن چینی وی موارد زیر ذکر شده است: ۱- توده های مردم، اطراف امام (ع) جمع شده اند؛ در حدی که می تواند برای حکومت خطر آفرین باشد. ۲- اموال زیادی از نقاط مختلف جهان اسلام برای امام (ع) فرستاده می شود و دور نیست که وی با این اموال، سلاح تهیه کند و در برابر حکومت عباسی به مقابله برخیزد. ۳- بعید به نظر نمی رسد که امام (ع) - با موقعیتی که دارد و مقدمات و زمینه هایی که [صفحه ۱۵۰] فراهم کرده است - دست به یک قیام کوبنده برای نابودی حکومت عباسی بزند. [۲۴۳].

### واکنش امام هادی

گزارش دهنده، بالاترین مقام حکومتی در مدینه؛ محتوای گزارش بسیار تند و برانگیزاننده؛ گزارش گیرنده، فردی پلید و دشمن سرسخت نسبت به مورد گزارش! همه‌ی این جهات، پیشوای دهم (ع) را بر آن داشت تا در برابر این توطئه‌ی حساب شده و خطرناک واکنش نشان دهد و در حد امکان آن را خنثی کند؛ از این رو، او نیز نامه ای به متوکل نوشت و در آن نامه از کینه توزیهای کارگزار او و نیز بدرفتاریها و اذیتهایش نسبت به خود گله کرد و برای اثبات دروغ بودن تهمتهای وی دلایلی آورد تا متوکل تصور نکند که آن حضرت قصد سویی دارد و در صدد براندازی حکومت اوست. [۲۴۴]. نامه امام (ع) تأثیر مثبتی روی متوکل گذاشت و او را بر آن داشت تا به درستی گفتار آن حضرت و دوری او از این نسبت که می خواهد بر حکومت وی بشورد، اطمینان یابد و این موضوع در نامه‌ی او به امام (ع) به صراحت بیان شده است؛ و بدین ترتیب، نقشه‌ی کارگزار نابکار مدینه با اقدام به جای امام (ع) نقش بر آب شد.

### توطئه‌ی تازه علیه امام

#### اشاره

البته سعایت‌های پی در پی مزدوران از امام (ع) نزد متوکل، او را بر آن داشت تا آن حضرت را از مدینه به مرکز خلافت منتقل نماید و محدودیتها و مراقبتهای بیشتری را نسبت به او اعمال کند؛ همان سیاستی که مأمون نسبت به امام جواد (ع) و پیش از آن نسبت به امام رضا (ع) در پیش گرفته بود. متوکل نیز تصمیم گرفت این سیاست تجربه شده و موفقیت آمیز را پی گیرد؛ زیرا با گزارشهایی

که دریافت کرده بود می‌دید که اگر امام (ع) در مدینه و به دور از نظارت خلیفه باشد وجودش در آینده‌ی نزدیک خطری جدی برای حکومت عباسی خواهد بود. [صفحه ۱۵۱] شاهد بر این ادعا سخن «یزداد» پزشک مسیحی دربار عباسی است. او در گفتگویی که با «اسماعیل بن احمد کاتب» در سامرا داشته می‌گوید: بر اساس آنچه شنیده‌ام انگیزه‌ی خلیفه از احضار «علی بن محمد» به سامرا این بوده است که مبادا مردم، به ویژه چهره‌های سرشناس به او گرایش پیدا کنند و در نتیجه حکومت از دست بنی عباس خارج شود. [۲۴۵]. متوکل برای کاهش پیامدهای سوء احضار امام (ع) به سامرا همچون پیشینیان خود از در نیرنگ و حيله وارد شد. وی از یک طرف برای جلب رضایت امام (ع) ضمن تأیید نظر ایشان مبنی بر دروغ بودن گزارش «عبدالله بن محمد»، او را به خاطر سعایت از آن حضرت، از مقام خود برکنار کرد. از طرف دیگر به بهانه‌ی اشتیاق خلیفه به دیدار امام (ع) در نامه‌ای به آن گرامی از او خواست تا به سامرا بیاید؛ ولی محتوای نامه در واقع جلب محترمانه‌ی حضرت بود. اینک فرازهای مهم نامه‌ی متوکل به امام (ع):

امیرالمؤمنین، به مقام و منزلت والای شما واقف است و خویشاوندی شما را سپاس می‌دارد و رعایت حق شما را لازم می‌داند، و درباره‌ی شما و خاندانتان اموری را در نظر گرفته که بهبودی و عزت شما را در پی خواهد داشت و هدف او از این امور تنها جلب خشنودی خدا و شما و انجام وظیفه‌ای است که نسبت به شما دارد. امیرالمؤمنین، «عبدالله بن محمد» را به خاطر جهالتش نسبت به حق شما و نیز توهین و اتهام به شما از مقام سرپرستی امور جنگ و نماز در مدینه عزل کرد. امیرالمؤمنین می‌داند شما از این اتهامها بدور هستید و در گفتار و کردار نیک خود صدق نیت دارید و خود را شایسته‌ی آنچه شما را بدان متهم کرده‌اند ندانسته اید. اینک امیرالمؤمنین، محمد بن فضل را به جای او گمارده و به او دستور داده است که شما را گرامی‌داشته، حرمتتان را پاس بدارد و گوش به فرمان شما باشد، و بدان وسیله به خدا و امیرالمؤمنین تقرب جوید. امیرالمؤمنین مشتاق شماست و دوست دارد با شما تجدید عهد کند و شما را زیارت نماید. اگر شما هم علاقمند به دیدار و ماندن نزد او هستید، خود و هر کس از خانواده و دوستان و خدمتکارانتان را که مایل هستید برگزینید و در فرصت و وقت مناسب به سوی ما آید. زمان حرکت، انتخاب راه و چگونگی توقف در بین راه، همگی با خود شماست، و در صورت تمایل، [صفحه ۱۵۲] «یحیی بن هرثمه» خدمتکار امیرالمؤمنین همراه سربازانش در خدمت شما خواهند بود. به او دستور داده ایم که خدمتگزار شما باشد. پس از خدا طلب خیر کن تا نزد امیر در آیی. و بدان! هیچیک از برادران، و فرزندان و افراد خانواده و درباریان امیر نزد او از شما گرامی‌تر نیست..... ابراهیم بن عباس، جمادی الآخر، ص ۲۴۳ [۲۴۶].

### چند نکته

۱- متوکل، به رغم کینه و عداوتی که نسبت به خاندان پیامبر (ص) داشت در نامه‌ی خود به امام (ع) همه‌ی جهات اخلاقی را رعایت و از آن حضرت به نحو شایسته‌ای تجلیل کرده، خود را عارف به مقام آن بزرگوار و علاقمند به او به شمار آورده است. به نظر می‌رسد آنچه که این دشمن سرسخت امیرمؤمنان (ع) را وادار به اتخاذ این موضع مسالمت آمیز کرده است، آگاهی و شناخت او از موقعیت امام (ع) در میان توده‌های مردم، به ویژه اهل مدینه باشد. در واقع متوکل سعی کرده با به کارگیری این کلمات، حسن ظن افکار عمومی را نسبت به اقدام خود درباره‌ی امام (ع) جلب کند و خاطره‌ی تلخ و ناگواری را که دوستداران اهل بیت (ع) از احضار امام رضا (ع) به «مرو» و امام جواد (ع) به «بغداد» داشتند، از ذهنها بزدايد و چنین وانمود کند که این سفر با اختیار خود امام (ع) بوده و نوشتن نامه از سوی خلیفه تنها به منظور ابراز ارادت و اشتیاق وی به زیارت آن حضرت و اعلام آمادگی برای انجام این سفر بوده است. تأکید خلیفه بر این مطلب - که هدف او از این اقدامات، کسب رضایت پروردگار، بهبود وضع امام (ع) و عزت او، و نیز وظیفه‌ای است که نسبت به آن حضرت دارد - در راستای تحقق همین هدف مهم بوده است. ۲- متوکل با همه‌ی توصیفها و تمجیدهایی که از امام (ع) کرده عنوان «امیرالمؤمنین» و حق «امارت» بر مؤمنان و حاکمیت بر جامعه‌ی اسلامی را برای

خود محفوظ نگهداشته و با تکرار آن در هشت جای نامه، به طور تلویحی به امام (ع) فهمانده است که او نیز مانند دیگران باید تحت امر و حاکمیت خلیفه باشد. [ صفحه ۱۵۳ ] ۳- متوکل هر چند در امر سفر امام (ع) به سامرا تسهیلاتی قائل شد و یحیی بن هرثمه را به ظاهر برای فراهم کردن این تسهیلات و خدمتگزاری آن حضرت در طول سفر، اعزام کرد؛ ولی لحن نامه بیانگر اجباری بودن اصل سفر برای امام (ع) بود. اعزام یحیی بن هرثمه یکی از سران و فرماندهان نظامی دستگاه خلافت، همراه تعداد زیادی از سربازان [۲۴۷] برای زیر نظر گرفتن اوضاع و برخورد با واکنشهای احتمالی شیعیان، گواه روشنی بر این حقیقت است.

### عکس العمل مردم مدینه

«یحیی بن هرثمه» با در دست داشتن نامه متوکل و مأموریت بررسی و ارزیابی اوضاع سیاسی مدینه و بازرسی منزل امام هادی (ع) و انتقال او به سامرا وارد مدینه شد. هنگامی که مردم مدینه از ورود «ابن هرثمه» و مأموریت او آگاه شدند، فریاد اعتراض برآورده، شیون و ناله سر دادند، به گونه ای که خود «یحیی» می گوید: «من تا آن روز آن چنان ضجه و ناله ای نشنیده بودم». و بدین وسیله، اقدام متوکل را محکوم کردند. «یحیی» کوشید تا مردم را خاموش و آرام کند. برای این منظور سوگند یاد کرد که هیچگونه مأموریتی که متضمن آسیب رساندن به امام هادی (ع) باشد ندارد و از ناحیه ای او هیچ خطری آن حضرت را تهدید نمی کند. سپس منزل امام (ع) را تفتیش کرد؛ ولی جز چند قرآن و کتابهای ادعیه و علوم، چیز دیگری نیافت. [۲۴۸]. این جریان، نشانگر میزان محبوبیت و موقعیت امام (ع) در میان مردم مدینه از یکسو، و بیم و خوف مردم از سرنوشتی که از سوی حکومت وقت برای آن حضرت رقم زده شده بود، از سوی دیگر می باشد. پیروان اهل بیت (ع) از این موضوع متأثر و بیمناک بودند که با تبعید امام (ع) و پیشوایشان به مرکز خلافت، از فیض وجود و فوز درک محضر آن امام بزرگوار محروم می گشتند؛ چون آنان با تجربه ای که از جریان تبعید پدران گرامی آن حضرت، امام رضا و [ صفحه ۱۵۴ ] امام جواد علیهما السلام به مرکز حکومت عباسی داشتند، می دانستند یکی از انگیزه های مهم حکمرانان عباسی از فراخوانی پیشوایان اسلام به مرکز خلافت، محروم ساختن مردم از وجود پر فیض ایشان است. مهمتر از آن، شیعیان بر وجود پیشوای دهم (ع) بیمناک بودند. آنان با شناختی که از متوکل و شدت کینه و دشمنی او نسبت به حضرت علی (ع) و فرزندان او داشتند، احتمال قوی می دادند که هدف وی از احضار امام (ع) به شهادت رساندن آن حضرت باشد، و این احساس در چهره های گریان و ناله ها و ضجه های آنان به هنگام ورود «پسر هرثمه» به مدینه برای بردن امام (ع)، به روشنی پیدا بود؛ به گونه ای که خود «یحیی» این حقیقت را درک کرده بود؛ از این رو، سعی می کرد با سوگند دروغ چنین وانمود کند که هیچگونه خطری امام (ع) را تهدید نمی کند. با این حال «یحیی بن هرثمه» مأموریت خود را با جدیت و قاطعیت انجام داد و خانه ای امام هادی (ع) را تا آنجا که می شد بازرسی کرد، تا شاید مدرک و سندی که نشانگر مخالفت آن حضرت با سیاستهای نظام حاکم باشد به دست آورد و آن را تأییدی بر گزارشهای داده شده به متوکل و بهانه ای برای تبعید آن حضرت به «عسکر» قرار دهد. [ صفحه ۱۵۵ ]

### خلاصه

متوکل با اتخاذ سیاست ارباب و ترور، هر چند محیط جامعه را برای شیعیان ناامن کرده بود، لیکن در مقابل، امام هادی (ع) نیز با فعالیتهای بنیادی فرهنگی و سیاسی و به دست گرفتن رهبری شیعیان، مدینه را به پایگاه مبارزه علیه سیاستهای نظام حاکم و کانون خطری جدی برای متوکل تبدیل کرده بود. مدت سیزده سال از دوران امامت پیشوای دهم (ع) در مدینه سپری شد. امام (ع) در این مدت با استفاده از فرصت و شرایط فراهم آمده، به تبیین و گسترش معارف اسلام و رهبری مسلمانان همت گمارد و شیعیان و دوستان اهل بیت (ع) را که در آن زمان تعدادشان رو به فزونی بود، از سرچشمه ی زلال دانش امامت و فرهنگ ناب، سیراب کرد.



امام هادی (ع) در مدینه موقعیت ممتازی داشت و در واقع، دولتی در مقابل دولت عباسی تشکیل داده بود و همین امر، مزدوران عباسی در مدینه را به وحشت انداخت و آنان را بر آن داشت تا علیه آن حضرت نزد متوکل سعایت کنند و از او بخواهند هر چه سریعتر امام (ع) را از مدینه تبعید کند. امام (ع) با آگاهی از این توطئه، نامه‌ای به متوکل نوشت و ضمن یادآوری آزارهای والی مدینه نسبت به خود، گزارشهای او را دروغ خواند و خود را از تهمتهای نسبت داده شده بری دانست. متوکل هر چند در ظاهر به نامه‌ی امام (ع) ترتیب اثر داد و برای جلب رضایت آن حضرت، والی مدینه را عزل و فرد دیگری را به جای او منصوب کرد؛ ولی تصمیم گرفت امام (ع) را از مدینه به سامرا منتقل نماید تا بتواند او را بیشتر کنترل کند. بدین منظور «یحیی بن هرثمه» را با نامه‌ای برای حضرت به مدینه فرستاد تا امام را به سامرا بیاورد. مردم مدینه در برابر این اقدام خلیفه واکنش نشان دادند و با ضجه و ناله، مراتب اعتراض خود را ابراز داشتند. با این حال «ابن هرثمه» مأموریت خود را انجام داد. [ صفحه ۱۵۷ ]

### واکنش امام هادی در برابر خواست متوکل، نگرشی بر فعالیتهای آن حضرت در مدینه

#### واکنش امام هادی در برابر خواست متوکل

پیشوای دهم (ع) علی رغم برخورداری از پایگاه مردمی در مدینه، مخالفت علنی و موضعگیری آشکار علیه دستگاه خلافت را مصلحت ندید؛ بلکه همان سیاست مبارزه منفی پدر و جد بزرگوارش را دنبال کرد. امام هادی (ع) از سوء نیت و انگیزه‌ی شیطانی متوکل از احضار او، آگاهی کامل داشت و می‌دانست که این سفر یک سفر اجباری است و خود آن حضرت بعدها به این مطلب تصریح کرد: «فحام» از «منصوری» از عموی پدرش نقل می‌کند که روزی امام هادی (ع) به من فرمود: «ای ابو موسی! من به اجبار و بی میلی به سامرا آورده شدم....» [۲۴۹]. گذشته از آنکه آن حضرت در ادامه‌ی سیاست مبارزه منفی خود در نامه‌ای به متوکل نوشت، گزارشهای والی مدینه بر ضد خویش را دروغ، و خود را از هر گونه تلاش و اقدامی علیه حکومت عباسی بدور دانست؛ اینکه اگر به خواسته‌ی متوکل و ابراز ارادت و اشتیاق او به دیدار آن حضرت پاسخ رد می‌داد، اتهامی را که به او بسته بودند در عمل تأیید می‌کرد؛ چرا که موضعگیری وی در برابر درخواست خلیفه، دلیل آشکاری بر تمرد او، و مخالفتش با نظام حاکم به شمار می‌آمد. البته ائمه علیهم السلام از مخالفت با حاکمان جور و مبارزه با حکومت آنان و پیامدهای آن هراسی نداشتند؛ بلکه برجسته ترین فراز زندگی سیاسی آن بزرگواران [ صفحه ۱۵۸ ] را - پس از اصل موضوع رهبری - همین مسأله تشکیل می‌داد؛ لیکن در این خط مشی نیز همچون دیگر موارد، رعایت مصالح کلی و دراز مدت اسلام و امت مسلمان و رهبری و جهت دادن مبارزه بر اساس شرایط سیاسی - اجتماعی حاکم بر جامعه، پیوسته مورد نظر و توجه آنان بود. برخوردار نبودن تمامی یا اکثریت حائز اهمیت افراد جامعه از آگاهی و درک عمیق و شعور اسلامی - بدان حد که آمادگی قربانی دادن و فداکاری در راه هدف را داشته باشند؛ حق را بگویند و تا سر حد مرگ از آن دفاع کنند هر چند به زیان خودشان باشد، و به قدری از خود گذشته و محو در حق باشند که منافع شخصی خود را فدای اسلام و مصالح عمومی و اجتماعی کنند؛ و در یک سخن، حاکمیت اسلام و رهبری پیشوایان معصوم را در تمامی شئون و مظاهر زندگی بپذیرند - از مهمترین عواملی بود که موجب می‌شد که امامان علیهم السلام نتوانند مبارزه را آنگونه که خود می‌خواهند شکل دهند و به اهداف سیاسی مورد نظر دست یابند. در دوران امام هادی (ع) هر چند تعداد شیعیان و پیروان اهل بیت (ع) در مقایسه با دوران پیشوایان قبل، رو به فزونی نهاده و وحدت و انسجام بیشتری پیدا کرده بود؛ ولی تعداد آنان نسبت به توده‌های بی تفاوت یا وابسته و گرایشمند به حکومت ستمگر عباسی اندک بود. بیشتر افراد جامعه، هر چند در زیر پرچم اسلام زندگی کرده، خود را مسلمان می‌نامیدند، ولی گرایشها و خواسته‌های گوناگونی داشتند و زندگی شان بر مبنای رفاه مادی، لذتهای دنیوی و مصالح شخصی استوار بود. آنان در طول دهها سال با زندگی بیگانه از اسلام زمامداران عباسی و پیش از آن، با

زندگانی توأم، بلکه غرق در آلودگی و جنایت امویان - که خود را به دروغ، حاکم اسلامی می پنداشتند - خو گرفته بودند؛ خلیفگانی که در لایبالیگری و گسستن قید و بندهای دین و انسانیت، پشتاز بودند و برای سست کردن پایه های عقاید دینی مردم و بیگانه ساختن آنان با پیامبر (ص) و خاندان او، از رواج هرگونه فساد و فحشایی در جامعه‌ی اسلامی - تا آن حد که به حکمرانی و سلطه جویی ایشان زبانی نرسد - فروگذار نبودند و کار به جایی رسید که انحراف از صراط مستقیم اسلام، عادت‌ی جاری و روشی فراگیر شده و در [ صفحه ۱۵۹ ] زندگی مسلمانان نوعی اصالت به هم رسانده بود. در این دوران، هر چند مردم از نظر عاطفی به خاندان پیامبر (ص) علاقمند بودند؛ ولی از آنجا که با تربیت بایسته و روش شایسته‌ی اسلامی پرورش نیافته بودند، رهبری آنان و اجرای دقیق قوانین شرع را به آسانی نمی پذیرفتند و به محض آن که می دیدند حکومت امام (ع) با امیال و خواهشها و انحرافات آنان همسو نیست، شمشیرهایشان را بر روی او بلند می کردند، آنگونه که بر روی امیرمؤمنان و فرزندان‌ش امام حسن و امام حسین علیهم السلام کشیدند؛ با آنکه در آن روزگار، امت فاصله چندانی با عصر پیامبر (ص) نداشت و از زبان آن حضرت، سخنان و توصیه های فراوانی نسبت به آنان شنیده بود. [ ۲۵۰ ]. با این توضیح، پاسخ این پرسش که چرا امام هادی (ع) با تکیه بر حمایت مردمی، [ صفحه ۱۶۰ ] علیه متوکل قیام نکرد و تن به این سفر اجباری داد، روشن می شود. هدف امام (ع) تنها به دست گرفتن قدرت و حکومت نبود. حکومت و خلافت از دید آن حضرت، از آن جهت مطلوب و مورد نظر بود که در پرتو آن بتواند حق را پیاده و عدالت را برپا بدارد. بدون شک دستیابی به چنین حکومتی نیازمند زمینه ها و شرایطی بود که جامعه‌ی ناآگاه و منحرف آن روز فاقد آن بود. در چنین موقعیتی، دو هدف عمده و مرتبط به یکدیگر، مورد نظر امام هادی (ع) بود: ۱- حفظ جامعه‌ی اسلامی از نابودی و زوال نهایی، و روشن نگهداشتن چراغ فروزنده ای که شعاع نور آن تنها در وجود خود آن حضرت و پیروان و پایگاههای مردمی اش متجلی بود. ۲- تلاش برای پی ریزی و ساختن جامعه‌ی بیدار و آگاه اسلامی و ارتقای سطح رشد و ایمان در افراد آن، به عنوان زمینه ای برای تحقق خلافت حقه‌ی اسلامی، تحت رهبری الهی جانشینان به حق رسول خدا (ص). امام هادی (ع) برای دستیابی به این دو هدف، در حدود امکانات تلاش کرد و تا آنجا که شرایط سیاسی - اجتماعی ایجاب می نمود، خود را از دستگاه خلافت دور نگهداشته، روش مبارزه‌ی منفی پدران خود را پی گرفت. موضعگیری صریح و حاد در برابر حکومت و برخورد نظامی با آن در آن شرایط، نه تنها دستیابی به اهداف یاد شده را تضمین نمی کرد که به ناتوانی و از هم فروپاشی جبهه‌ی حق و یا نابودی امام (ع) و یارانش منجر می شد. [ ۲۵۱ ].

## نگرشی بر فعالیتها و مبارزات امام در مدینه

### اشاره

گرچه در متون تاریخی، بطور تفصیل و مشخص، به خدمات و فعالیتهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی امام هادی (ع) در مدینه تصریح نشده است؛ ولی از شواهد و قرائن تاریخی و گفتگوهای آن حضرت با افراد، می توان به نتایجی دست یافت. اینک پاره ای از [ صفحه ۱۶۱ ] قرائن و موضوعات روشنگر گستره‌ی فعالیتها و مبارزات امام (ع) در مدینه: ۱- ارتباط مداوم دانش دوستان و علاقمندان به خاندان پیامبر (ص) با امام (ع) و آمد و رفت چهره های سرشناس و نمایندگان مردم از مناطق دور و نزدیک به خانه‌ی آن حضرت. «اویت. م. رونلدسن» پس از بحث مفصلی درباره‌ی امام هادی (ع) می نویسد: گروه زیادی از مناطق شیعه نشین همچون عراق، ایران و مصر برای استفاده از محضر امام هادی (ع) به سوی مدینه شتافتند. [ ۲۵۲ ]. ۲- سخن چینی و سعایت مزدوران عباسی از امام (ع) نزد متوکل و تأکید بر اینکه وجود آن حضرت در مدینه موجب خروج دو پایگاه مهم توحید از تحت سیطره و حاکمیت عباسیان خواهد گشت. ۳- ترتیب اثر دادن متوکل به گزارشهای رسیده و اقدام سریع وی جهت احضار امام (ع) به مرکز خلافت و



تحت نظر گرفتن آن حضرت در محله‌ی «عسکر». ۴- شیوه‌ی مکاتبه‌ی متوکل با امام (ع) و نحوه‌ی برخورد او با آن حضرت در نامه، و نیز انتخاب یکی از فرماندهان نظامی همراه سیصد سرباز برای انتقال پیشوای دهم به سامرا. ۵- اظهار نظر «یزداد» پزشک مخصوص دربار عباسی مبنی بر این که متوکل از آن بیم داشت که اگر امام (ع) در مدینه بماند مردم، به ویژه چهره‌های سرشناس به وی گرایش پیدا کرده و در نتیجه، حکومت از دست عباسیان بیرون رود؛ از این جهت او را به سامرا منتقل کرد. ۶- آگاه ساختن افراد از بعضی جریان‌های سیاسی، «خیران اسباطی» می‌گوید: در مدینه خدمت علی بن محمد (ع) رسیدم. پرسید: - از واثق چه خبر؟ - جانم به فدایت در کمال سلامتی است. من به تازگی - یعنی ده روز است که - از او جدا شده‌ام و او در سلامتی کامل بود. - مردم مدینه می‌گویند او مرده است. - عرض کردم: من تازه او را دیده‌ام. [ صفحه ۱۶۲ ] - مردم مدینه می‌گویند که او در گذشته است. (وقتی امام (ع) فرمود: مردم می‌گویند، فهمیدم که مقصود از مردم خود آن حضرت است.) - متوکل در چه وضعی بود؟ - وقتی من آمدم او در زندان و بدترین وضع بود. - او هم اکنون زمامدار است. «ابن زیات» چه می‌کرد؟ - مردم فرمانبر او هستند، و فرمان، فرمان او است. - این مقام برای او شوم است و دچار نکبت خواهد شد. امام لحظاتی سکوت کرد، سپس فرمود: ای خیران! ناگزیر مقدرات و دستورات الهی باید اجرا شود. واثق مرد، متوکل بر جای او نشست و ابن زیات کشته شد. - فدایت شوم، چه زمان؟ - شش روز پس از خروج تو از سامرا. [ ۲۵۳ ].

#### چند نکته

- این فراز تاریخی بیانگر نحوه‌ی برخورد و تاکتیک امام (ع) در برابر جریانهای سیاسی روز است. سؤال حضرت از وضعیت حکمران و وزیر او و نیز خلیفه‌ی آینده، آن هم از شخصی که به مسائل سیاسی آشنایی کامل داشته و با افراد مورد پرسش ارتباط نزدیک دارد، نشانگر این است که امام (ع) هر چند در مدینه و دور از پایتخت است، ولی اوضاع و جریان‌های سیاسی حکومت را کاملاً تحت نظر داشته از آخرین تحولات مطلع است. - امام هادی (ع) خبر مرگ واثق را در آغاز از زبان مردم مدینه نقل کرد تا جلو هرگونه خطر احتمالی را بگیرد؛ ولی هنگامی که در طرف، آمادگی لازم را به وجود آورد و او احساس کرد این خبر جز از ناحیه‌ی امام (ع) و علم امامت امکان ندارد و با این سرعت به مدینه رسیده باشد، موضوع را به صورت قطعی از ناحیه‌ی خود تشریح کرد. - امام (ع) در این گفتگو به صرف بازگو کردن حادثه به عنوان یک خبر بسنده نکرد؛ بلکه آن را در چارچوب قدرت، مشیت، حاکمیت و فرمانده خداوند دانست و با بیان ظریف و جالبی به یکی از سنتهای تغییر ناپذیر الهی اشاره کرد و در حقیقت، ذلت و [ صفحه ۱۶۳ ] نکبت متوجه به سردمداران عباسی را معلول جنایات و ستمگریهای آنان دانست و این بیان هشدار به حکام آینده‌ی عباسی بود که چنانچه آنان نیز روش نیاکان خود را دنبال کنند به سرنوشت ایشان دچار خواهند شد. ۷- موقعیت امام (ع) با «بغای بزرگ» یکی از افسران عالی رتبه و متنفذ حکومت عباسی. درباریان، فرماندهان و سرداران نظامی دستگاه خلافت عباسی نیز که همچون اربابانشان، پایبند حکومت و دلبسته‌ی قدرت بودند، نسبت به علویان، به ویژه امامان علیهم‌السلام دشمنی و کینه‌ی خواصی داشتند. از این رو پیشوایان دین به همان نسبت که خود را از حکمرانان دور نگهداشته و در برخورد با ایشان احتیاط می‌کردند، نسبت به وابستگان حکومت نیز چنین بودند. ولی در مواردی که زمینه را مساعد می‌دیدند سعی می‌کردند به بهانه‌ای با ایشان تماس گرفته آنان را به مسیر حق رهنمون سازند و یا دست کم، از وجود آنها برای رفع مشکل شیعیان استفاده کنند. برخورد امام هادی (ع) با «بغای بزرگ» در مدینه نموداری از این سیاست است. پیش از بیان دیدار امام (ع) با «بغا» به پاره‌ای از اظهار نظر مورخان درباره‌ی این سردار بزرگ ترک اشاره می‌کنیم تا به اهمیت و موقعیت برخورد امام (ع) با او پی ببریم. «مسعودی» می‌نویسد: در میان ترکها، «بغا» پایبند به دین بود و نسبت به علویان مهربانی و خوشرفتاری می‌کرد. [ ۲۵۴ ]. سپس از قول خود او داستانی را در ارتباط با مهربانی وی نسبت به یکی از علویان نقل می‌کند که خلاصه‌ی آن چنین است: معتصم بر یکی از علویان

خشم گرفت و به من دستور داد تا او را در میان حیوانات درنده بیندازم تا طعمه‌ی درندگان گردد. ولی من تحت تأثیر دعاها و سخنان او قرار گرفتم و از این کار منصرف شدم و او را آزاد کردم و تعهد گرفتم که تا معتصم زنده است خود را نشان ندهد. [۲۵۵]. سپس خوابی را که دیده بود نقل کرده می‌گوید: [صفحه ۱۶۴] در خواب به حضور پیامبر (ص) رسیدم. فرمود: ای بغا! تو نسبت به فردی از امت من مهربانی کردی، او درباره‌ی تو دعایی کرد که مستجاب شد.... عرض کردم: ای رسول خدا! از پروردگارت بخواه که عمر مرا تا ۹۵ سال طولانی کند. رسول خدا (ص) دعا کرد. مردی در کنار او بود، او نیز برای من دعا کرد و گفت: خدایا او را از آفت و بلا حفظ کن. به او گفتم: تو کیستی؟ فرمود: علی بن ابی طالب. از خواب بیدار شدم در حالی که نام علی بن ابی طالب بر زبان جاری بود. [۲۵۶]. تاریخ، میان امام هادی (ع) و چنین فردی که از چنان زمینه و ویژگی‌هایی برخوردار بوده دیداری را ثبت کرده است. در سال ۲۳۰ هجری که امام (ع) در مدینه بود، اطراف این شهر مورد هجوم و غارت اعراب «بنی سلیم» قرار گرفت؛ به گونه‌ای که گروه زیادی کشته شدند و اموال و چارپایان آنان به غارت رفت. فرماندار مدینه، سپاهی را برای سرکوبی شورشیان بسیج کرد، ولی از آنان شکست خورد. واثق، ناچار «بغای بزرگ» را با نیروی انبوهی برای سرکوب شورشگران فرستاد. «بغا» وارد مدینه شد و با اشرار جنگید؛ عده‌ای از آنان را کشت و گروهی را به اسارت گرفت، بقیه نیز پراکنده شدند. [۲۵۷] «ابوهاشم جعفری» می‌گوید: هنگامی که «بغا» با سپاهش وارد مدینه شد تا به نبرد اعراب شورش‌ی برود، امام هادی (ع) به ما فرمود: با من بیرون آید تا برویم و بینیم این سردار ترک چگونه نیروهای خود را برای سرکوبی شورشگران، آماده و مجهز کرده است. ما بیرون رفتیم و بر سر راه او ایستاده ایم. سپاهیان «بغا» از جلو ما گذشتند. هنگامی که «بغا» در برابر ما قرار گرفت. امام (ع) با او به زبان ترکی سخن گفت. او بی درنگ از اسب فرود آمد و بر پای مرکب امام (ع) بوسه زد. من از این منظره شگفت زده شدم و «بغا» را سوگند دادم و به او گفتم: امام (ع) به تو چه فرمود؟ «بغا» پرسید آیا این فرد پیغمبر است؟ گفتم: نه. گفت: او مرا به اسمی خواند که در کوچکی و در بلاد ترک بدان خوانده می‌شدم و تا کنون کسی از آن آگاهی نداشت. [۲۵۸]. [صفحه ۱۶۵] تاریخ، از گفتگوهایی که میان امام هادی (ع) و بغا، همچنین -به احتمال- میان یاران آن حضرت و سردار ترک، صورت گرفته سخنی به میان نیاورده است. آنچه از این گفتگو به دست می‌آید دو نکته مهم است: ۱- سیره‌ی عملی امام (ع) در برخورد با این جریان: در شرایطی که احساسات مردم بر اثر غارت و کشتار شورشیان، جریحه دار شده بود و مردم و نیروهای منطقه‌ای از دفع فتنه‌ی آنان ناتوان مانده بودند، امام (ع) برای دیدار فرماندهی مقتدر ترک و لشکریان او، با یارانش به بیرون مدینه رفت و با این اقدام، هم بر دل‌های جریحه دار و داغ دیده‌ی مردم مرهم نهاد، و هم به عنوان رهبر و پیشوای مردم مدینه، «بغا» را بر مأموریتش تشویق و ترغیب کرد. ۲- نتیجه مهم این دیدار: بغا که از پیش متمایل به خاندان پیامبر (ص) بود، در این دیدار، آن چنان تحت تأثیر رفتار و سخنان امام هادی (ع) قرار گرفت و شیفته‌ی آن حضرت شد که در محضر او به خاک افتاد و بر پای مرکبش بوسه زد. سخن گفتن حضرت با او به زبان ترکی و بردن نام خاص او که در کودکی بدان خوانده می‌شد نقش مهمی در این گرایش و کرنش داشت. [صفحه ۱۶۶]

### خلاصه

امام هادی (ع) با آنکه از محبوبیت و پایگاه مردمی برخوردار بود، مخالفت علنی با دستگاه خلافت را مصلحت ندیده، همان سیاست مبارزه منفی پدر و جد بزرگوارش را دنبال کرد. مخالفت امام (ع) با درخواست متوکل - با توجه به مضمون نامه‌ای که پیش از این برای او نوشته بود - به معنای تأیید اتهامی بود که والی مدینه به آن بزرگوار نسبت داده بود. علاوه بر این، شرایط مخالفت و موضعگیری حاد علیه خلیفه از جمله در اختیار داشتن نیروی انسانی مؤمن و وفادار به آرمانهای امامت - در حدی که برای رویارویی با جنایتکاری مثل متوکل و اداره‌ی حکومت پس از آن، بتوان به آن اعتماد کرد - برای پیشوای دهم (ع) فراهم نبود و

چنانچه با شرایط موجود علیه طاغوت زمان قیام می‌کرد، نه تنها به اهداف مورد نظر نمی‌رسید که چه بسا خود و یارانش از بین می‌رفتند، یا حداقل جبهه‌ی حق به امامت آن گرامی ناتوان شده از هم فرو می‌پاشید. با این حال، امام (ع) ناخشنودی خود را از سفر به «سامرا» و اجباری بودن آن را به بعضی از افراد گوشزد کرد. نسبت به فعالیت‌های امام هادی (ع) در مدینه، گرچه متون تاریخی به طور مشخص متعرض نشده‌اند، ولی از شواهد و قراین تاریخی و گفتگوهای آن حضرت با افراد از قبیل: ارتباط مداوم دانش پژوهان با آن حضرت، گزارش والی مدینه از فعالیت‌های امام (ع) به متوکل، اقدام سریع نسبت به احضار آن گرامی به سامرا، اظهارات «یزداد» پزشک درباری، آگاه ساختن افراد از بعضی جریان‌ات سیاسی، دیدار امام (ع) با بعضی از چهره‌های برجسته‌ی نظامی حکومت عباسی و... می‌توان به ابعاد و گستره‌ی فعالیت‌های آن حضرت پی برد. [صفحه ۱۶۷]

## تبعید به سامرا

### سال تبعید

در منابع تاریخی نسبت به سال تبعید امام هادی (ع) به «سامرا» اختلاف وجود دارد. از پاره‌ای از آنها استفاده می‌شود که زمان تبعید، سال ۲۴۳ بوده است. «ابن صباغ» بر این نظریه تصریح دارد. [۲۵۹]. آنچه می‌توان به عنوان مؤید این نظریه ذکر کرد تاریخی است که در بعضی از منابع در ذیل نامه‌ی متوکل به امام (ع) ثبت شده است. [۲۶۰] به احتمال قوی مستند «ابن صباغ» هم همین نامه است. بنابر این قول، مدت اقامت امام (ع) در سامرا تا زمان شهادتش حدود یازده سال خواهد بود؛ آنگونه که در همان منابع بدان اشاره شده است. [۲۶۱] ولی منابع بیشتری، [۲۶۲] مدت اقامت امام (ع) در سامرا را بیست یا بیست و اندی سال نوشته‌اند، و با توجه به این زمان شهادت آن حضرت به اتفاق مورخان، سال ۲۵۴ هجری بوده است، سال تبعید ۲۳۴ خواهد بود. آنچه می‌توان در تقویت این نقل آورد دو مطلب است: ۱- شیخ کلینی، نامه‌ی متوکل به امام هادی (ع) را بدون ذکر تاریخ آورده است و تنها در سلسله‌ی سندنامه به تاریخ ۲۴۳ به عنوان زمانی که راوی، نسخه‌ای از نامه‌ی یاد شده را از [صفحه ۱۶۸] «یحیی بن هرثمه» گرفته است، اشاره کرده می‌نویسد: محمد بن یحیی از بعضی از اصحاب نقل کرده است که گفت: من نسخه‌ای از نامه‌ی متوکل به ابوالحسن سوم را در سال ۲۴۳ از یحیی بن هرثمه به دست آوردم. این نسخه عبارت است از.... [۲۶۳]. بنابر این نقل، سال ۲۴۳ زمان دستیابی به نامه متوکل و استنساخ آن بوده است نه زمان نوشتن آن برای امام (ع) و ظاهراً مستند شیخ مفید، اربلی و ابن صباغ - مبنی بر آن که زمان اقامت امام (ع) در سامرا حدود یازده سال بوده است - همان تاریخی است که در پایان نامه‌ی متوکل به آن حضرت ذکر کرده‌اند. ۲- توجه به موقعیت خاص امام هادی (ع) در مدینه و دشمنی و کینه توزی متوکل نسبت به علویان، به ویژه آن حضرت این نظریه را تأیید می‌کند. سال ۲۴۳ همزمان با یازدهمین سال حکومت متوکل است. و از دید سیاسی بسیار دور به نظر می‌رسد که متوکل؛ این دشمن سرسخت خاندان پیامبر (ص) که در سال ۲۳۶ هجری مرقد مطهر و بارگاه ملکوتی امام حسین (ع) را به صرف آن که الهام بخش آزادمردان و سمبل مبارزه با ستم بود ویران ساخت، یازده سال از مبارزات و فعالیت‌های متعرضانه‌ی پیشوای دهم (ع) - که وجودش مایه‌ی امید و حرکت انقلابیون و محضرش سرچشمه‌ی زلال علوم و معارف اسلامی بود - غافل، یا بی تفاوت باشد؛ در حالی که سال ۲۳۴ مطابق با دومین سال زمامداری متوکل است. و این مدت برای تحت نظر گرفتن تلاش‌های امام (ع) و ارزیابی اوضاع سیاسی و چگونگی برخورد با آن حضرت طبیعی است.

## از مدینه تا سامرا

### اشاره

امام هادی (ع) سه روز پس از دریافت نامه‌ی متوکل، همراه فرزند خردسالش امام حسن (ع) و دیگر اعضای خانواده به اتفاق «یحیی بن هرثمه» مدینه را به مقصد سامرا ترک کرد. در میان راه حوادثی رخ داد و کراماتی از آن گرامی دیده شد که در تاریخ ثبت است و ما بعضی از آنها را به اختصار ذکر می‌کنیم. [صفحه ۱۶۹] - دشت سرسبز: یحیی بن هرثمه می‌گوید: در بین راه دچار تشنگی شدیم؛ به گونه‌ای که خود و چارپایانمان در معرض نابودی قرار گرفتیم. در این هنگام به دشت سرسبزی رسیدیم که درختها و چشمه‌های فراوانی داشت، بدون آن که انسانی در آنجا زندگی کند. خود و چارپایانمان را سیراب کردیم و تا هنگام عصر به استراحت پرداختیم. سپس آنچه می‌توانستیم آب برداشتیم و به راه خود ادامه دادیم. پس از آن که مقداری راه رفتیم متوجه شدیم که یکی از خدمتکاران، کوزه نقره‌ای مرا در آن منزل جای گذاشته است. با سرعت بدانجا بازگشتم؛ ولی وقتی به آن سرزمین رسیدم جز خشکی چیزی ندیدم و از آن همه سرسبزی و خرمی و چشمه‌های آب اثری نبود. کوزه را برداشته به سوی کاروان بازگشتم و به کسی چیزی نگفتم. وقتی خدمت امام (ع) رسیدم تبسمی کرد و چیزی نفرمود، جز آن که از کوزه پرسید و من خبر دادم که آن را پیدا کردم. [۲۶۴]. - بیابانهای پر از قبر: یحیی بن هرثمه نقل می‌کند: به دستور متوکل برای احضار علی ابن محمد (ع) عراق را به مقصد حجاز ترک کردیم. در میان یاران من یکی از رهبران خوارج وجود داشت و نیز کاتبی بود که اظهار تشیع می‌کرد. من نیز بر آیین «حشویه» [۲۶۵] بودم. فرد خارجی و کاتب درباره‌ی مسائل اعتقادی با هم مناظره می‌کردند، و من برای گذراندن سفر به گفتگوهای آنان گوش می‌دادم. چون به نیمه‌ی راه رسیدیم، مرد خارجی به کاتب گفت: «مگر این سخن مولایتان علی ابن ابی طالب نیست که هیچ قطعه‌ای از زمین نیست مگر آن که قبری است یا قبری خواهد شد؟ اینک بدین بیابان بنگر، کجاست آن کس که در این مکان بمیرد تا خدا آن را قبر قرار دهد؟» [صفحه ۱۷۰] به کاتب گفتم: آیا این سخن (و اعتقاد) شماست؟ گفت: آری. گفتم: مرد خارجی راست می‌گوید: چه کسی در این بیابان وسیع خواهد مرد تا خداوند آن را پر از قبر کند؟ و ساعتی بر این گفتار خندیدم؛ به گونه‌ای که «کاتب» شرمنده و خوار شد. هنگامی که وارد مدینه شدیم نزد «علی بن محمد» رفته نامه‌ی متوکل را به او تسلیم کردیم. امام (ع) نامه را خواند و اعلام آمادگی کرد. چون روز بعد به محضرش رسیدیم، با آن که فصل تموز و هوا در نهایت گرمی بود امام (ع) خیاطی را مأمور کرد تا به کمک تعداد دیگری از خیاطان برای او و خدمتکارانش از پارچه‌های ضخیم «خفتان» [۲۶۶] بدوزند و تا فردا صبح آماده کنند. من از این اقدام امام (ع) شگفت زده شدم و با خود گفتم: در فصل تموز و گرمای شدید حجاز و در حالی که فاصله‌ی میان حجاز و عراق ده روز راه است، این لباسها را به چه منظور تهیه می‌کند؟! این مردی است که سفر نکرده و فکر می‌کند در هر سفری انسان نیازمند چنین لباسهایی است. و شگفت از شیعیان است که با این درک، چگونه او را پیشوای خود می‌پندارند! چون زمان حرکت فرا رسید امام (ع) به خدمتکارانش دستور داد که لباس گرم همراه خود بردارند. تعجب من بیشتر شد و با خود گفتم: او می‌پندارد که در بین راه، زمستان به سراغ ما خواهد آمد که این چنین توصیه‌ای می‌کند. از مدینه خارج شدیم. هنگامی که به جایگاه مناظره رسیدیم، ناگهان ابر تیره‌ای پدیدار و در پی آن، رعد و برق آغاز شد، و چون بر بالای سر ما قرار گرفت تگرگهای درشتی مانند سنگ بر سر ما ریخت. امام (ع) و خدمتکارانش «خفتان» را بر خود پیچیده و لباسهای گرم را پوشیدند. به من و کاتب نیز لباس گرم دادند. بر اثر بارش این تگرگ، هشتاد نفر از یاران من کشته شدند. ابر، از روی ما گذشت و [صفحه ۱۷۱] هوا به حالت عادی بازگشت. امام (ع) به من فرمود: «ای یحیی! به بازماندگان یارانت دستور ده مردگان را دفن کنند، خداوند بیابانها را این چنین پر از قبر می‌کند.» من خود را از اسب به زمین انداختم و رکاب و پای آن حضرت را بوسیدم و گفتم: شهادت می‌دهم که جز «الله» معبودی نیست و محمد (ص) بنده و فرستاده او است و شما جانشینان خدا در زمین هستید. من تاکنون کافر بودم؛ ولی هم اکنون به دست شما اسلام آوردم. از آن لحظه تشیع را برگزیدم و در خدمت امام هادی (ع) بودم تا زمانی که در گذشت. [۲۶۷]. - استقبال غیر منتظره: امام هادی (ع) در مسیر سامرا، به بغداد رسید. «اسحاق بن ابراهیم»، والی بغداد با آگاهی از خبر ورود حضرت به بغداد، با فرماندهان و رجال مملکتی به

استقبال امام (ع) آمد. «خضر بن محمد بزاز» می‌گوید: برای انجام کاری از خانه بیرون آمدم و چون به «پل» رسیدم جمعیت انبوهی را دیدم که در نقطه‌ای گرد آمده، می‌گویند: «ابن الرضا [۲۶۸] از مدینه آمده است». سپس آن حضرت را دیدم که از «پل» عبور کرد و - در حالی که جمعیت، پیشاپیش و پشت سر او در حرکت بودند - وارد خانه‌ی «خزیمه بن حازم» شد. [۲۶۹]. اسحاق بن ابراهیم در گفتگویی با یحیی بن هرثمه سفارش امام هادی (ع) را به وی کرد و گفت: «این مرد، فرزند رسول خداست، و متوکل کسی است که تو می‌دانی و بهتر می‌شناسی. بنابراین چنانچه متوکل را بر کشتن او ترغیب کنی بدون شک رسول خدا (ص) دشمن تو خواهد بود.» یحیی در پاسخ گفت: «سوگند به خدا، جز خوبی چیز دیگری از او سراغ ندارم.» [۲۷۰]. [صفحه ۱۷۲]

### چند نکته

آنچه از این فرازهای تاریخی استفاده می‌شود چند نکته‌ی مهم است: ۱- پیشوای دهم (ع) با رفتار و منش الهی اش و نیز ارائه‌ی بعضی کرامات، یحیی بن هرثمه؛ فرماندهی اعزامی متوکل را - که در ابتدا در راه اجرای مأموریت خود آن همه سرسختی و قاطعیت نشان داد - آن چنان دگرگون ساخت که به کفر و گمراهی خود اعتراف کرد و از راه باطل بازگشت و شیفته و ارادتمند آن حضرت شد. ۲- نکته‌ی مهم و در خور توجه دیگر، خط مشی عملی امام (ع) در برابر فرستاده‌ی ویژه‌ی متوکل، در طول سفر است. بدون شک یکی از مأموریت‌های مهم یحیی بن هرثمه گزارش چگونگی برخورد امام (ع) با نامه و خواسته‌ی خلیفه؛ همچنین رفتار و حرکات آن حضرت با مأموران حکومتی و افراد مختلف دیگر در طول سفر بود. این مطلب در اظهار نظر «اسحاق بن ابراهیم» در برخورد با «یحیی بن هرثمه» کاملاً نمودار است. امام هادی (ع) سیاست مبارزه‌ی منفی خود را آن چنان حساب شده و دقیق دنبال کرد که نه تنها بهانه‌ای به دست دشمن نداد که رفتار و موضع‌گیری‌هایش به گونه‌ای بود که پیک ویژه‌ی متوکل اعتراف کرد که جز نیکی چیزی از آن گرامی ندیده است. ۳- یحیی بن هرثمه هر چند در مدینه و در رویارویی با آن همه شور و احساسات مردمی در حمایت از پیشوایشان، به میزان نفوذ معنوی امام هادی (ع) در دل توده‌های مردم و برخورداری آن حضرت از این پایگاه استوار پی برد؛ ولی شاید فکر می‌کرد این محبوبیت تنها در حجاز است، و چون امام (ع) پا به خارج حجاز نهاد کسی او را نمی‌شناسد. ورود امام (ع) به بغداد و استقبال فرماندار این شهر - که به طور طبیعی به مقتضای منصبی که داشت از چهره‌های نزدیک و مورد اعتماد متوکل به شمار می‌آمد - از آن حضرت، و نیز سخنان او با «یحیی» درباره‌ی امام (ع) و همچنین استقبال توده‌های مردم بغداد از امام (ع) و اجتماعشان گرد شمع وجودش و فریاد عارفانه‌ی ارادتمندانه‌ی: «قد قدم ابن الرضا علیه السلام من المدینه»، فرصت و موقعیتی را برای فرماندهی نظامی حکومت فراهم آورد که در باورهای نادرست خود تجدید نظر کند و این بار، امام (ع) را نه از زبان متوکل و درباریان که از زبان و چهره‌ی توده‌های معتقد به اسلام و علاقمند به پیامبر (ص) و [صفحه ۱۷۳] خاندانش بشناسد؛ آن هم مردمی که در بغداد، پایتخت دوم حکومت عباسیان زندگی می‌کردند.

### ورود به سامرا

قافله‌ی پیشوای دهم (ع) پس از ترک بغداد رهسپار سامرا شد. یحیی بن هرثمه می‌گوید: هنگام ورود به سامرا نخست نزد «وصیف» [۲۷۱] رفتم - و من از یاران و نیروهای تحت امر او بودم - وصیف رو به من کرد و گفت: «سوگند به خدا اگر یک مو از سر این مرد [امام (ع)] کم شود جز من کسی طرف حساب تو نبوده از تو مؤاخذه نخواهد کرد.» من از گفتار این دومقام مسؤل (اسحاق و وصیف) نسبت به امام (ع) تعجب کردم و آنچه در شأن و خویهای او شنیده و دیده بودم به متوکل گزارش دادم. متوکل نیز از او تجلیل کرد و جایزه‌ی خوبی به آن حضرت داد. [۲۷۲]. از پاره‌ای منابع دیگر برمی‌آید که متوکل در ادامه‌ی سیاست کینه و دشمنی نسبت به خاندان پیامبر (ص) و توهین و تحقیر آنان، هنگام ورود امام (ع) به سامرا خود را به آن حضرت نشان نداد و

دستور داد پیشوای شیعیان را در کاروانسرای ویژه‌ی گدایان و مستمندان که به «خان الصعاليك» معروف بود فرود آورند. محل فرود امام (ع) آنقدر تحقیر آمیز و نامناسب بود که «صالح بن سعید» می‌گوید: روز ورود امام (ع) به سامرا نزد آن حضرت رفتم. (وقتی آن وضع را دیدم) عرض کردم: فدایت شوم! از هر امر و فرصتی برای خاموش کردن نور الهی شما و کوتاهی کردن در حقتان استفاده می‌کنند؛ چندان که شما را در این کاروانسرای بدنام و نامناسب که جای گدایان است فرود آورده‌اند. [ صفحه ۱۷۴ ]

امام (ع) رو به او کرد و فرمود: «تو اینجا ای پسر سعید؟!» [ ۲۷۳ ] - و معرفت تو نسبت به ما، در همین حد است که با چشم ظاهر می‌بینی؟! - سپس برای تسکین و آرامش دل غمگین و متأثر این دو دست اهل بیت (ع) و بالا بردن سطح درک و شناخت او نسبت به مقام امامت، درچه‌ای از زندگی واقعی خویش را بر روی او گشود؛ با دست به سمتی اشاره کرد و فرمود: نگاه کن. صالح بن سعید می‌گوید: وقتی نگاه کردم باغهای زیبا و آراسته، نه‌رهای جاری، درختهای سرسبز و خوشبویی که بهترین عطرها از آنها استشمام می‌شد و پسرای همچون دانه‌های مروارید نهفته و دست نخورده را دیدم. با دیدن این منظره‌ها چشمانم خیره و شگفتی ام بیشتر شد. امام (ع) رو به من کرد و فرمود: «ای پسر سعید! ما هر کجا که باشیم اینجا (که می‌بینی) از آن ما و در اختیار ماست. ما در «خان الصعاليك» نیستیم.» [ ۲۷۴ ] .

### امام هادی در «عسکر»

پس از گذشت یک روز از توقف امام هادی (ع) در «خان الصعاليك» آن حضرت به دستور متوکل به منزلی که از قبل برای او در نظر گرفته شده بود منتقل شد. و از آنجا که هدف متوکل از احضار امام (ع) به سامرا، تحت نظر گرفتن و دور نگهداشتن آن گرامی از فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی و ارتباط با توده‌های مردم بود، طبعاً منزلی که برای او در نظر گرفته بودند تأمین کننده هدف یاد شده بود. از بیان شیخ صدوق برمی‌آید که منزل مورد نظر در پادگان نظامی و محله‌ی ویژه‌ی «عسکر» بود؛ به همین جهت به آن حضرت «عسکری» می‌گفتند. [ ۲۷۵ ] . [ صفحه ۱۷۵ ]

### خلاصه

در منابع تاریخی نسبت به سال تبعید امام هادی (ع) از مدینه به سامرا اختلاف وجود دارد. در بعضی، سال ۲۴۳ هجری آمده است؛ ولی از بعضی دیگر استفاده می‌شود که سال ۲۳۴ سال انتقال آن حضرت به سامرا بوده است. قراین و شواهد تاریخی نیز نظریه اخیر را تأیید می‌کند. در بین راه مدینه - سامرا حوادثی رخ داد و از امام هادی (ع) کراماتی دیده شد که در تاریخ ثبت است. پیشوای دهم (ع) در طول سفر با رفتار الهی خود و ارائه‌ی پاره‌ای کرامات، یحیی بن هرثمه، فرستاده‌ی ویژه‌ی متوکل را از نظر فکری متحول کرد و او را از عقیده‌ی باطل خود بازگردانید، و نیز آن چنان حساب شده موضعگیری نمود که یحیی بن هرثمه جز خوبی چیزی از او گزارش نکرد. آنچه در جریان این سفر - علاوه بر کرامات صادر شده از امام (ع) - موجب حیرت و تعجب پیک مخصوص خلیفه شده بود برخورد دوستانه و ارادتمندانه‌ی والی بغداد و وصیف؛ یکی از سران ترک با آن حضرت و توصیه به خوشرفتاری وی با آن بزرگوار است. امام (ع) هنگام ورود به سامرا به دستور متوکل در کاروانسرای نامناسبی که به «خان الصعاليك» معروف بود فرود آمد و پس از یک روز به منزلی که در محله‌ی «عسکر» برای آن حضرت در نظر گرفته شده بود، منتقل شد. [ صفحه ۱۷۷ ]

### تلاشهای مذبوحانه

### اشاره



با انتقال امام هادی علیه السلام به مرکز خلافت عباسی، دور جدیدی از برخوردها و سیاستهای متوکل در برابر پیشوای دهم (ع) و نیز آن حضرت در برابر دستگاه خلافت آغاز گشت. ما نخست ضمن دو درس به سیاستها و تلاشهای مذبوحانه‌ی متوکل علیه امام (ع) می‌پردازیم، سپس به فعالیتها و مبارزات آن حضرت اشاره می‌کنیم. شیخ مفید می‌نویسد: پس از انتقال امام هادی (ع) به سامرا متوکل در ظاهر نسبت به آن حضرت احترام و اکرام می‌کرد؛ ولی در عمل، در صدد اعمال توطئه و نیرنگ بر ضد آن بزرگوار بود. [۲۷۶]. مهمترین محورهای سیاستهای متوکل در برابر امام هادی (ع) پس از انتقال به سامرا عبارت است از:

### ایجاد محدودیت برای امام

نخستین اقدام امنیتی متوکل علیه امام هادی (ع) تحت نظر گرفتن آن حضرت و ایجاد محدودیت برای آن گرامی و جلوگیری شیعیان از آمد و شد در محل استقرار و ارتباط با پیشوایشان بود. «ابوالقاسم بن قاسم» به نقل از خدمتکار امام (ع) می‌گوید: «متوکل از آمد و رفت مردم به خانه‌ی امام هادی (ع) جلوگیری می‌کرد». [۲۷۷]. خانه‌ای که از سوی حکومت برای امام (ع) در نظر گرفته شده بود در حقیقت حکم [صفحه ۱۷۸] زندان را داشت؛ چه آنکه از سوی متوکل جاسوسان و خبرچینان تحت عنوان دربان و خدمتکار بر آن حضرت گمارده شده بودند. آنان تمامی حرکتهای و ارتباطهای پیشوای شیعیان را زیر نظر داشته، به رده‌های بالاتر گزارش می‌دادند و مانع آمد و شد شیعیان به منزل آن حضرت می‌شدند. داستان ذیل، گواه روشنی بر این مطلب است: «صقر بن ابی دلف کرخی» می‌گوید: زمانی که متوکل امام هادی (ع) را به سامرا احضار کرد، من نیز به آنجا رفتم تا از وضعیت حضرت خبری به دست آورم. وقتی وارد شدم؛ زرافی، دربان متوکل پرسید: - چه خبر ای صقر؟ - خیر و سلامتی. - بنشین! در این هنگام، حوادث گذشته و جریاناتی که در آینده ممکن است رخ دهد در نظرم مجسم شد و به پیامدهای این اقدام می‌اندیشیدم و با خود گفتم در آمدن به این جا دچار اشتباه شده‌ام. در این اندیشه بودم که دربان به حاضران اشاره کرد که از اتاق بیرون روند؛ سپس رو به من کرد و گفت: - کارت چیست و برای چه منظوری بدین جا آمده‌ای؟ - برای امر خیری. - شاید جویای احوال سرور هستی؟ - مگر سرور من کیست؟ سرور من امیرالمؤمنین - متوکل - است. - ساکت باش! منظور من، مولای واقعی توست! عقیده ات را از من پنهان؛ زیرا من نیز همکیش تو هستم. در این وقت، خدا را سپاس گفتم. آنگاه وارد اتاق امام (ع) شدم. دیدم آن حضرت بر حصیری نشسته و در پیش رویش قبر حفر شده و آماده‌ای است. سلام دادم. پاسخ داد و فرمود: بنشین! سپس پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفتم: برای خبرگیری و احوالپرسی شما. در این لحظه چشمم به قبر افتاد و گریستم. امام (ع) رو به من کرد و فرمود: «گریه نکن! در وضع فعلی به من آسیبی نخواهد [صفحه ۱۷۹] رسید.» من خدای را سپاس گفتم. «صقر» پس از حصول اطمینان از سلامتی امام (ع) از آن حضرت از معنای حدیثی که از رسول خدا (ص) نقل شده است پرسید. امام (ع) پاسخ داد و در پایان فرمود: خدا حافظی کن و از این جا برو که بر تو ایمن نیستم. [۲۷۸].

### احضار امام در دل شب

#### اشاره

متوکل با احضار امام هادی (ع) به سامرا و تحت نظر قرار دادن آن حضرت، گرچه به نخستین مرحله از آرزوهای شیطانی خود در رابطه با امام (ع) دست یافت و جلو بسیاری از فعالیتهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن حضرت را گرفت؛ با این حال، وجود امام (ع) را همچنان منشأ خطر جدی برای حکومت خود به شمار می‌آورد، و برای از میان برداشتن آن حضرت به هر نیرنگ و توطئه‌ای که برایش ممکن بود دست یازید. مزدوران و خبرچینان نیز هیزم کش و آتش بیار این معرکه بودند. از امام (ع) نزد متوکل سعایت



شد که در منزل وی اسلحه و نوشته جات و اموال و اشیاء دیگری است که شیعیان و پیروان وی در «قم» برای او فرستاده‌اند و او داعیه‌ی خلافت داشته، اندیشه‌ی تهاجم بر ضد حکومت عباسی و به دست گرفتن قدرت را در سر می‌پروراند. متوکل، گروهی از نظامیان ترک را مأمور کرد تا شبانه به خانه آن حضرت یورش برده، آن را تفتیش نمایند، و امام (ع) را دستگیر کرده نزد وی ببرند. ترکان، شبانه بر خانه‌ی امام (ع) یورش بردند. دیدند امام (ع) در اتاقی در بسته در حالی که جامه‌ی پشمین بر تن دارد، بر زمین شن فرس، رو به قبله نشسته و به عبادت خدا و تلاوت قرآن مشغول است. منزل را تفتیش کردند؛ ولی چیزی نیافتند. سپس امام (ع) را با همان وضع، دستگیر کرده نزد متوکل بردند و در گزارش خود به وی گفتند: در خانه اش چیزی نیافتیم و او را رو به قبله دیدیم که قرآن می‌خواند. [۲۷۹]. [صفحه ۱۸۰]

### در بزم خلیفه

متوکل که نقشه اش، با شکست مواجه شده بود و بهانه‌ای برای احضار شبانه امام (ع) و ترور شخص آن حضرت نداشت، در صدد ترور شخصیت آن بزرگوار برآمد. وی در حالی که در صدر مجلس بزم نشسته، مشغول میگساری بود، دستور داد امام (ع) کنار او بنشیند. امام (ع) نشست. متوکل جام شرابی را که در دست داشت به حضرت تعارف کرد. امام (ع) امتناع کرد و فرمود: مرا معذور بدار! سوگند به خدا گوشت و خون من هرگز به شراب آلوده نشده است! متوکل، پذیرفت؛ ولی از او خواست تا شعری بخواند و با خواندن اشعار نغمه و غزلیات مسرت بخش، مجلس او را رونق دهد. امام (ع) فرمود: من اهل شعر نیستم و کمتر اشعار گذشتگان را حفظ دارم. متوکل گفت: چاره‌ای نیست، به طور حتمی باید شعر بخوانی. امام (ع) اشعار زیر را خواند. باتوا علی قلل الاجبار تحرسهم غلب الرجال فما اغتتهم القلل و استزلوا بعد عز عن معاقلهم فاودعوا حفراً، یا بشس ما نزلوا ناداهم صارخ من بعد دفنهم این الاساور و التيجان و الحلل این الوجوه التي كانت منعمة من دونها تضرب الاستار و الکلل فاصفح القبر عنهم حين ساء لهم تلک الوجوه علیها الدود تنتقل قد طال ما اکلوا دهرًا و ما شربوا فاصبحوا بعد طول الاکل قد اکلوا - بر بلندای کوهسارها شب را به صبح آوردند؛ در حالی که مردان نیرومند از ایشان نگهبانی می‌کردند؛ ولی کوههای بلند هم به آنان کمکی نکرد. - سرانجام پس از دوران شکوه و عزت، از جایگاههای خویش به زیر کشیده شده و در گودالهای قبر نهاده شدند، و در چه جای بد و ناپسندی منزل گزیدند! - پس از آن که به خاک سپرده شدند، فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دستبندها و تاجها و زیورآلات و لباسهای فاخر؟ - کجاست آن چهره‌های نازپرورده و پرده‌نشین! [صفحه ۱۸۱] - قبر به جای ایشان پاسخ داد و آنها را رسوا ساخت: بر آن چهره‌ها هم اکنون کرمها راه می‌روند. - زمان درازی دنیا را خوردند و آشامیدند (و همه چیز را بلعیدند)؛ ولی هم اکنون همانان که خورنده‌ی همه چیزها بودند، مأکول (زمین و حشرات زمین) واقع شده‌اند. صدای امام (ع) با طنین مخصوص و آهنگی دلنشین تا اعماق روح حاضران از جمله خود متوکل نفوذ کرد و نشئه‌ی شراب را از سر میگساران زدود؛ مجلس بزم خلیفه را دگرگون ساخت و حاضران را به گریه انداخت. احتمال زیاد می‌رفت متوکل همین مسأله را بهانه قرار داده نقشه‌ی خود را نسبت به آن حضرت عملی سازد؛ ولی تأثیر و جذابیت اشعار امام (ع) به حدی بود که خلیفه را نیز سخت تحت تأثیر قرار داد و او را مدتی زیاد به گریه انداخت؛ چندان که محاسنش ترشد و جام شرابی را که در دست داشت محکم بر زمین افکند و دستور داد بساط شراب را برچینند؛ سپس چهار هزار درهم به امام (ع) داد و آن حضرت را با احترام به منزل باز گردانید. [۲۸۰]. بدین ترتیب، علاوه بر آن دشمن در اجرای توطئه‌ی خود علیه امام (ع) شکست خورد، نور حقیقت توانست غبار و غرور غفلت را - هر چند برای مدتی کوتاه - از قلبی مالا مال از قساوت بزداید.

### تفتیش منزل امام

## اشاره

سخن چینی و سعایت از امام هادی (ع) و هجوم به منزل آن حضرت به مورد یاد شده محدود نگشت؛ بلکه منزل پیشوای دهم (ع) بارها مورد یورش ناگهانی مأموران حکومتی قرار گرفت. آنان با آن که تاکنون از این ترفند، نتیجه‌ای نگرفته بودند، ولی شاید برای آن که خانه‌ی امام (ع) را برای فعالیت‌های ضد حکومتی، محیطی ناامن جلوه دهند و این که هر آن، ممکن است نیروهای امنیتی بر آن یورش آورند، این کار را تکرار می‌کردند. البته وجود عناصر پلید و چهره‌های ضد خاندان پیامبر (ص) و دشمن سرسخت امامان علیهم‌السلام در دستگاه خلافت عباسی در این حرکت بی‌نقش نبود؛ چه آنکه [صفحه ۱۸۲] به طور معمول، این یورش‌ها در پی سعایت‌ها و گزارش‌های همین افراد انجام می‌گرفت. متوکل در پی بهبود از یک بیماری سخت که مداوای آن با راهنمایی امام هادی (ع) انجام گرفته بود، پانصد دینار خدمت آن حضرت فرستاد. مادر او نیز طبق نذری که برای بهبودی فرزندش کرده بود، مبلغ ده هزار دینار در کیسه‌ای مهر و موم شده خدمت آن حضرت فرستاد. امام هادی (ع) پول‌های آنان را - بدون آنکه حتی مهر کیسه را بگشاید - کناری گذاشت. مدتی از این موضوع گذشت، تا آن که مردی ملقب به «بطحائی» نزد متوکل از امام (ع) سعایت کرد که اموال و سلاح‌های زیادی نزد اوست و قصد قیام بر ضد حکومت را دارد. متوکل، سعید دربان را مأمور کرد شبانه به منزل امام (ع) هجوم برد و آنچه از اموال و سلاح در آنجا هست ضبط کرده و نزد او بیاورد. سعید می‌گوید: چون شب شد با گروهی از دلاور مردان با نردبانی بر بام خانه‌ی ابوالحسن (ع) برآمدم و در تاریکی فرود آمدم و نمی‌دانستیم چگونه وارد اتاق‌ها شویم. در این هنگام حضرت متوجه ورود ما شد. از اتاق خود صدا زد: «سعید! همانجا بایست تا شمع و مشعلی برایت بیاورند». مدتی نگذشت که شمعی آوردند. به اتاق امام (ع) داخل شدم. دیدم لباس پشمینه‌ای پوشیده و کلاهی از همان جنس بر سر داشت و بر حصیری رو به قبله نشسته و مشغول عبادت است. امام (ع) رو به من کرد و فرمود: «این تو و این اتاق‌ها». تمامی اتاق‌ها را تفتیش کردم، جز بدری زری که مهر مادر متوکل بر آن بود و نیز کیسه‌ی مهر و موم شده‌ی دیگری، چیزی نیافتم. امام (ع) فرمود: «زیر سجاده ام را هم جستجو کن!» سجاده را برداشتم، شمشیر کهنه‌ای در غلاف در زیر آن بود. کیسه‌های زر و شمشیر را برداشته نزد متوکل بردم و گفتم: آنچه از مال و اسلحه در منزل ایشان یافتیم اینهاست. متوکل مادرش را خواست و از جریان کیسه‌ی پول و مهر او پرسید. وی جریان نذرش را برای او تعریف کرد. متوکل کیسه‌ی دیگری محتوی پانصد دینار به من داد و گفت: اینها را برای ابوالحسن ببر و شمشیر و کیسه‌های پول دیگر را نیز به او بازگردان و از سوی ما از آن حضرت عذر بخواه! [صفحه ۱۸۳] من آنها را با شرمندگی بازگرداندم و عرض کردم: سرور من! برای من بسیار گران است که بدون اجازه وارد منزل شما شوم، ولی چه کنم که مأمورم. امام (ع) در پاسخ این آیه‌ی شریفه را خواند: «و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون [۲۸۱] [۲۸۲]». آنان که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست (و به چه نکبتی گرفتار خواهند شد).

## چند نکته

۱- امام هادی (ع) هنگام تهاجم مأموران به خانه‌اش، آرامش و خونسردی خود را حفظ و به گونه‌ای برخورد کرد که بر بی‌گناهی خود اطمینان دارد. برای بازرسان، چراغ افروخت و در اتاق‌ها را بر رویشان گشود و آنان را به جاهایی که احتمال نمی‌دادند در آنجا چیزی باشد راهنمایی کرد تا به ایشان اطمینان دهد که او هیچ گونه فعالیت غیر عادی ندارد. و این همان سیاست مبارزه‌ی منفی آن گرامی است که در برابر دستگاه خلافت اتخاذ کرده بود. امام (ع) با اتخاذ این روش هرگونه شک و سوءظن را که فرستادگان متوکل نسبت به فعالیت‌های سیاسی آن حضرت داشتند برطرف کرد؛ به گونه‌ای که هنگام بازگشت تأکید می‌کردند در خانه‌ی امام (ع) چیزی که موجب سوءظن به او باشد وجود ندارد و همین گزارش‌ها به متوکل آرامش و اطمینان می‌داد و باعث می‌شد که وی به جای برخورد خشونت آمیز، از آن حضرت تجلیل و احترام کند. ۲- بدون شک، منزل امام هادی (ع) یکی از

پایگاه‌های مهم مبارزه بر ضد ظلم و بیدادگری حاکمان عباسی و مفاسد اجتماعی، و وجود آن حضرت، تکیه گاه انقلابیون و پناهگاه ستم‌دیدگان بود. شیعیان از دور و نزدیک از طریق مکاتبه و فرستادن نمایندگان و راهب‌های دیگر، با آن گرامی ارتباط داشتند، اموال و وجوه شرعی را به محضرش [صفحه ۱۸۴] می‌فرستادند و مشکلات و مسائلشان را از حضرتش می‌پرسیدند. [۲۸۳] با این حال دشمن هیچگاه نتوانست از خانه‌ی امام (ع) سند و مدرکی که گویای فعالیت‌های سیاسی ایشان باشد بیابد. علت این امر شاید این باشد که امام (ع) با نیروها و عوامل اطلاعاتی که در اختیار داشت از توطئه‌ی دستگاه خلافت علیه خود آگاه می‌شد و پیش از آنکه مأموران برسند آنها را در جای امنی پنهان می‌کرد. ۳- پیشوای دهم (ع) در کنار آن رفتار آرام و به ظاهر غیر متعرض نسبت به دستگاه، با تلاوت آیه‌ی شریفه‌ی «و سیعلم الذین ظلموا...» به متوکل و دار و دسته اش که مصداق بارز آن بودند هشدار داد و جهت‌گیری حرکت ستمگرانه‌ی آنان را در برابر جبهه‌ی امامت یادآور شد و به «سعید حاجب» فهماند که مأمور بودن او نمی‌تواند عذر و بهانه‌ای برای جنایت وی باشد، و او و اربابش با این اقدام، ستم بزرگی مرتکب شده‌اند و باید در آینده‌ای نه چندان دور، در انتظار عواقب آن باشند. [صفحه ۱۸۷]

### مخدوش جلوه دادن چهره‌ی امامت و تحقیر امام

یکی از حیل‌های متوکل نسبت به امام هادی علیه‌السلام بدنام کردن و مخدوش جلوه دادن چهره‌ی ملکوتی و معصوم آن حضرت در نظر مردم و درباریان بود. وی برای این منظور هر وسیله‌ای را به خدمت می‌گرفت. فراخوانی امام (ع) به بساط میگساری و تعارف جام شراب به آن حضرت، بی ارتباط با هدف یاد شده نبود. وی، گاهی از این هم گام فراتر می‌نهاد و با صراحت، امام معصوم را متهم به میخوارگی می‌کرد. منصوری از عموی پدرش نقل می‌کند: «روزی بر متوکل وارد شدم. او در حالی که مشغول نوشیدن شراب بود، مرا نیز بر بساط میگساری فراخواند. گفتم: من هیچگاه بدان لب نزده‌ام. گفت: با علی بن محمد می‌نوشی! گفتم: تو، کسی را که در چنگال تو است. [۲۸۴] نمی‌شناسی. این سخن (و اتهام) به زبان تو تمام خواهد شد نه او. من این سخن را با امام (ع) در میان نگذاشتم». [۲۸۵]. فرومایه‌ای پس از مشاهده‌ی احترام و تجلیل خدمتکاران دربار نسبت به امام هادی (ع) با زبان اعتراض به متوکل گفت: «در رابطه با علی بن محمد هیچ کس به اندازه‌ی خودت به زیان تو عمل نکرده است. هیچ فردی در خانه‌ی او نیست مگر آنکه در خدمت او است؛ یکی برایش پرده بالا می‌زند و دیگری در را باز می‌کند و... اگر مردم چنین شکوه و عظمتی را ببینند خواهند گفت: اگر متوکل او را شایسته خلافت نمی‌دانست، نسبت به او [صفحه ۱۸۸] این رفتار را نداشت. او را تنها بگذار تا خود، پرده را بالا زند و همچون دیگران رفت و آمد کند تا از این طریق، خوار و منزوی گردد!» متوکل، پیشنهاد او را پسندید و تصمیم گرفت آن را اجرا کند. سعایت کننده - که مأموریت یافته بود گزارش توهین و بی‌اعتنایی درباریان، به امام (ع) را به متوکل بدهد - می‌گوید: «علی بن محمد وارد منزل شد در حالی که نه خدمتکاری همراه او بود و نه درباری که برایش پرده را بالا زند؛ ولی در این هنگام نسیمی برخاست و پرده را برای او بالا زد. زمان بازگشت نیز نسیمی برخلاف جهت نخست وزید و پرده را برای او بالا زد و او گذشت!» گزارشگر وقتی گزارش ورود و خروج امام (ع) را به متوکل داد، او گفت: «ما نمی‌خواهیم باد برای او پرده را بالا بزند، همچون گذشته پرده را برای او بالا بزنید». [۲۸۶]. متوکل در اقدام کینه توزانه‌ی دیگری علیه امام (ع) دستور داد در مراسم عید فطر، تمامی بنی‌هاشم از جلو او پیاده رژه بروند. انگیزه‌ی اصلی اش از این کار این بود که امام نیز چنین کند تا از این طریق، حقیر گردد. [۲۸۷]. و نیز در جریان مانور دیگری امام (ع) را وادار کرد تا همراه دیگر بزرگان قوم از قبیل وزیران، امیران، نیروهای نظامی و دیگر اطرافیان، فاخرترین لباس خود را پوشیده، به بهترین شکل و قیافه بیاریند، و پیاده در برابر خلیفه و وزیرش «فتح بن خاقان» که سواره بودند، رژه بروند. این وضع در آن هوای گرم برای امام هادی (ع) بسیار مشقت بار بود؛ به حدی که حضرت علیه متوکل دعایی خواند که از آن به «دعاء المظلوم علی الظالم» یاد کرده‌اند. [۲۸۸]. متوکل می‌خواست از این طریق،

پیشوای شیعیان را تحقیر کند و او را به عنوان یک فرد عادی در ردیف دیگران قرار دهد که در مناسبتها و مراسم رسمی می‌باید در مقابل خلیفه پیاده رژه روند. وی، در حرکت خصمانه‌ی دیگری «فتح بن خاقان» را مأمور کرد تا به امام هادی ناسزا بگوید. [۲۸۹].

صفحه ۱۸۹]

### به زندان افکندن امام

متوکل که دل پر کینه ای از امام هادی (ع) داشت وقتی دید تمامی حیل‌ها و ترفندهایش علیه آن حضرت با شکست مواجه شده است، تصمیم به ایجاد محدودیت بیشتر و به زندان افکندن آن گرامی گرفت. منابع تاریخی، اصل زندانی شدن پیشوای دهم (ع) را به دستور متوکل بیان کرده‌اند؛ هر چند تاریخ و مدت آن را یادآور نشده‌اند. از خبر تشرف «صقر بن ابی دلف» به حضور امام (ع) - که پیش از این نقل کردیم - بر می‌آید که زندانی شدن امام (ع) در روزهای نخست ورود آن حضرت به سامرا بوده است. ولی مضمون بعضی روایات، گویای این است که این جریان در روزهای آخر حکومت متوکل صورت گرفته است. حسین بن محمد نقل می‌کند: هنگامی که متوکل، ابوالحسن (ع) را به زندان افکند و او را تحویل «علی بن کرکر» داد، امام (ع) فرمود: من نزد خدا از ناقه‌ی صالح گرامی‌ترم؛ سپس این آیه را خواند: «تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام ذلک وعد غیر مکذوب». [۲۹۰]. (پس از آن که قوم صالح، فرمان خدا را نادیده گرفته، ناقه را پی کردند، حضرت صالح از سوی خدا به آنان وعده‌ی عذاب داد و گفت: سه روز در خانه هایتان از زندگی بهره گیرید (سپس هلاک خواهید شد). این وعده ای است که دروغ نخواهد بود. متوکل، فردای آن روز، امام (ع) را آزاد کرده از او عذرخواهی نمود. چون روز سوم فرا رسید، سه تن از ترکان به نامهای: «یاغز»، «تامش» و «معطون» بر متوکل یورش برده او را کشتند و فرزندش «منتصر» را به خلافت برگزیدند. [۲۹۱].

### متهم کردن امام به موضعگیری علیه شیخین

به متوکل گزارش شد امام هادی (ع) آیه‌ی زیر را به اولی و دومی تفسیر کرده است: [صفحه ۱۹۰] «و یوم یعص الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سیلاً - یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً». [۲۹۲]. و (به یاد آور) روزی را که ستمکار، دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا (ص) راهی برگزیده بودم. ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم. متوکل با شنیدن این گزارش گفت: چاره چیست؟ گفته شد: مردم را در نقطه ای جمع کن و در حضور آنان این مسأله را از علی بن محمد پرس. اگر او آیه را این چنین تفسیر کند (و آن را بر شیخین منطبق نماید) حاضران، خود، جوابگوی او خواهند بود، و چنانچه برخلاف این تفسیر کند نزد یارانش رسوا خواهد شد! متوکل پیشنهاد را پسندید. مجلسی ترتیب داد، و از قضات، بنی‌هاشم، دولتمردان و دیگران دعوت کرد؛ سپس تفسیر آیات یاد شده را از امام (ع) پرسید. حضرت در پاسخ فرمود: «از این دو نفر در آیه با کنایه یاد شده و خداوند بدین وسیله بر آنان منت نهاده است. آیا امیرالمؤمنین دوست دارد موضوعی را که خدا پنهان و مستور داشته است آشکار نماید؟ متوکل گفت: نه، دوست ندارم. [۲۹۳].

### توطئه‌ی قتل امام

#### اشاره

توطئه‌های متوکل، علیه امام هادی (ع) یکی پس از دیگری با شکست مواجه شد و هر روز که بر زندگی پیشوای شیعیان می‌گذشت، ابعاد وجودی و چهره‌ی الهی و ملکوتی آن گرامی در میان مردم و حتی درباریان، تجلی بیشتری می‌نمود، و همین امر،

خشم و کینه‌ی متوکل را نسبت به آن حضرت افزون‌تر می‌کرد؛ به گونه‌ای که وجود امام (ع) برای وی غیر قابل تحمل شد و تصمیم به قتل او گرفت. «ابن اورمه» می‌گوید: در روزگار متوکل به سامرا رفته و بر «سعید حاجب» وارد شدم؛ [صفحه ۱۹۱] و این در وقتی بود که متوکل، ابوالحسن (ع) را به او سپرده بود تا او را بکشد. سعید رو به من کرد و (از روی تمسخر و استهزا) گفت: - آیا دوست داری خدای خود را ببینی؟ - سبحان الله! خدا که با چشم دیده نمی‌شود. - منظورم کسی است که شما او را امام می‌خوانید. - بی‌میل نیستم. من، مأموریت یافته‌ام او را بکشم و فردا این کار را خواهم کرد، و هم اکنون صاحب البرید (پستیچی) آنجاست؛ وقتی بیرون آمد نزد او برو! وقتی پستیچی بیرون آمد، وارد اتاقی شدم که امام (ع) زندانی بود. دیدم قبری در پیش روی حضرت کنده شده است. سلام کردم و سخت گریستم. امام (ع) از علت گریه ام پرسید. عرض کردم: برای آنچه می‌بینم. فرمود: «نگران مباش! آنان به مقصودشان نخواهند رسید؛ دو روز بیشتر طول نمی‌کشد که خداوند خون او، و یارش را که دیدی خواهد ریخت.» سوگند به خدا، دو روز بعد متوکل کشته شد. [۲۹۴]. بر اساس نقل دیگری، متوکل در پی دریافت گزارشهای ناراحت‌کننده‌ای از امام هادی (ع) تصمیم بر قتل آن حضرت گرفت و با ناراحتی فریاد می‌کشید: سوگند به خدا، این... را که به دروغ ادعا می‌کند و رخنه در دولت ما افکنده است، خواهم کشت. سپس چهار نفر از جلاّدان نفهم خود را مأمور این کار کرد؛ به دست هر کدام شمشیری داد و گفت: همین که ابوالحسن وارد شد از هر طرف بر او حمله کرده وی را به قتل برسانید. و سوگند یاد کرد که حتی پس از قتل پیکر او را به آتش خواهم کشید. امام (ع) آمد، در حالی که مردم به استقبالش شتافتند و آمدنش را به یکدیگر بشارت می‌دادند. چون چشم متوکل به حضرت افتاد تحت تأثیر هیبت و عظمت الهی او قرار گرفت و ترس و وحشت بر او چیره شد؛ چندان که خود را از تخت بر زمین افکند و با گرمی به استقبال امام (ع) شتافت و ضمن تجلیل فراوان از آن حضرت، خطاب به او گفت: [صفحه ۱۹۲] سرور من! شما در چنین وقتی چرا زحمت کشیده تشریف آورده اید؟ امام (ع) فرمود: پیک شما آمد و گفت: متوکل شما را احضار کرده است. متوکل گفت: مولای من! آن نابکار زاده، دروغ گفته است. شما هر زمان که صلاح دیدید می‌توانید بازگردید. سپس از وزیر و پسرانش خواست امام (ع) را بدرقه کنند. [۲۹۵]. و بدین ترتیب، این بار نیز نقشه‌ی متوکل، نقش بر آب و امیدش به یأس و ناامیدی مبدل شد.

### استیصال متوکل در برابر امام هادی

کشمکش و درگیری دو جبهه‌ی حق و باطل به رهبری امام هادی (ع) و متوکل سرانجام به پیروزی امام (ع) و ناتوانی و شکست متوکل منتهی شد. خلیفه‌ی عباسی در طول چهارده سال حکومت ننگین خود، تمامی کوشش و حیل‌های خویش را - که ما به بعضی از آنها اشاره کردیم و ضمن درسهای آینده به موارد دیگر اشاره خواهیم کرد - به کار گرفت تا رهبر مردمی‌ترین و ریشه‌دارترین جبهه‌ی مخالف حکومت خود را از پای در آورد، یا دست کم، چهره‌ی الهی او را لکه دار و موقعیتش را تضعیف کند؛ ولی روش و سیاست دور اندیشانه‌ی امام (ع) و اقدامها و موضعگیریهای به موقع و به جای آن حضرت، تمامی توطئه‌های دشمن سرسخت و کینه توز را خنثی کرد و امام (ع) موفق شد در دشوارترین و بحرانی‌ترین شرایط سیاسی، ضمن حفظ جان خود و گروه زیادی از یارانش، بر بسیاری از اهداف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اش دست یابد و حریف سرسخت و قدرتمند خود را وادار به اعتراف و ناتوانی و شکست در اجرای نقشه‌های خویش نماید. متوکل، در پی ناکامیهای پی در پی از آن همه تلاش و کوشش بر ضد امام هادی (ع)، سرانجام در جمع درباریان از استیصال و درماندگی خود در رویارویی با امام (ع) پرده برداشت و با خشم و ناراحتی خطاب به آنان گفت: وای به حال شما! کار «ابن الرضا» روزگار مرا سیاه کرده و مرا سخت ناتوان و سرگردان ساخته است. هر چه تلاش کردم که او جرعه‌ای شراب بنوشد و در مجلس بزمی همنشین و همباده‌ی [صفحه ۱۹۳] من گردد موفق نشدم و کوشش کردم تا در این زمینه فرصتی و توفیقی بدست آورم؛ نشد! [۲۹۶]. این اعتراف از متوکل، آن هم در جمع خواص،

گویاترین دلیل شکست سیاسی وی از پیشوای شیعیان است. [۲۹۷]. [ صفحه ۱۹۴ ]

## خلاصه

همزمان با انتقال پیشوای دهم (ع) به سامرا، تلاشها و توطئه‌های متوکل بر ضد آن حضرت نیز آغاز گشت. این توطئه‌ها، شکلهای مختلف داشت. بعضی از آنها عبارت است از: ۱- ایجاد محدودیت برای امام (ع) و جلوگیری شیعیان از ارتباط با آن حضرت. ۲- احضار امام (ع) در دل شب به کاخ سلطنتی و دعوت او به مجلس شراب و عیش و نوش خلیفه، و حتی تعارف شراب به آن حضرت! امام (ع) در این فراخوانی پس از امتناع از درخواست متوکل مبنی بر خوردن شراب، به اصرار او، اشعاری خواند که نه تنها رونق بخش بساط بزم متوکل نبود که آن را درهم ریخت و حاضران حتی متوکل را دگرگون ساخت و به گریه انداخت؛ و بدین ترتیب محفل میگساری دولتمردان عباسی را به مجلس موعظه و تنبیه و تذکر تبدیل کرد. ۳- یورش سربازان ترک در دل شب به منزل امام (ع) و تفتیش آن و ضبط هر آنچه در آن است. امام (ع) در جریان این شیخون دشمن، برای اثبات بی گناهی خود در ظاهر با مأموران همکاری کرد؛ ولی با تلاوت آخرین آیه از سوره‌ی شعرا، مهاجمان و اربابان آنان را ستمگرانی دانست که به همین زودی، کیفر جنایات خود را خواهند دید. ۴- مخدوش جلوه دادن چهره‌ی امامت و تحقیر امام هادی (ع). متوکل، با گستاخی، پیشوای معصوم شیعیان را به شرابخواری متهم کرد. و نیز در موضعگیریها و رفتارهایش سعی می نمود آن حضرت را تحقیر کند و همچون بقیه ی افراد، یک فرد عادی قلمداد نماید، و از امام (ع) می خواست که پیاده در مقابل او رژه برود، و حتی گاهی دستور می داد مزدورانش به وی ناسزا بگویند. ۵- به زندان افکندن امام (ع) و ایجاد رعب و وحشت نسبت به آن حضرت در زندان، با کندن قبر در پیش روی آن گرامی. ۶- متهم کردن پیشوای دهم به موضعگیری علیه «شیخین» و تفسیر آیات ۲۷ و ۲۸ سوره‌ی فرقان درباره‌ی آنان. ۷- تصمیم به قتل امام هادی (ع) و مأمور کردن چند نفر برای کشتن آن حضرت. در پرتو تدبیرها و موضعگیریهای بجا و حساب شده‌ی امام هادی (ع) تمامی توطئه‌های متوکل نقش بر آب شد و امام (ع) همه‌ی آنها را خنثی کرد و متوکل را بیچاره و درمانده ساخت؛ به گونه ای که وی ناچار شد به شکست و درماندگی و استیصال خود در برابر امام (ع) اعتراف کند. [ صفحه ۱۹۵ ]

## فعالیتها و مبارزات امام هادی

### اشاره

امام هادی (ع) با انتقال به مرکز خلافت، تحت مراقبت شدید مأموران و جاسوسان متوکل قرار گرفت و از این جهت، با شرایط مشکلت و وضع دشوارتری مواجه گشت. موقعیت جدید، هر چند محدودیت و مشکلاتی در برنامه‌های امام (ع) به وجود آورد، ولی هرگز موجب تعطیل شدن آنها نگشت. پیشوای دهم (ع) پس از ارزیابی شرایط جدید، فعالیتها و مبارزات خود را در محورهای زیر شکل داد:

## تبیین و تثبیت موضع امامت

### اشاره

مهمترین و حساسترین محور فعالیت سیاسی امام هادی (ع) در طول مدت مسؤولیتش تبیین و تثبیت موضع امامت خویش و امامان پیش و پس از خود بوده است. امام (ع) در این موضع می کوشید تا از راههای مختلف و در برابر افراد و قشرهای گوناگون، موضع



بر حق خود را تبیین و تثبیت نماید و به همگان بفهماند که شرایط جانشینی از پیامبر (ص) و رهبری و پیشوایی امت اسلامی تنها در وجود او و نیاکان او جمع است، و دیگران - هر چند خود را «امیرالمؤمنین» و «خلیفه‌ی پیامبر (ص)» بدانند - فاقد آن شرایط و نیازمند این خاندان هستند. اینک نمونه‌هایی از این موضع:

### در برابر شخصی زمامدار

در مباحث پیش به بعضی از موضعگیریهایی که امام هادی (ع) در برابر بعضی زمامداران معاصر خویش اشاره داشتیم. در این بخش به منظور تکمیل بحث به بعضی دیگر از موضعگیریهایی که در آن گرامی در برابر طاغوت زمان و جبار خونخوار یعنی [صفحه ۱۹۶] متوکل اشاره می‌کنیم. - متوکل در جمعی که امام هادی (ع) نیز حضور داشت از «علی بن جهم» پرسید که بهترین شاعران کیستند؟ وی برخی از شعرای دوران جاهلیت و اسلام را نام برد، ولی متوکل توجهی نکرد. سپس متوجه امام هادی (ع) شد و همان پرسش را از حضرت کرد. امام (ع) فرمود: «حمانی» [۲۹۸] آنجا که می‌گوید: لقد فاخرتنا من قریش عصابةً بمد خدود و امتداد اصابع فلما تنازعنا المقال قضی لنا علیهم بما نهی نداء الصوامع ترانا سکوتاً و الشهد بفضلنا علیهم جهیر الصوت فی کل جامع فان رسول الله احمد جدنا و نحن بنوه کالنجوم الطوالع - گروهی از قریش، به کشیدن بودن گونه‌ها و بلندی انگشتانشان با ما به تفاخر برخاستند. - زمانی که کار به منازعه کشید فریاد عبادتگاه‌ها (به اذان) به سود ما، آن گونه که ما می‌خواستیم داوری کرد. - تو ما را ساکت می‌بینی، در حالی که گواه برتری و فضیلت ما بر قریش آوای بلند در (مأذنه) همه‌ی مساجد است. - براستی رسول خدا) احمد (ص) جد ماست و ما فرزندان او همچون ستارگان درخشانیم (و در آسمان انسانیت می‌درخشیم). متوکل نگاهی به امام (ع) کرد و گفت: ای ابوالحسن! مقصود از «نداء الصوامع» در این شعر چیست؟ حضرت پاسخ داد: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله». سپس افزود: این محمد [صلی الله علیه و آله] جد من است یا جد تو؟! متوکل که تمام وجودش را خشم و غضب فرا گرفته بود با صدایی لرزان و لحنی که [صفحه ۱۹۷] حاکی از شکست او بود گفت: آری، او جد تو است و ما منکر این انتساب نیستیم. [۲۹۹]. آنان پس از این گفتگو از یکدیگر جدا شدند؛ اما نتیجه‌ی آن، خشم و غم جانکاهی بود که بر دل متوکل جای گرفت و همواره او را رنج می‌داد؛ زیرا هر چه اندیشید، هیچ راهی برای پاسخ گفتن به امام (ع) پیدا نکرد. - متوکل، در اقدامی دیگر، «ابن سکیت»، دانشمند سرشناس آن دوره را وادار کرد که مسأله‌ی دشواری را آماده کند و در مجلس مهمی که شخصیت‌های علمی و سیاسی از جمله خود متوکل حضور داشته باشند از امام (ع) بپرسد، شاید از این طریق بتواند آن حضرت را شکست دهد. «ابن سکیت» دست به کار شد و همه‌ی مقدمات را فراهم ساخت، سپس پرسش نخست خود را در جمع مذکور چنین مطرح کرد: چرا خداوند موسی را با عصا و «ید بیضا» و عیسی را با شفا دادن نابینایان مادرزاد و مبتلایان به پستی و زنده کردن مردگان، و حضرت محمد (ص) را با قرآن و شمشیر فرستاد؟ امام هادی (ع) به تفصیل، فلسفه و حکمت بعثت پیامبران با معجزات یاد شده را بیان کرد و در توضیح معجزات رسول خدا (ص) - قرآن و شمشیر - و بیان نقش آنها در پیشرفت اسلام، شمشیر را به شمشیر برنده و پیروزمند علی (ع) تفسیر کرد و فرمود: با شمشیر امام امیرالمؤمنین، علی (ع) بود که سرهای مشرکان و بت پرستان بریده شد و زورمندان عرب از ایستادگی در برابر آن بیم داشتند و می‌گفتند: گریز از میدان نبرد، ننگ است مگر از شمشیر علی (ع) که همچون برق، کشنده است. امام (ع) به وسیله‌ی این شمشیر، جمع قوای شرک را از هم پاشید، وحدت احزاب مخالف را برهم زد، اسلام را یاری کرد، دین را عزت بخشید و (پرچم) کیان و هستی مسلمانان را بالا برد. امام (ع) در این بیان نورانی، علاوه بر پاسخ کامل به «ابن سکیت» مسأله‌ی امامت و جانشینی پیامبر (ص) را نیز پیش کشید و امیرالمؤمنین (ع) را به عنوان مظهر و دارنده‌ی شمشیر پیروزمند اسلام معرفی کرد که گردن گردنکشان را زد و وحدت و تشکل گروه‌های شرک، کفر و نفاق را برهم زد و اسلام را یاری کرد و پرچم عزت و شرف [صفحه ۱۹۸] مسلمانان را به اهتزاز در آورد. سخنان امام (ع) زمینه را برای طرح مسأله‌ی اصلی



فراهم کرد؛ از این رو «ابن سکیت» پرسید: هم اکنون حجت چیست (و چگونه می‌توان حق را از باطل تشخیص داد)؟ امام (ع) فرمود: حجت، عقل و خرد است. دروغگویی که بر خدا دروغ می‌بندد بدان وسیله شناخته می‌شود و سخنش تکذیب و مردود می‌گردد. پیشوای دهم (ع) در این سخن کوتاه اما پر مغز هر چند به ظاهر نامی از خود نبرد و بدین وسیله بهانه‌ای به دست دشمن نداد؛ ولی برای تشخیص پیشوای واقعی از مدعی پیشوایی امت، معیاری ارائه داد که با مراجعه‌ی به آن، رهبری و پیشوایی غیر اهل بیت (ع)، به ویژه حکمرانان ستمگر و غاصب اموی و عباسی خود به خود نفی می‌شد. به راستی عقل در این گونه صحنه‌ها داور منصف و «فصل الخطاب» است؛ چرا که به آسانی راستگو را از دروغگو باز می‌شناسد. در پی بیانات امام (ع) دانشمندان درباری حاضر در مجلس احساس ناتوانی کرده آثار زبونی و شکست در چهره‌هایشان نمودار شد. «یحیی بن اکثم» با لحنی سرزنش آمیز، بر سر «ابن سکیت» فریاد برآورد: «ابن سکیت را چه به مناظره؟! او فقط در زمینه‌ی علم نحو و لغت و شعر مهارت دارد.» [۳۰۰]. - متوکل، در اقدام زبانونه‌ی دیگری بر ضد امام (ع) به وزیر خود «فتح بن خاقان» دستور سب آن حضرت را داد. وقتی «فتح» این دستور را به اطلاع امام (ع) رساند، امام (ع) فرمود: «به او بگو: «تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام...» [۳۰۱] وقتی «فتح» پیام امام (ع) را به آگاهی متوکل رساند، گفت: (به خاطر این تهدیدش) پس از سه روز او را بکشید. ولی در روز سوم خود او، همراه وزیرش فتح بن خاقان به قتل رسید. [۳۰۲]. - وی در تلاش دیگری برای آن که توان نظامی خود را به رخ امام هادی (ع) بکشد و [صفحه ۱۹۹] بدین وسیله رعب و وحشتی در دل مخالفان خود بیفکند، دستور داد نیروهای نظامی‌اش - که بالغ بر ده هزار نفر می‌شدند - بر اسبهای خویش سوار شوند و هر کدام توبره‌ی اسب خود را پر از خاک قرمز کرده، در یک نقطه خالی کنند؛ سپس لباس رزم بپوشند و سلاح بگیرند و به بهترین و باشکوه‌ترین شکل نظامی و با بهره‌گیری از همه‌ی نیروها، تجهیزات و امکانات، صف آرایی کنند. هنگامی که مأموریت انجام گرفت و کوه بلند و بزرگی از خاک توبره‌ی اسبهای سربازان پدید آمد و نیروها با نظم و صف آرای و ویژه در جایگاه خود قرار گرفتند، متوکل بر فراز تپه برآمد و امام هادی (ع) را نیز احضار کرد و بر بالای تپه برد و گفت: هدف از فراخوانی شما این است که سپاهیان مرا تماشا کنید. هدف اصلی متوکل از این مانور بزرگ نظامی - همان گونه که در سخن خود او اشاره شده است - این بود که مخالفان حکومت و در رأس آنان امام هادی (ع) با مشاهده‌ی این موقعیت برتر و قدرت جهنمی بترسند و به وحشت افتند و اندیشه‌ی رویارویی با حکومت او را از سر بیرون کنند. امام (ع) که به سوء نیت و انگیزه‌ی شیطانی متوکل از این حرکت نظامی به طور کامل، واقف بود در صدد مقابله به مثل برآمد و برای درهم شکستن غرور و قدرت ظاهری او فرمود: «آیا می‌خواهی من هم سپاهیانم را بر تو عرضه کنم؟» متوکل که تاکنون سپاهی برای امام (ع) نمی‌شناخت و انتظار چنین سخنی را از آن حضرت نداشت، با ناباوری و تعجب گفت: بلی. در پرتو خواست و دعای امام (ع)، یکباره بین آسمان و زمین و مشرق و مغرب پر از سپاهیان الهی (ملائکه) - که همگی غرق در سلاح بودند - شد. متوکل با دیدن این همه نیروی نظامی از وحشت، مدهوش شد، و چون به خود آمد، امام (ع) خطاب به او فرمود: ما در دنیا و مسائل مربوط به آن، با شما به ستیر بر نمی‌خیزیم، ما به امور مربوط به آخرت مشغولیم؛ بنابراین از آنچه که گمان می‌کنی، زیارت به تو نخواهد رسید. [۳۰۳]. [صفحه ۲۰۰] امام هادی (ع) در این موضعگیری، هم قدرت امامت را به متوکل نشان داد و او را از فراز تپه غرور و خودخواهی که به کمک و همت نود هزار نیروی مسلح بر آن برآمده بود، به دره‌ی وحشتناک مدهوشی فرو افکند و همه‌ی رشته‌هایش را پنبه کرد؛ و هم با بیان چند جمله‌ی آرام بخش - مبنی بر این که وجود آن حضرت، تهدیدی برای دنیای خلیفه نخواهد بود، شر او را از خود دور کرد و زمینه را برای فعالیتهای گسترده تر و بدور از مزاحمت نیروهای حکومتی فراهم ساخت.

### در برابر دولتمردان

درباریان و دولتمردان عباسی به پیروی از اربابشان متوکل، امام هادی (ع) را به شیوه‌های مختلف مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند.

از جمله‌ی این افراد «احمد بن خصیب»، وزیر حکومت عباسی در دوران منتصر و مستعین است. وی، که فردی تنگ نظر و ستمگر بود، پیوسته سعی در اذیت و آزار امام (ع) داشت. نمونه اش مشاجره‌ی او با پیشوای دهم (ع) درباره‌ی خانه‌ی مسکونی آن حضرت است که بنا حق، اصرار می‌کرد امام (ع) از خانه‌ی خود بیرون رود و آن را به وی تسلیم کند. امام هادی (ع) در پاسخ به خواسته نابه حق او، برایش پیغام تهدید آمیزی فرستاد: به همین زودی چنان زمین گیرت کنم و در پیشگاه خدا در موقعیتی قرار دهم که چیزی برایت باقی نماند. چند روزی طول نکشید که خداوند انتقام گیرنده، احمد بن خصیب را به شدت مورد عذاب قرار داد و او را هلاک ساخت. [۳۰۴].

## در سطح توده‌های مردم

### اشاره

علی رغم محدودیتهای ایجاد شده از سوی حکومت عباسی، امام هادی (ع) در هر فرصت و موقعیتی حتی به هنگام گذر از خیابان، با افراد و گروههای مختلف مردم دیدار [صفحه ۲۰۱] می‌کرد. مهمترین موضوعی که در این دیدارها مطرح می‌شد مسأله‌ی «امامت» بود؛ چه از ناحیه‌ی مردم که مشکل داشتند در پی شناخت امام واقعی خویش بودند، و چه از ناحیه‌ی امام (ع) که در صدد هدایت افراد، یا تقویت ایمان آنان و یا ابلاغ به دیگران بود. طرح مسأله‌ی امامت در این سطح از سوی امام (ع) به دو شیوه صورت می‌گرفت:

### عنوان کردن مسأله‌ی امامت و بحث درباره‌ی آن

- سعید بن سهیل بصری ملقب به «ملاح» می‌گوید: همراه «جعفر بن قاسم بصری» که واقفی بود در سامرا بودیم. هنگام عبور از خیابانی، ابوالحسن (ع) او را دید و فرمود: تا کی باید در خواب باشی؟ آیا زمان آن نرسیده است که از خواب غفلت بیدار شوی؟ امام (ع) با بیان این دو جمله، مرد واقفی را وادار به تفکر و تجدید نظر در اعتقاد باطلش کرد و زمینه‌ی بازگشت به حق را در وجود او فراهم ساخت، و سرانجام در مجلس دیگری با ارائه‌ی معجزه‌ی او را به صراط مستقیم هدایت نمود. [۳۰۵]. - فردی نصرانی به نام «یوسف بن یعقوب» از سوی متوکل احضار شد. وی، که از این احضار بر جان خود بیمناک بود برای رفع بلا تصمیم گرفت یکصد دینار به امام هادی (ع) بدهد. چون به در خانه‌ی حضرت رسید، خدمتکار آن گرامی بیرون آمد و گفت: تو، یوسف بن یعقوب هستی؟ گفت: آری. گفت: داخل شو! و او را دهلیزخانه نشان داد و رفت. نصرانی، از این که خدمتکار امام (ع) نام او و پدرش را برده بود - با آن که کسی او را نمی‌شناخت، و وی، اولین بار بود که به سامرا آمده بود - تعجب کرد. خدمتکار، نزد او بازگشت و گفت: مبلغ صد دیناری را که لای کاغذ پیچیده و در آستینت پنهان کرده‌ای بده! این موضوع به شگفتی او افزود، سپس به اندرون رفت و خدمت امام (ع) رسید. امام (ع) فرمود: «ای یوسف! چه چیز برایت آشکار شد؟» گفت: سرورم! دلایل و براهینی دیدم که برای هر جوینده‌ی حقی کافی است که به حق بازگردد. امام (ع) فرمود: هیئات! تو اسلام نخواهی آورد؛ ولی به زودی فرزندت، فلانی اسلام آورده از پیروان ما خواهد شد. ای یوسف! گروهی گمان می‌کنند که دوستی ما برای امثال شما سودی ندارد. سوگند به [صفحه ۲۰۲] خدا، اینان دروغ می‌گویند ولایت و محبت ما برای امثال تو نیز سودمند است. دنبال کاری که آمده‌ای برو، آن را همانگونه که دوست داری خواهی یافت. «یوسف»، نزد متوکل رفت و آنچه می‌خواست، گفت و به سلامت بازگشت. «قطب الدین راوندی» پس از نقل این داستان می‌گوید: «پس از مرگ یوسف، با پسرش که مسلمان و شیعه‌ای وارسته بود دیدار کردم. او به من اطلاع داد که پدرش بر آیین مسیحیت مرده و او بعد از مرگ پدرش مسلمان شده است، و می‌گفت: من بشارت

داده شده‌ی سرورم (امام هادی علیه‌السلام) هستم.» [۳۰۶]. - «فتح بن یزید گرگانی» می‌گوید: در مسافرتی که در محضر امام هادی (ع) بودم فرمود: هر کس از خدا بترسد، دیگران از او بترسند، و هر که مطیع خدا باشد دیگران از او اطاعت خواهند کرد. ای فتح! هر کس فرمانبر خدا باشد از خشم بندگان نهراسد، و هر کس خدا را به خشم آورد باید بداند که روزی دچار خشم بندگان خواهد شد. امام (ع) با آماده کردن ذهن طرف، و با تلاوت آیات: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.» [۳۰۷]. «یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول.» [۳۰۸]. مسأله‌ی پیروی از رسول خدا (ص) و «اولی الامر» را پیش کشید و اطاعت آنان را به اطاعت خداوند پیوند داد. «فتح» از خدمت امام (ع) مرخص شد؛ در حالی که سخت تحت تأثیر سخنان آن حضرت قرار گرفته بود. لیکن هنوز مسأله دار بود و شب را به اندیشه و تفکر و درباره‌ی مباحث مطرح شده سپری کرد. روز بعد، دوباره به خدمت امام (ع) رسید و گفت: اجازه می‌دهید درباره‌ی مسأله‌ی ای که از شب گذشته فکرم را مشغول داشته پیرسم؟ امام (ع) اجازه داد و افزود: [صفحه ۲۰۳] اگر عالم بخواهد تو را از آن مسأله آگاه می‌کند. خداوند هیچ کس را بر غیث مطلع نکرد. مگر آن را که برگزید، همچون پیامبر (ص) و هر آنچه از اسرار غیب نزد پیامبر (ص) باشد نزد «عالم» نیز هست. و هر آنچه رسول خدا (ص) از آن آگاهی دارد، جانشینان او نیز آگاهی دارند. ای فتح! شاید شیطان فریبت داده و با القای مطالبی تو را دچار تردید کرده است تا از راه خدا و «صراط مستقیم» منحرف کند..... «فتح» با شنیدن سخنان امام (ع) به اشتباه خود پی برد و وسوسه‌های شیطانی را از خود دور ساخت و به امامت آن حضرت معتقد گشت. [۳۰۹]. امام هادی (ع) در این دیدار، متناسب با درک و آمادگی طرف، جایگاه امامت در نظام اعتقادی و عملی اسلام را با استناد به قرآن تشریح کرد، و با اعلام آگاهی از غیب و آگاه کردن طرف از آنچه که در فکر او می‌گذرد، شبهه‌ها و وسوسه‌های شیطانی را از ذهن او زدود.

### ارائه‌ی کرامت و معجزه

پیش از این پاره‌ای از کرامات پیشوای دهم (ع) را - که در راستای تبیین و تثبیت موضع امامت آن حضرت برای افراد بود - ذکر کردیم. اینک یک نمونه‌ی دیگر: «محمد بن اسماعیل کاتب» به نقل از پدرش می‌گوید: در سامرا «یزداد مسیحی» شاگرد «بخیشوع» را دیدم که از خانه‌ی «موسی بن بغا» باز می‌گذشت. با هم همراه شدیم و به گفتگو پرداختیم. چون از کنار خانه‌ی گذشتیم «یزداد» گفت: - صاحب این خانه را می‌شناسی؟ - کیست؟ - جوانی از اهل حجاز به نام علی بن محمد بن رضا (ع). - مگر چه شده است؟ - اگر آفریده‌ای علم غیب بداند او است. - چگونه؟ - حادّی شگفتی از او برایت بگویم که هیچ کس - نه تو و نه دیگران - آن را نشنیده [صفحه ۲۰۴] است؛ لیکن خدا را بر تو گواه می‌گیرم که آن را برای کسی فاش نکنی؛ چه آن که من پزشکم و زندگی ام در دست «سلطان» است.... روزی او را - که فردی سیاه چهره بود و لباس و عمامه سیاهی نیز پوشیده بود - سوار بر اسب سیاهی دیدم. در دل گذراندم: لباسهای سیاه، مرکب سیاه و مرد سیاه چهره. سیاه در سیاه در سیاه! هنگامی که او به من رسید، به چهره‌ام خیره شد و فرمود: قلب تو سیاهتر از چیزی است که چشمانت دید؛ از سیاه در سیاه در سیاه! من (با شنیدن سخن او که از راز دلم خبر می‌داد) خود را باختم و پاسخی برای گفتن نداشتم. - از آنچه دیدی چه اندازه دلت روشن گشت؟ - خدا داناتر است. این دیدار، موجب شد که «یزداد» مسلمان شود. در بستر بیماری که منجر به مرگش شد شهادتین را به زبان جاری کرد و افزود: گواهی می‌دهم که «علی بن محمد (ع)» حجت خدا بر بندگان و ناموس بزرگ او می‌باشد. قلب من (به برکت آن دیدار) سفید و روشن شد. [۳۱۰]. [صفحه ۲۰۷]

### در قالب زیارت پدران خود

از جمله محورهای مهمی که در راستای هدف «تبیین و تثبیت موضع امامت» مورد توجه و اهتمام امام هادی (ع) بود، زیارت نیاکان خود، به ویژه امیرمؤمنان (ع) و نیز اهمیت ویژه قائل شدن برای «حائز مقدس حسینی (ع)» به عنوان یکی از پایگاه‌های مهم امامت بود؛ مرقد امامی که علیه جو و ستم پیشوایان کفر، قیام کرده و در این راه به شهادت رسیده بود. مسأله‌ی «زیارت» در فرهنگ شیعه از جایگاه معرفتی بلندی برخوردار است و این موضوع در هیچ مکتبی و در میان هیچ فرقه‌ای از فرقه‌های اسلامی به اندازه‌ی «تشیع» مورد تأکید و سفارش قرار نگرفته است. و این به خاطر محتوای عمیق و آثار بسیار ارزنده‌ای است که در ابعاد، اعتقادی، اخلاقی و تربیتی، سیاسی و اجتماعی؛ به ویژه اثبات حقانیت و تداوم جبهه‌ی «امامت» و تقویت عنصر «ولایت» و نیز روحیه‌ی ستم ستیزی و «برائت» از دشمنان، بر آن مترتب است. اهتمام و تأکید معصومین علیهم السلام بر حفظ و تقویت فرهنگ «زیارت» از یکسو، و سعی و تلاش دشمنان اهل بیت (ع) در طول تاریخ از زمامداران اموی و عباسی گرفته تا طاغوت‌های معاصر همچون پهلوی، صدام حسین، آل سعود و... برای محو آن، گواه روشن صحت این ادعاست. در درسهای پیش به پاره‌ای از موضعگیریهای کینه توزانه‌ی بعضی زمامداران معاصر امام هادی (ع) علیه «فرهنگ زیارت» اشاره کردیم. در این درس، تلاشها و کوششهای پیشوای دهم (ع) برای مقابله با این توطئه‌ی دشمن را به اختصار مرور می‌کنیم. از امام هادی (ع) مجموعه‌ای از «زیارات» ارزشمند به یادگار مانده است که بدان [صفحه ۲۰۸] وسیله پدران بزرگوارش را زیارت می‌کرد و به پیروانش دستور می‌داد که امامان علیهم السلام را بدان کلمات زیارت کنند. این زیارتها سرشار از معارف گوناگون اسلام و دلائل حقانیت امامان (ع) و شایستگی آنان برای منصب خلافت اسلامی است. در ذیل به برخی از این زیارتها اشاره می‌کنیم.

### زیارت جامعہ

از مشهورترین و پرارجترین زیارتنامه‌های امامان (ع) زیارت «جامعه» است که از امام هادی (ع) به یادگار مانده است و به خواهش یکی از شیعیان به نام «موسی بن عبدالله نخعی»، به او تعلیم داده شده است و هر یک از پیشوایان معصوم (ع) را می‌توان با آن زیارت کرد. زیارت جامعه را شیخ طوسی و شیخ صدوق در کتابهای خود نقل کرده [۳۱۱] و شخصیت‌های بزرگی تاکنون - به زبان فارسی و عربی - بر آن شرح نوشته‌اند. [۳۱۲]. علامه‌ی مجلسی در توصیف این زیارتنامه می‌نویسد: زیارت جامعه، از نظر سند، صحیح ترین زیارتها، از جهت محتوا، عمیق ترین، از نظر لفظ، فصیح ترین و از حیث معنی، بلیغ ترین زیارتنامه‌ها و پرارجترین آنهاست. [۳۱۳]. امام هادی (ع) در این زیارتنامه به معرفی جایگاه و شناسایی ابعاد وجودی امامان (ع) در نظام آفرینش و نقش هدایتگرانه‌ی آنان در به کمال رساندن استعدادها و سیراب کردن تشنگان از سرچشمه‌های زلال معرفت و دانش و.. پرداخته و در بیانی ژرف و قالبی رسا و عارفانه از گوشه‌هایی از اسرار نهفته‌ی امامت پرده برداشته و تنها راه سعادت و دستیابی به کمال را در پیروی از امامان (ع) و چنگ زدن به ریسمان محبت و ولایتشان و دوری و بیزاری از دشمنانشان دانسته است. [صفحه ۲۰۹] پیش از این، به مناسبت، فرازهایی از زیارت جامعه را نقل کردیم. اینک بخشهای دیگری از آن: «اشهد انکم الائمه الراشدون، المهدیون، المعصومون، المکرمون، المقربون، المتقون، الصادقون، المصطفون، المطیعون لله، القوامون بامر، العالمون بارادته الفائزون بکرامته. اصطفاکم بعلمه، و ارتضاکم لغیبه، و اختارکم لسره... و رضیکم خلفاء فی ارضه، و حججاً علی بریته، و انصاراً لدینه، و حفظه لسره، و خزنة لعلمه، و مستودعاً لحکمه، و تراجمه لوحیه، و ارکاناً لتوحیده، و شهداء علی خلقه، و اعلاماً لعباده، و مناراً فی بلاده و ادلاء علی صراطه.» گواهی می‌دهم که شما، پیشوایان راهنما، هدایت یافته، معصوم، بزرگوار، مقرب، پرهیزگار، راستگو، برگزیده، فرمانبر خدا، استوار کنندگان امر او، و عمل کنندگان بر وفق خواست او هستید که به کرامتش نائل آمده اید. خداوند، شما را به دانش خویش برگزید، و برای غیث پسندید، و برای سر خویش انتخاب کرد... و پسندید که شما جانشینان او در زمینش، و

حجتهای او بر مخلوقاتش، و یاوران دینش، و حافظان سرش، و خزانه داران علمش (که از آسمان نازل شده است)، و امانتداران حکمتش، و مترجمان و مفسران وحیش و بنیانهای توحیدش، و گواهان بر خلقش، و پرچمهای برافراشته برای بندگانش، و نشانه‌های روشن در شهرهایش، و راهنمایان راهش باشید. در این فرازاها از زبان پیشوای دهم (ع)، اوصاف و ویژگیهایی برای امامان (ع) بیان شده که در غیر آن یافت نمی‌شود و هر یک از این ویژگیها، بیانگر شایستگی آن بزرگواران برای رهبری امت و جانشینی از پیامبر (ص) است. علاوه بر آنکه تصریح شده است خداوند، آنان را خلیفه‌ی خویش در زمین و حجت خود بر آفریده‌هایش قرار داده است. با این وصف، جایی برای خلافت و حجت بودن دیگران باقی نمی‌ماند. امام (ع) پس از برشماری ویژگیها و مسؤولیتها و نقشهای یاد شده برای امامان (ع) به رابطه و وظیفه‌ی مردم نسبت به آنان اشاره کرده می‌فرماید: [صفحه ۲۱۰] «... فالراغب عنکم مارق، و اللانزم لکم لا-حق، و المقصر فی حقکم زاهق، و الحق معکم و فیکم و منکم و الیکم و انتم اهل و معدنه، و میراث النبوة عندکم، و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم، و فصل الخطاب عندکم، و آیات الله لدیکم و عزائمہ فیکم، و نوره و برهانه عندکم، و امره الیکم». ... پس رویگردان از شما از دین خدا بیرون رفته، و ملازم و همراه شما، به شما و دین خدا پیوسته و رسیده است، و کوتاهی کننده در حق شما نابود است. حق با شما، در (خاندان) شما و از شما و به سوی شماست، و شما اهل آن و معدن آن هستید، و میراث نبوت نزد شماست، و بازگشت خلق به سوی شما و حسابشان با شما، «فصل الخطاب» (حکم جدا کننده‌ی حق از باطل) نزد شماست. آیات خدا نزد شما، عزیمتهای او (کوشش و اهتمام در تبلیغ دین و پایداری بر مشکلات و سختیهای آن) در (خاندان) شما (وارد شده و بر شما حتم و واجب شده است) و نور و برهانش نزد شما و امر خداوند مربوط به شماست. «من والاکم فقد والی الله، و من عاداکم فقد عاد الله، و من احبکم فقد احب الله، و من ابغضکم فقد ابغض الله، و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله». دوستار شما دوستار خدا، و دشمن شما دشمن خداست. هر کس به شما محبت ورزد به خدا محبت ورزیده و آن که به شما کینه ورزد به خدا کینه ورزیده است، و هر که به شما تمسک جوید به خدا تمسک جسته است.

### زیارت امیرمؤمنان

امام هادی (ع) در سال نخست تبعید به سامرا و در روز عید غدیر به زیارت مرقد مطهر جد بزرگوارش امیرمؤمنان (ع) رفت و با کلماتی - که حاکی از مقام والای آن حضرت نزد پروردگار است، و همچنین ستمهایی که از سوی قدرت طلبان غاصب بر آن امام معصوم (ع) روا داشته شده بود - آن حضرت را زیارت کرد. فرازهایی از این زیارت شریف چنین است: «السلام علیک یا ولی الله، اشهد انک اول مظلوم و اول من غصب حقه، فصبرت و احتسبت حتی اتاک الیقین، و اشهد انک لقیث الله و انت شهید، [صفحه ۲۱۱] عذب الله قاتلیک بانواع العذاب، و جدد علیهم العقاب، جتتک عارفاً بحقک، مستبصراً بشأنک، معادياً لاعدائک و من ظلمک، القی علی ذلک ربی ان شاء الله». [۳۱۴]. درود بر تو ای ولی خدا! گواهی می‌دهم که تو نخستین مظلومی و نخستین کسی هستی که حقش غصب شده است، و در این راه پایداری کردی و (همه‌ی رنجها را) به حساب خدا گذاشتی تا به حق پیوستی. گواهی می‌دهم که تو به دیدار خدا شتافتی در حالی که شهید بودی. خداوند کشندگان را به انواع عذابها کیفر دهد و آن را پیوسته بر ایشان فرو فرستد. من در حالی که عارف به حق توام و از شأن و منزلت نزد خدا آگاهی دارم به حضورت رسیدم. دشمنانت، و همچنین کسانی را که بر تو ستم کردند دشمن می‌دارم و ان شاء الله با این عقیده به ملاقات پروردگارم خواهم رفت. امام هادی (ع) در این زیارت گرانمایه، علاوه بر مظلومیت و حقانیت امیرمؤمنان (ع) به دیگر فضائل و برجستگیها و نیز خدمات ارزشمند آن حضرت به اسلام و مسلمانان اشاره کرده است. بعضی از فضائل امام (ع) که در این زیارت شریفه مورد تأیید قرار گرفته عبارت است از: - برادری وی با پیامبر (ص) - وصایت از رسول خدا (ص) - وارث علم آن حضرت. - امین رسول خدا (ص). - جانشین آن گرامی در میان امت. - نخستین کسی که به خدا ایمان آورد و پیامبر (ص) را تصدیق کرد. - کسی که به عهد خدا وفا کرده

است. - جهاد خالصانه‌ی آن حضرت در راه خدا و شرکتش در همه‌ی جنگها به عنوان پرچمدار سپاه اسلام. - خوابیدن آن گرامی در بستر پیامبر (ص) به هنگام تهاجم مشرکان به منزل رسول [ صفحه ۲۱۲ ] خدا (ص). [۳۱۵].

### زیارت دیگر معصومان

از امام هادی (ع) به جز زیارتهای یاد شده، زیارتهای دیگری نیز نقل شده است؛ از قبیل: زیارت مادرش حضرت زهرا (س) زیارت امام حسین (ع)، زیارت کاظمین علیهما السلام، و تشویق پیروان خود به زیارت امام رضا (ع) و نیز زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی در ری. [۳۱۶].

### ارج نهادن به حائر حسینی

امام هادی (ع) در حرکتی دیگر، گام از این هم فراتر نهاده و در اقدامی غیر منتظره - حتی برای شیعیان - افکار را به عظمت و موقعیت استثنایی بارگاه ملکوتی جد بزرگوارش امام حسین (ع) متوجه ساخت و نقش الهام دهی و شفاعت بخشی تربت پاک حسینی را به دوستان و مکتب و شیفتگان راهش گوشزد می کرد. «ابوهاشم جعفری» می گوید: همراه «محمد بن حمزه» به عیادت امام هادی (ع) که بیمار و تب دار بود رفتیم. حضرت فرمود: «با مال من، گروهی را به حائر حسینی بفرستید (تا برای شفای من دعا کنند)». ما از نزد امام (ع) خارج شدیم. «محمد بن حمزه» خطاب به من گفت: ما را (برای دعا) به حرم امام حسین (ع) می فرستد؛ در حالی که خود او (در شأن و مرتبت)، همپایه‌ی صاحب حرم است! ابوهاشم می گوید: برگشتم و سخن او را برای امام (ع) باز گفتم. حضرت فرمود: مطلب آن گونه که او می پندارد نیست. خداوند جایگاههایی که دارد که دوست دارد. در آن جایگاهها عبادت شود و «حائر حسینی» از جمله‌ی این مکانهاست. [۳۱۷]. در روایتی دیگر، همین مطلب با توضیح بیشتری آمده است: [ صفحه ۲۱۳ ] «ابوهاشم» می گوید: زمانی که امام هادی (ع) بیمار بود به نزدش رفتم. فرمود: «ای ابوهاشم! فردی از دوستان ما را به «حائر حسینی» بفرست تا برای (شفای) من دعا کند.» بیرون آمدم تا فردی را پیدا کنم. به «علی بن بلال» برخوردم. موضوع را با او در میان گذاشتم و از او خواستم به «کربلا» رود و برای شفای امام هادی (ع) دعا کند. «علی» شگفت زده شد و گفت: به جان و دل حاضریم؛ ولی به اعتقاد من، امام هادی (ع) برتر از حائر حسینی است؛ زیرا او در ردیف صاحب حرم است و دعای آن حضرت برای خود، بهتر و سودمندتر از دعای من برای او است. باز گشتم و آنچه «علی بن بلال» گفته بود به اطلاع امام (ع) رساندم. فرمود: به او بگو: رسول خدا (ص) برتر از کعبه و حجر الاسود بود؛ با این حال به گرد خانه طواف می کرد و حجر الاسود را استلام می نمود. برای خدا در روی زمین بقعه‌هایی است که لازم است خداوند در آن بقاع، خوانده و عبادت شود، و دعای افراد از این گونه جاها مستجاب است، و «حائر حسینی» از جمله‌ی این بقاع است. [۳۱۸]. پیشوای دهم (ع) با آنکه خود، امام معصوم و «مستجاب الدعوه» است؛ اما از شیعیان می خواهد که با پول او به کربلا- روند و در حرم مقدس امام حسین (ع) برای بهبودی او دعا کنند. نکته‌ی قابل توجه این که در روایت نخست، امام (ع) دستور داد گروهی را با پول او به کربلا بفرستند. تعبیر روایت چنین است: «وجھوا قوماً الی الحائر من مالی.» سؤالی که در اینجا مطرح است این است که: آیا اقدام امام (ع) بر این کار، صرفاً یک مسأله شخصی و فردی بود؟ شاید استنباط یاران امام (ع) مثل ابوهاشم، محمد بن حمزه و علی بن بلال در همین حد بوده است، و همین امر موجب تحیر و شگفتی و در نهایت، پرسش آنان از حکمت و فلسفه‌ی این اقدام شده بود. در صورتی که امام (ع) از این تصمیم، هدفی والا تر و فراتر از یک موضوع شخصی داشت. حضرت با این عمل، کربلا و مشهد مقدس حسین بن علی (ع) و یاران او را به عنوان سرزمینی برگزیده و مورد عنایت و توجه [ صفحه ۲۱۴ ] خدا - که در دعا در آن به اجابت می رسد و خداوند دوست دارد بندگانش او را در آنجا



بخوانند و دعا کنند - مطرح کرد و در عمل، به پیروان خود آموخت که «حائر حسینی» دری از درهای رحمت الهی و نسخه ای شفا بخش برای رفع مشکلات و گرفتاریها و بهبود از انواع بیماریها است که باید بدانجا پناه برد و از آن کعبه‌ی عشق و اخلاص و ایثار و استوره‌ی پایداری و مقاومت برای شکستن بتهای زر و زور و تزویر و به اهتزاز در آوردن پرچم حق و عدالت و آزادی بر فراز بام انسانیت، الهام گرفت. به نظر می‌آید، این حرکت امام هادی (ع) پیش از آن که یک اقدام فردی باشد یک حرکت اعتقادی، سیاسی و مبارزاتی بود که در آن شرایط خفقان و مرگبار حکومت عباسی، با درایت و تدبیر حکیمانه ای از سوی آن حضرت اعمال شد و به اصل مسأله‌ی امامت مرتبط می‌گشت. در شرایطی امام هادی (ع) دست به این اقدام زد که حکمرانان عباسی، به ویژه متوکل، «حائر حسینی» را به عنوان خطرناکترین و زیانبارترین پایگاهی می‌دانستند که حکومت خودکامه‌ی آنان را به صورت جدی تهدید می‌کرد؛ بر این اساس متوکل آن جنایت بی سابقه را نسبت به آن مرتکب شده بود. امام (ع) در کنار احیای «فرهنگ زیارت» پیشوایان معصوم (ع) و القای معارف اسلامی در این قالب، دست به این حرکت لازم زد و در پوششی حکیمانه و به ظاهر، غیر متعرضانه نسبت به دستگاه خلافت، در برابر تلاشهای مذبوحانه‌ی دشمن موضع گرفت و افکار را به سوی خاطره انگیزترین، ستم سوزترین، و الهام بخش ترین پایگاه «امامت» یعنی کربلا جلب کرد.

### در سخنان گهربارش

مسأله‌ی امامت و تبیین و تحکیم پایه‌های آن، در سخنان امام دهم (ع) نیز که به طور معمول برای عموم القا می‌شد و در دسترس همگان بود، متجلی است. اینک دو نمونه: - امام هادی (ع) از پدرانش، از جدش امیرمؤمنان (ع) روایت کرده که رسول خدا (ص) خطاب به علی (ع) فرمود: ای علی! هر کس دوست دارد که با شادمانی و پاکی و در امان بودن از مصیبت بزرگ روز [صفحه ۲۱۵] قیامت، به دیدار خدا بشتابد باید تو را دوست داشته باشد، و نیز دوستدار فرزندان تو: حسن، حسین، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و مهدی، پایانبخش آنان، باشد. ای علی! در آخر الزمان، گروهی تو را دوست خواهند داشت؛ در حالی که (برخی دیگر از) مردم، ایشان را سرزنش می‌کنند، و اگر آنان نیز دوستی و ولایت تو را برگزینند برایشان بهتر است، اگر بدانند؛ و تو و فرزندان را - که برترین دروذهای خدا بر آنان باد - بر پدران، مادران، برادران، خویشان و نزدیکان خود مقدم می‌دارند. اینان روز قیامت در زیر «لوی حمد» محشور خواهند شد. خداوند از بدیها و گناهانشان می‌گذرد و درجاتشان را بالا می‌برد، و این است پاداش کردارشان. [۳۱۹]. امام هادی (ع) در این روایت، تنها به تبیین امامت خود بسنده نکرد؛ بلکه سلسله‌ی امامت را - آن هم از زبان پدرانش و در نهایت، رسول خدا (ص) - مطرح نمود و دوستی و ولایت آنان را شرط در امان بودن از عذاب الهی و نگرانی روز قیامت دانست. - امام هادی (ع) در پاسخ پرسش «صقر بن ابی دلف» که از معنای روایت نقل شده از پیامبر (ص): «لا تعادوا الایام فتعادیکم» [۳۲۰] پرسیده بود، فرمود: منظور از «ایام» ما هستیم و به یمن وجود ما آسمانها و زمین برپاست. شنبه: نام رسول خدا (ص). یکشنبه: کنایه از امیرمؤمنان (ع) است. دوشنبه: حسن و حسین (ع) هستند، و سه شنبه: علی بن حسین، محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام. چهارشنبه: موسی ابن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی و من. پنجشنبه: فرزندان حسن بن علی و جمعه: نوه ام (حضرت مهدی). مردم حق طلب گرد او جمع می‌شوند، و او زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، همانسان که از ستم و جور پر شده است. این است معنای «ایام». پس با آنان در دنیا دشمنی نورزید تا در آخرت با شما دشمنی نورزند. [۳۲۱]. [صفحه ۲۱۷]

### غیر مشروع دانستن حکومت عباسیان

پیشوای دهم (ع) در مبارزات سیاسی خود، تنها به تبیین امامت خویش بسنده نکرد؛ بلکه به موازات آن، امامت حکمرانان عباسی را



که مصداق پیشوایان جور بودند، نفی کرده، آن را غیر مشروع می‌دانست و مسلمانان را از هر نوع کمک و همکاری با آنان - در غیر موارد ضروری - برحذر می‌داشت. «محمد بن علی بن عیسی» می‌گوید: در نامه ای به امام هادی (ع) از کار کردن برای بنی عباس و اجرت گرفتن از آنان پرسیدم که آیا از نظر شرعی رواست؟ امام (ع) در پاسخ فرمود: آن مقدار از همکاری که به اجبار و زور صورت گرفته، خداوند عذر پذیر است؛ ولی به جز آن، ناروا و ناپسند است؛ ناگزیر، اندک‌ش بهتر از فرونش می‌باشد.... در پاسخ امام (ع) نوشتیم: انگیزه‌ی من از همکاری با آنان، یافتن راهی برای ضربه زدن به ایشان و شفای دل است. امام (ع) پاسخ داد: در این صورت، همکاری با ایشان نه تنها حرام نیست که پاداش و ثواب نیز دارد. [۳۲۲].

### حمایت معنوی از نهضت‌های علویان

قیامها و نهضت‌های علویان در دوران امام هادی (ع) - که پیش از این به بعضی از آنها اشاره کردیم - در بیشتر موارد با انگیزه‌ی مبارزه با دستگاه ستم عباسی و براندازی آن، و جایگزین کردن نظام اسلامی به رهبری فردی از خاندان پیامبر (ص) که مقبول و مرضی همگان باشد، صورت می‌گرفت، و رهبران و پرچمداران این نهضتها به طور معمول، پایبند [صفحه ۲۱۸] به اسلام و معتقد به امامت امام هادی (ع) بودند؛ از این رو، هیچ دلیلی وجود نداشت که آن حضرت در برابر چنین نهضت‌هایی بی تفاوت باشد تا چه رسد به این که موضع منفی داشته باشد. مسأله ای که هست این است که امام (ع) در شرایطی بود که نمی‌توانست حرکت آنان را آشکارا تأیید و امضا کند. چه آن که پشتیبانی آشکار آن حضرت از قیام‌های علویان، علاوه بر آنکه جان امام (ع) را در معرض خطر جدی قرار می‌داد، موجب ایجاد محدودیت و سختگیری بیشتر دستگاه خلافت نسبت به علویان، به ویژه سران آنان می‌شد. با این حال، از آنجا که علویان پرخاشگر علیه حکومت ظلم و ستم عباسی از دودمان پیامبر (ص) بودند و به جرم حق طلبی و ستم ستیزی مورد آزار و شکنجه‌ی عباسیان قرار گرفته یا به قتل می‌رسیدند و اموالشان به یغما برده می‌شد، گرفتاری آنان، پیشوای دهم (ع) را سخت متأثر می‌ساخت و هرگاه فرصتی پیش می‌آمد سعی می‌کرد آنان را دل‌داری داده، تمایل قلبی و پشتیبانی معنوی خود را از ایشان اعلام نماید. «ابوهاشم» یکی از یاران آن حضرت می‌گوید: «با ابوالحسن (ع) به قصد دیدار و ملاقات با بعضی از انقلابیون به بیرون سامرا رفتیم... سپس به بیان معجزه ای از امام (ع) که در آنجا رخ داده می‌پردازد و داستان را ناتمام می‌گذارد و مشخص نمی‌کند که امام (ع) با انقلابیون دیدار و گفتگو کرد یا نه و اگر دیدار صورت گرفته چه مسائلی میان آنان مطرح شده است؟ [۳۲۳].

### رهبری جنبش مکتبی

#### اشاره

از جمله رسالتهای مهم امام هادی (ع) رهبری جنبش مکتبی و تشکیلات شیعی بود. در دوران امامت آن حضرت - به رغم همه‌ی فشارهایی که بر شیعیان و علویان وارد می‌شد، به حدی که دوران حکومت چهارده ساله‌ی متوکل را می‌توان سخت‌ترین و تلخ‌ترین دوران حیات جنبش مکتبی در عصر عباسیان به شمار آورد - افراد مکتبی در جای جای قلمرو [صفحه ۲۱۹] اسلامی پراکنده بودند و مشعل دیانت و آزادگی را در میان امت اسلامی برمی‌افروختند. رخدادها و تحولات تاریخی در دوران دویست و پنجاه ساله‌ی امامت نشانگر آن است که تشکیلات شیعی از زمان حضرت علی (ع) با فراز و نشیب‌هایی که طی کرده و مشکلات و موانعی که بر سر راه آن ایجاد شده همواره رشد تصاعدی داشته است. و امامان (ع) تنها کسانی بودند که با عهده داری رهبری الهی این تشکیلات، موجب چنین رشد و گسترش روز افزونی می‌شدند.

## شبکه‌ی ارتباطی وکالت

البته شیوه و شکل رهبری جنبش مکتبی توسط امامان (ع) در هر زمان به اقتضای شرایط سیاسی - اجتماعی حاکم بر جامعه‌ی اسلامی تفاوت می‌کرد. شیوه ارتباط ائمه (ع) با مردم تا پیش از امامت امام هادی (ع) یا به صورت مستقیم بود، یا از طریق افراد موثق و مورد اعتمادی که به مردم معرفی می‌کردند. شیعیان نیز به آنان مراجعه و احادیث را از ایشان دریافت می‌نمودند. وجوه شرعی نیز یا توسط خود فرد یا هر کس دیگر - که مورد اعتماد طرف بود و خدمت امام (ع) می‌رسید - به امام (ع) پرداخت می‌شد. ولی شرایط بحرانی که امام هادی (ع) با آن روبه رو بود و نیز زمینه‌ها و تمهیداتی که لازم بود از این زمان برای غیبت حضرت حجت (ع) فراهم شود، او را بر آن داشت تا برای برقراری ارتباط با پیروان خود روشی جدید در پیش گیرد. [۳۲۴]. روش ارتباطی با امام هادی (ع) با شیعیان فراتر از یک ارتباط معمولی و عادی و از سازماندهی و پیچیدگی بیشتری برخوردار بود، از این رو، افراد معمولی توانایی انجام چنین مسؤولیتی را نداشتند و مسؤولیت ارتباط میان «امت» و «امامت» برعهده‌ی افراد زبده‌ای مثل محمد بن داوود قمی، ابوعلی بن راشد و امثال آنان گذاشته می‌شد، سیستمی که برقراری و تنظیم این ارتباط محکم و سازمان یافته را برعهده داشت، سیستم «وکالت» بود. [صفحه ۲۲۰] رسالت اصلی این سازمان، ایجاد ارتباط منظم و تشکیلاتی میان امام (ع) و پایگاههای مردمی، پاسخگوی به سؤالات و مشکلات فقهی، اعتقادی و سیاسی شیعیان، رفع گرفتاریها و نیازمندیهای آنان، جمع آوری وجوه مالی از قبیل: خمس، زکات، نذور و هدایای مردم از مناطق مختلف و تحویل آنها به امام (ع) ... بود. سیستم وکالت علاوه بر رسالتهای یاد شده نقش مهمی در معرفی و تثبیت امامت امام بعدی و ثبات موقعیت سیاسی و فرهنگی «جمع شیعه» و تشکل و افزونی آن داشت. با احضار امام هادی (ع) به سامرا و اسکان آن گرامی در محله «عسکر» و منع شیعیان از ارتباط با او، نمایندگان و وکلای آن بزرگوار - که در مناطق و شهرهای مختلف پراکنده بودند - نقش حساستر، اختیارات بیشتر و مسؤولیت سنگین تری پیدا کردند. صاحب نظران با استفاده از منابع تاریخی، قلمرو فعالیت وکلای امام هادی (ع) را به چهار منطقه اصلی و مرکزی تقسیم کرده‌اند: ناحیه‌ی نخست، بغداد، مدائن و کوفه. ناحیه‌ی دوم، بصره و اهواز. ناحیه‌ی سوم، قم و همدان. و ناحیه‌ی چهارم، حجاز، یمن و مصر. [۳۲۵]. به طور معمول، در هر ناحیه فردی که قویتر و طبعاً دارای اختیارات بیشتری بود منصوب می‌شد و کارگزاران و نمایندگان محلی موظف بودند زیر نظر او انجام وظیفه نمایند. این سازمان را می‌توان از دستورالعملهای امام (ع) به بعضی از وکلای مستقل خود به دست آورد. «محمد بن عیسی» نقل می‌کند: امام هادی (ع) به موالی بغداد، مدائن، بین النهرین و توابع آن، نامه‌ای بدین مضمون نوشت: من «ابوعلی بن راشد» را جایگزین «علی بن حسین بن عبد ربه» و دیگر وکلای پیشین خود کردم. فرمانبری از او را همچون فرمانبری از خود، واجب؛ و نافرمانی از وی را در حکم نافرمانی از خود می‌دانم، و این نامه را به خط خود نوشتم. [۳۲۶]. [صفحه ۲۲۱] «کشی» متن نامه‌ی امام (ع) را به موالی بغداد، مدائن و عراق - که توسط «ابن راشد» برای آنان برده شد - به گونه‌ای دیگر نقل کرده است: ... من «ابوعلی بن راشد» را به منصب «علی بن حسین بن عبد ربه» و وکلای قبلی خود برگزیدم. او نزد من به منزله‌ی «علی بن حسین بن عبد ربه» است. و همان اختیاراتی را که نمایندگان سابق من داشتند او نیز دارد تا حق مرا دریافت کند. و او را که فردی شایسته و مناسب است برای اداره‌ی امور شما برگزیدم. شما نیز برای پرداخت وجوه شرعی نزد او بروید و روابط خود را با وی تیره مسازید. به پیروی از دستورات الهی و پاک کردن اموالتان بشتابید و از ریختن خون یکدیگر پرهیزید... امام (ع) در نامه‌ای دیگر به دو تن از یاران و وکلای خود، یک سلسله نکات اطلاعاتی و امنیتی را به آنان یادآوری کرده و بدین وسیله روابط سازمانی و تشکیلاتی شان را سازمان می‌دهد. خلاصه‌ی مضمون این دستورالعمل ارزشمند چنین است: ای ایوب بن نوح! به تو دستور می‌دهم که از ارتباط و رفت و آمد زیاد با «ابوعلی» پرهیزی و هر کدام از شما در قلمرو مأموریت خود، مشغول انجام امور محوله باشید؛ و حتی اگر شما بر اساس دستورالعمل تعیین شده رفتار نمایید از ارتباط (پیوسته) با من نیز بی‌نیاز خواهید بود. ای ابوعلی! به تو نیز همان دستوراتی را می‌دهم که به «ایوب» دادم. و نیز به شما دستور می‌دهم که از اهالی بغداد

و مدائن چیزی را که برای شما می‌آورند نپذیرید. و نیز برای دیدار با من به آنان وقت ملاقات ندهید، و کسانی را که از خارج قلمرو مأموریتی شما برای شما چیزی می‌آورند، به وکیل ناحیه‌ی مربوط راهنمایی کنید. لازم است هر یک از شما این دستورات را پذیرفته و اجرا نماید. [۳۲۷]. دقت در مضمون این نامه‌ها، وظایف و حدود اختیارات و کلای مستقل که مسؤولیت منطقه‌ی وسیعی را برعهده داشته‌اند و نیز ارتباط و کلای جزء با ایشان و در نهایت ارائه‌ی خط مشی‌های کلی از سوی امام (ع) به آنان و حمایت و پشتیبانی از ایشان را نشان می‌دهد.

### ارتباط و رهنمودهای مستقیم

#### اشاره

امام هادی (ع) علاوه بر استفاده از «شبکه‌ی وکالت» برای ایجاد ارتباط با پایگاههای [ صفحه ۲۲۲ ] مردمی و ارائه‌ی رهنمودها و خط مشیهای لازم به منظور حفظ و بالندگی جنبش مکتبی، در موارد بسیاری به طور مستقیم با افراد تماس گرفته موارد لازم را به آنان تذکر می‌داد، یا از ایشان پشتیبانی کرده گرفتاری و مشکلاتشان را برطرف می‌نمود، و بدین وسیله، جنبش مکتبی را پایدار و بالنده و اعضای آن را از فرو افتادن در دام «طاغوت زمان» و ایادی آن حفظ کرده به آینده‌ی روشن امیدوار می‌ساخت. نمونه‌های زیر روشنگر این موضع امام (ع) است.

#### تذکر به افراد

مردی که کاری برای امام (ع) انجام داده بود و به ازاء آن، مبلغ چهارصد درهم از حضرت طلب داشت. با دوست خود گفت: دویست درهم از این پول را پارچه‌ای می‌خرم تا با آن کار کنم، و دویست درهم باقیمانده را خرما می‌خرم تا از آن نیبذ درست کنم. دوستش می‌گوید: من با شنیدن این سخن روی از او برگرداندم. در این هنگام امام هادی (ع) رسید و در حالی که آثار خشم در چهره‌اش نمودار بود از مرکبش فرود آمد و فرمود: مقبل! به اندرون برو و چهارصد درهم بیاور و به این ملعون بده و به او بگو: این حق توست. با دویست درهم آن پارچه بخر، و نسبت به تصمیمی که درباره‌ی دویست درهم باقیمانده گرفته‌ای از خدا بترس! «مقبل» می‌گوید: من پولها را به او دادم و پیام امام (ع) را نیز ابلاغ کردم. او گریه کرد و گفت: سوگند به خدا، هیچگاه نیبذ و منکر دیگری ننوشیده‌ام و سرور تو این را می‌داند. [۳۲۸].

#### سعی بر حفظ جان یاران خود

محمد بن داوود قمی و محمد طلحی نقل می‌کنند: اموالی از خمس، نذر، هدیه و جواهرآلات را که از مردم قم و اطراف آن جمع آوری شده بود برای امام هادی (ع) می‌بردیم، که ناگهان پیک آن حضرت در بین راه رسید و گفت: برگردید که الآن زمان تحویل آن نیست. ما از همانجا به قم بازگشتیم و اموال یاد شده را در جای امنی نگهداری کردیم. پس از [ صفحه ۲۲۳ ] چند روز فرمان امام (ع) رسید که کاروانی از شتران را به سوی شما فرستادم. اموالی که نزدتان هست بر آنها بار کنید و آزادشان بگذارید. ما طبق دستور امام (ع) عمل کردیم. سال دیگر که به محضر امام (ع) شرفیاب شدیم، فرمود: آنچه را که برای ما فرستادید بنگرید. هدایا و اموال را همانگونه که فرستاده بودیم نزد آن حضرت یافتیم. [۳۲۹].

#### حمایت و دستگیری از دوستان

- محمد بن طلحه نقل می‌کند، امام هادی (ع) روزی برای کار مهمی سامرا را به مقصد دهکده ای در اطراف ترک کرد. در این فاصله مرد عربی سراغ آن حضرت را گرفت. به او گفته شد: امام (ع) به فلان روستا رفته است. مرد عرب به سمت دهکده حرکت کرد. وقتی به محضر امام رسید گفت: من اهل کوفه و از متمسکان به ریسمان ولایت جدت امیرمؤمنان (ع) هستم؛ ولی بدهی سنگینی مرا احاطه کرده است؛ چندان که قدرت تحمل آن را ندارم، و کسی را جز شما نمی‌شناسم که حاجتم را برآورد. امام (ع) پرسید: بدهکاریت چقدر است؟ عرض کرد حدود ده هزار درهم. حضرت او را دلداری داد و فرمود: ناراحت مباش، مشکل حل خواهد شد. دستوری به تو می‌دهم، عمل کن و از اجرای آن سرمتاب: این دستخط را بگیر. هنگامی که به سامرا آمدی مبلغ نوشته شده در این ورقه را از من مطالبه کن، هر چند در حضور مردم باشد. مبدا در این باره کوتاهی کنی! پس از بازگشت امام (ع) به سامرا، مرد عرب - در حالی که عده ای از مردم و درباریان در محضر آن حضرت نشسته بودند - وارد شد و ضمن ارائه‌ی نوشته‌ی امام (ع) به آن حضرت، با اصرار، دین خود را مطالبه کرد. امام (ع) با نرمی و ملایمت، و عذرخواهی از تأخیر آن، از وی مهلت خواست تا در وقت مناسب، دین خود را پرداخت کند، لیکن مرد عرب همچنان اصرار می‌کرد که هم اکنون باید پردازی. جریان به متوکل رسید. دستور داد سی هزار دینار به امام (ع) بدهند. حضرت پولها را [صفحه ۲۲۴] گرفت و همه را به آن مرد داد. او پولها را گرفت و گفت: خدا بهتر می‌داند که رسالتش را در چه خاندانی قرار دهد. [۳۳۰]. - مردی وحشت زده و در حالی که بر خود می‌لرزید بر امام هادی (ع) وارد شد و گفت: فرزندانم به جرم دوستی شما دستگیر شده و همین امشب او را می‌کشند. امام (ع) با خونسردی فرمود: «بیمناک مباش! فرزندانم فردا خواهد آمد». با دعای امام (ع) و امدادهای الهی، روز بعد فرزندش آزاد شد و نزد او بازگشت. [۳۳۱]. - «ایوب بن نوح» می‌گوید: به امام هادی (ع) نوشتم: جعفر بن عبدالواحد قاضی متعرض من شده و مرا در کوفه آزار می‌دهد امام (ع) در پاسخ نوشت: «تا دو ماه دیگر از شر او رها می‌شوی». وی پس از دو ماه از مقام خود عزل شد و من از شرش راحت شدم. [۳۳۲]. - «یسع بن حمزه‌ی قمی» می‌گوید: «عمر بن مسعده» وزیر معتصم نسبت به من بسیار بد، رفتار کرد؛ چندان که بر جان خود از او بیمناک شدم. طی نامه ای به امام هادی (ع) از او و رفتار ناشایستش شکایت کردم. امام (ع) در پاسخ نوشت: هیچ ترس و بیمی از او نداشته باش، خداوند را با این کلمات بخوان، به زودی تو را از آن گرفتاری رهایی می‌بخشد. زیرا خاندان پیامبر (ص) به گاه بروز گرفتاری و رویارویی با دشمنان و به هنگام ترس از فقر و دلتنگی، خدا را با این کلمات می‌خوانند. به دستور امام (ع) عمل کردم. هنوز پاسی از روز نگذشته بود که پیک وزیر رسید و مرا نزد او برد. وقتی نگاه «عمر بن مسعده» به من افتاد لبخند زد و دستور داد غل و زنجیر را از دست و پای من باز کردند و پس از تجلیل و عذرخواهی از من، مرا به سرزمینی که در آنجا حکومت می‌کردم بازگرداند و حتی بر قلمرو حکومتی ام افزود. [۳۳۳].

### امیدوار ساختن دوستان به آینده

پیشوای دهم (ع) در مواردی چند و به مناسبتهای گوناگون، خبر از مرگ زمامداران [صفحه ۲۲۵] معاصر خود داده است که در بخشهای پیش به بعض آنها اشاره رفت، اینک نمونه ای دیگر: مردی از اهل مداین طی نامه ای از امام (ع) از مدت زمان باقی مانده‌ی حکومت متوکل پرسید. امام (ع) در پاسخ، این آیات را نوشت: «قال ترعون سبع سنين دأباً فما حصدتم فذروه في سنبلة الا قليلاً مما تأكلون. ثم يأتي من بعد ذلك سبع شداد ياكلن ما قدمتم لهن الا قليلاً مما تحصنون، ثم يأتي من بعد ذلك عام فيه يغاث الناس وفيه يعصرون.» [۳۳۴]. گفت: هفت سال پی در پی زراعت می‌کنید، و آنچه را دور کردید، جز کمی که می‌خورید در خوشه‌های خود باقی بگذارید (و ذخیره نمایید). پس از آن، هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می‌آید که آنچه را برای آن سالها ذخیره کرده اید، می‌خورند، جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. سپس سالی فرا می‌رسد که باران فراوان نصیب مردم

می‌شود، و در آن سال، مردم عصاره (میوه‌ها و دانه‌های روغنی را) می‌گیرند. سرانجام - همان گونه که امام (ع) پیش بینی کرده بود - متوکل در روزهای نخستین پانزدهمین سال حکومتش به هلاکت رسید. [۳۳۵]. هدف این گونه پیشگوییها، علاوه بر تثبیت و تقویت موضع امامت و بالا بردن سطح بینش اعتقادی افراد، امیدوار ساختن یاران به آینده و بهبود وضع جامعه‌ی اسلامی با بشارت مرگ زمامداران جنایتکار و ستم پیشه‌ای همچون متوکل عباسی بود. [صفحه ۲۲۷]

### فراهم کردن زمینه‌ی غیبت حضرت مهدی

امام هادی علیه السلام از احوال دوران خود نیز دوران فرزندش امام حسن عسکری (ع) آگاهی کامل داشت و می‌دید روز به روز جو فشار و اختناق، شدیدتر و حساسیت دستگاه خلافت نسبت به امامان شیعه بیشتر می‌شود. همچنین می‌دانست که در آینده‌ی نزدیک، تاریخ امامت در آستانه‌ی تحولی جدید و بی سابقه - یعنی غیبت امام (ع) از انتظار - قرار می‌گیرد؛ از این رو، یکی از محورهای فعالیت خود را آماده ساختن اذهان شیعیان نسبت به غیبت نوه‌ی بزرگوارش حضرت مهدی (ع) قرار داد. فعالیت‌های امام (ع) در این زمینه در شعاعی محدود و در نهایت دقت و احتیاط صورت می‌گرفت، و سعی حضرت بر این بود که هیچ مشخصه‌ای از حضرت مهدی (ع) - حتی نام او - برای مردم بازگو نشود تا مبادا به گوش حکمرانان عباسی برسد و از لحاظ امنیتی به زیان جبهه‌ی امامت تمام شود. اینک چند نمونه‌ی بیانگر این موضع: - عبدالعظیم حسنی، یکی از یاران امام هادی (ع)، به حضور آن حضرت رسید و عقاید خود را بر او عرضه کرد. در بخش امامت، یکایک امامان را نام برد و چون به امام هادی (ع) رسید درنگ کرد. امام (ع) سخن او را پی گرفت و فرمود: پس از من، حسن است؛ پس مردم با جانشین او چگونه خواهند بود؟ عبدالعظیم پرسید: چگونه سرورم؟! فرمود: زیرا او دیده نمی‌شود و جایز هم نیست نام او برده شود تا زمانی که قیام کند و زمین را پر از عدل و داد نماید، آنسان که از ظلم و جور پر شده است. [۳۳۶]. [صفحه ۲۲۸] - علی بن عبدالغفار می‌گوید: شیعیان پس از درگذشت امام جواد (ع) به امام هادی (ع) نوشتند و از جانشین آن حضرت پرسیدند. امام (ع) در پاسخ نوشت: امر امامت تا مادامی که من زنده‌ام برعهده من است، و پس از من، برعهده جانشین من که از سوی خدا تعیین شده است. چه خواهد بود برای شما نسبت به «خلف» بعد از «خلف»؟! [۳۳۷]. - علی بن مهزیار می‌گوید: به ابوالحسن عسکری (ع) نوشتم و از آن حضرت از «فرج» پرسیدم. امام (ع) در پاسخ نوشت: زمانی که مولا و صاحب شما از سرزمین ستمگران غایب شد، منتظر فرج باشید. [۳۳۸]. - ایوب بن نوح از امام هادی (ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: زمانی که پیشوای شما از میان شما برداشته شود، از زیر پای خود منتظر فرج باشید. [۳۳۹]. امام هادی (ع) در این بیانات، به طور کلی سربسته به موضوع غیبت امام زمان (ع) اشاره نمود، اذهان یاران خود را برای رویا رو شدن با این دوران آماده کرد.

### مبارزه با افکار و جریان‌های منحرف

#### اشاره

جهان اسلام در دوران امامت امام هادی (ع) از نظر فرهنگی و گرایش‌ها و کشمکش‌های فکری و اعتقادی از موقعیت و گستردگی ویژه‌ای برخوردار بود و بحث‌های علمی و اعتقادی و برخورد افکار و بینش‌های گوناگون با یکدیگر، نسبت به دیگر موضوعات، بازار گرمتری داشت. منشأ پیدایش این تحول فرهنگی، شرایط سیاسی - اجتماعی جامعه‌ی اسلامی، به ویژه در سطح دستگاه رهبری بود. گرایش حکمرانان عباسی این دوره به مباحث علمی و فرهنگی، باز شدن دروازه‌های علوم فلسفه و کلام ملتهای بیگانه بر [صفحه ۲۲۹] روی مسلمانان و ترجمه‌ی بسیاری از کتاب‌های علمی آنان به زبان عربی، راه یافتن دو تن از امامان شیعه - امام رضا و امام

جواد علیهما السلام - به دستگاه خلافت و فراهم آمدن موقعیت استثنایی برای بحث و مناظره با دانشمندان، سران مکتبها و گروههای مختلف، از مهمترین عوامل پیدایش این شرایط بود. ظهور چهره های برجسته ی علمی در زمینه های مختلف علوم عقلی و نقلی در این دوره، نشانه ی بارز دیگری بر گستردگی سفره ی دانش بشری در این مقطع زمانی است. از جمله ی این دانشمندان می توان افراد ذیل را نام برد. احمد بن حنبل، متوفای ۲۴۱ هجری قمری، نویسنده گان صحاح سته: بخاری، متوفای ۲۵۶؛ مسلم، متوفای ۲۶۱؛ ابوداود سجستانی، متوفای ۲۷۵؛ ابوعیسی ترمذی، متوفای ۲۷۸، ابوعبدالله ماجه، متوفای ۲۷۵ و احمد نسایی، متوفای ۳۰۳ هجری قمری، در زمینه ی علوم حدیث و فقه. ابو هذیل، متوفای ۲۳۵؛ ابواسحاق (ابراهیم بن سيار) متوفای ۲۳۱ و ابوعمر بن بحر جاحظ، متوفای ۲۵۵ در زمینه ی علم کلام. یحیی بن ماسویه، متوفای ۲۴۲؛ بختیشوع، متوفای ۲۵۶ و حنین بن اسحاق، متوفای ۲۶۰ در دانش پزشکی. ابن واضح (معروف به یعقوبی)، متوفای ۲۸۲؛ ابن قتیبه ی دینوری، متوفای ۲۷۶ و بلاذری، متوفای ۲۷۹ در تاریخ. [۳۴۰]. در چنین جوی، اصطکاک افکار و اختلافها بینشها با یکدیگر، امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است؛ بویژه با در نظر گرفتن این واقعیت که زمامداران عباسی از این موقعیت برای ایجاد اختلاف در جامعه ی اسلامی و مشغول کردن مسلمانان به یکدیگر و تضعیف موقعیت امامان شیعه و مبانی فکری و عقیدتی تشیع، بیشترین استفاده را می کردند. تحت نظر بودن امامان (ع) این دوره و دسترسی پیدا نکردن توده های مسلمان به این مشعلهای هدایت، عامل افزونی بود که به منحرفان و فرصت طلبان مورد حمایت [صفحه ۲۳۰] حکومت، مجال می داد تا با آرامش خاطر و احساس دلگرمی و امنیت بیشتر به ترویج افکار شیطانی خود پردازند. گروهی از این منحرفان و از دین برگشتگان، متأسفانه در صف شیعیان رخنه کرده، آتش فتنه را برمی افروختند و بدعتها و کجرویها را به نام اسلام و شیعه در جامعه ی اسلامی رواج می دادند. امام هادی (ع) در چنین فضای باز و مسمومی به پاسداری از اندیشه و فرهنگ ناب محمدی (ص) و مبارزه با مکاتب و جریانهای فکری ضد اسلام همت گمارد. آنچه در ذیل، می خوانید، نمونه هایی از این موضعگیری و مبارزات امام هادی (ع) در برابر این مکاتب و جریانات گمراه کننده است.

### فتنه ی خلق قرآن

از مهمترین جریانات فکری دوران امام هادی (ع)، کشمکش بر سر مسأله ی مخلوق بودن یا مخلوق نبودن قرآن کریم بود که مدتها فکر مسلمانان را به خود مشغول ساخته، آنان را رو در روی هم قرار داده بود، و چه بسا افراد زیادی که به جرم اعتقاد به یک طرف قضیه، شکنجه شده روانه ی زندان می شدند، یا جان خود را از دست می دادند. بحث یاد شده از دوران خلافت مأمون که به موضوعات و مسائل ماورای جهان ماده - همچون صفات باری تعالی و ذات او و رابطه ی میان آن دو، و حدوث و قدم عالم و... علاقه نشان داده شد، وارد محافل علمی و کلامی گشت و بر مبنای دو بینش اعتقادی موجود در جامعه ی اسلامی - معتزله و اشاعره - نسبت به آن، دو دیدگاه پیدا شد. حکمرانان عباسی نیز بر مبنای اعتقاد به هر یک از دو بینش یاد شده در هر زمان، از یک طرف قضیه حمایت کرده با مخالفان نظریه ی خود با شدت و خشونت برخورد می نمودند. حکومت عباسی پیش از روی کار آمدن مأمون به مذهب اشاعره گرایش داشت، و مأموران، هر فرد معتزلی را که به او دست می یافتند، می گرفتند و پس از آن که او را به کفر و الحاد متهم می کردند به قتل می رساندند، و یا به زندان می افکندند. مأمون در دوران خلافت خود به معتزله گرایش پیدا کرد. معتصم و واثق نیز راه او را [صفحه ۲۳۱] پی گرفتند. آنان بر اساس همین اعتقاد قائل به مخلوق بودن قرآن شدند و از این طریق، بسیاری از مخالفان خود را به بهانه اینکه به مخلوق بودن قرآن اعتراف نمی کردند با شکنجه و زندان و قتل از میدان بیرون راندند. [۳۴۱]. زمانی که متوکل به خلافت رسید به اشاعره گرایش پیدا کرد و قائلان به مخلوق بودن قرآن را سخت کیفر نمود. ابن ابی دؤاد، سردمدار تفکر مخلوق بودن قرآن را از سمت قضاوت برکنار کرد و اموالش را مصادره نمود، فرزندش را به زندان افکند و بقیه ی اعضای خانواده اش را از سامرا به بغداد تبعید کرد. و نیز طی بخشنامه ای به همه ی کارگزارانش از آنان خواست



مردم را از اعتقاد به مخلوق بودن قرآن باز دارند. [۳۴۲]. شیعیان و اصحاب ائمه علیهم السلام به پیروی از امامانشان در این جدال و کشمکش وارد نشده و از اظهار نظر درباره ی این مسأله خودداری ورزیدند، از این رو، در روایات اهل بیت (ع) - به جز یکی دو روایت - و نیز اظهارنظرهای اصحاب و یاران آنان اثری از این بحث نمی بینیم. پیشوای دهم (ع) که رهبری اندیشه ی اسلامی را برعهده داشت و پیدایش چنین اختلافات فکری و دامن زدن آن را به سود دشمنان اسلام می دانست، بحث و جدال درباره ی مسأله ی یاد شده را بدعت در دین قلمداد کرد و یاران خود را از طرح چنین بحثهایی برحذر داشت. متن نامه ی امام (ع) به بعضی از پیروان خود در بغداد چنین است: بسم الله الرحمن الرحيم، خداوند، ما و تو را از وقوع در فتنه مصون نگهدارد، که در این صورت بزرگترین نعمت را بر ما ارزانی داشته است، و جز این، هلاکت و سیه روزی است. نظر ما این است که بحث و جدال درباره ی قرآن (که مخلوق است یا غیر مخلوق، قدیم است یا حادث) بدعتی است که سؤال کننده و پاسخ دهنده در آن شریکند. زیرا پرسش کننده، بی جهت آنچه [صفحه ۲۳۲] را که سودی برایش ندارد می پرسد و پاسخ دهنده برای پاسخ موضوعی که برعهده ی او نیست بی جهت خود را به رنج و مشقت می افکند. آفریننده، جز خدا نیست، و به جز او همه آفریده اند؛ و قرآن، کلام خداست، و از پیش خود اسمی برای آن قرار مده که جزو گمراهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق این آیه قرار دهد: «الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعه مشفقون» [۳۴۳] آنان که از پروردگارشان در نهان می ترسند و از قیام بیم دارند. [۳۴۴]. این رهنمود ارزنده و موضعگیری درست از سوی امام هادی (ع) باعث شد تا شیعیان گرفتار این بحث بی حاصل و بلکه فتنه ی زیانبار نشوند.

### منحرفان از خط امامت

#### اشاره

در دوران امام هادی (ع) بعضی از افراد و گروههای فرصت طلب با نفوذ در میان شیعیان و ادعاهای دروغ و نشر مطالب و عقاید بی اساس، بذر اختلاف در میان مسلمانان پاشیده، سعی در تضعیف اعتقادات و گمراه کردن آنان داشتند. ما ضمن معرفی بعضی از این گروهها، به موضعگیریهای امام هادی (ع) در برابر آنها اشاره می کنیم.

#### غلات

سران این فرقه عبارت بودند از: علی بن حسکه قمی، محمد بن نصیر نمیری، حسن بن محمد، معروف به ابن بابا قمی، فارس بن حاتم قزوینی و قاسم بن یقطین قمی. علی بن حسکه، معتقد به الوهیت و ربوبیت امام هادی (ع) و نبوت و رسالت خود و سقوط همه ی واجبات و تکالیف دینی بودند. محمد بن نصیر نیز با ابن حسکه در مسائل یاد شده هم عقیده بود؛ علاوه بر آنکه قائل به تناسخ بود و ازدواج با محارم، همچنین لواط را روا می شمرد. [۳۴۵]. پیشوای دهم (ع) در برابر افراد یاد شده و عقاید کفر آمیز آنان موضع گرفت و ضمن اظهار بیزاری از ایشان، چهره ی پلیدشان را برای همگان برملا کرد و یکی از آنان را که [صفحه ۲۳۳] وجودش برای جامعه ی اسلامی خطرناک بود مهدورالدم دانست و فرمان قتلش را صادر کرد. امام (ع) در پاسخ بعض شیعیان - که درباره ی ابن حسکه و عقاید باطل او پرسیده بودند - نوشت: ابن حسکه - که لعنت خدا بر او باد - دروغ می گوید و من او را در ردیف دوستان خود نمی شناسم. خدای او را لعنت کند. سوگند به خدا، پروردگار، رسول خویش و پیامبران خویش از او را جز به آیین حنیف و نماز و زکات و روزه و حج و ولایت نفرستاد و پیامبر (ص) جز به خدای یکتای بی همتا دعوت نکرد. ما جانشینان او نیز بندگان خداییم و به او شرک نمی ورزیم. اگر او را اطاعت کنیم بر ما رحم خواهد کرد، و چنانچه از فرمانش سربتاییم گرفتار



کیفرش خواهیم شد. من از کسی که چنین سخنانی می گوید بیزاری می جویم و از چنین گفتاری به خدا پناه می برم. شما نیز از آنان دوری گزینید و ایشان را در فشار و تنگنا قرار دهید و چنانچه به هر یک از آنان دسترسی پیدا کردید، سرش را با سنگ خرد کنید! [۳۴۶]. امام (ع) گاهی بدون آنکه از سوی اصحاب سؤال شود، نظر خود را نسبت به افراد یاد شده اعلام می کرد. محمد بن عیسی نقل می کند: امام هادی (ع) بدون آنکه پرسشی از او بشود برای من نوشت: خداوند قاسم بن یقظین و علی بن حسکه قمی را لعنت کند. شیطانی بر او ظاهر می شود و حرفهای دروغ و بی اساس را به او القا می کند. [۳۴۷]. نصر بن صباغ می گوید: حسن بن محمد معروف به ابن بابا و محمد بن نصیر قمی و فارس بن حاتم قزوینی مورد لعن امام هادی (ع) قرار گرفتند. [۳۴۸]. فارس بن حاتم، پیشوای غلات در مرحله ای از انحراف و گمراهی قرار داشت که امام (ع) دستور قتل او را صادر نمود و برای قاتلش بهشت را تضمین کرد و فرمود: فارس، به اسم من دست به کارهایی می زند و مردم را فریب می دهد و آنان را به بدعت در دین فرا می خواند. خون او برای هر کس که او را بکشد هدر است. کیست که با کشتن او مرا راحت کند، و من در مقابل، بهشت را برای او تضمین کنم؟ [صفحه ۲۳۴] یکی از یاران امام (ع) فرمان آن حضرت را اجرا نمود و با به هلاکت رساندن «فارس» امام (ع) و جامعه ی اسلامی را از شر او راحت کرد. [۳۴۹].

### واقفیه

واقفیان - کسانی که بعد از شهادت موسی بن جعفر (ع) به خاطر یک سلسله انگیزه های نفسانی و دنیوی، منکر شهادت آن حضرت شدند و در نتیجه تن به امامت امامان بعدی ندادند - در پلیدی و خباثت و انحراف از خط امامت، کمتر از غلات نبودند. از این رو، امام هادی (ع) در برابر آنان نیز موضع گرفت و لعن بر ایشان را روا دانست. ابراهیم بن عقبه می گوید: به امام هادی (ع) نوشتیم: فدایت شوم! من از بغض و کینه ی مملو (واقفیه) نسبت به حق، آگاهی دارم، آیا مجاز هستم در قنوت نماز بر آنان لعن کنم؟ امام امام (ع) فرمود: آری، در قنوت نماز بر آنها لعن کن. [۳۵۰].

### صوفیه

صوفیان، گروه منحرف دیگری در درون جامعه ی اسلامی بودند که تحت پوشش زهد و کناره گیری از دنیا به گمراه کردن توده های مردم و منحرف کردن آنان از خط امامت مشغول بودند. پیشوای دهم (ع) همچون نیاکان بزرگوار خود، خطر این جریان انحرافی را به پیروان خویش گوشزد کرده، آنان را از ارتباط و همنشینی با صوفیان برحذر داشت. محمد بن حسین بن ابی الخطاب می گوید: با امام هادی (ع) در مسجد النبی بودم، گروهی از یاران آن حضرت از جمله ابوهاشم جعفری نیز به ما پیوستند. در این هنگام جمعی از صوفیان وارد مسجد شده، در گوشه ای دایره وار نشستند و مشغول ذکر «لا اله الا الله» شدند. امام (ع) رو به اصحاب کرد و فرمود: به این نیرنگ بازان توجه نکنید؛ زیرا آنان همنشینان شیاطین و ویران کنندگان پایه های [صفحه ۲۳۵] دین هستند. برای تن پروری، زهدنمایی می کنند و برای شکار کردن مردم ساده لوح، شب زنده داری می نمایند. چند صباحی را به گرسنگی سپری می کنند تا برای پالان کردن، خری چند را رام کنند. «لا اله الا الله» نمی گویند مرگ برای فریب مردم. کم نمی خورند مگر برای پر کردن کاسه های بزرگ و جذب دل ابلهان به سوی خود. با مردم به املاء خود از دوستی خدا سخن می گویند و آنان را آرام آرام و پنهان، در چاه گمراهی می افکنند. وردهایشان، رقص و کف زدن، و ذکرهایشان، ترنم و آوازخوانی است. جز سفیهان کسی از ایشان پیروی نمی کند و جز بی خردان و احمقانه کسی به آنان نمی گروود! هر کس به دیدار یکی از ایشان - چه در زمان حیات او و چه پس از مرگش - برود چنان است که به دیدار شیطان و بت پرستان رفته است. و هر که به فردی از آنان کمک کند مثل آن

است که به یزید و معاویه و ابوسفیان کمک کرده باشد! یکی از اصحاب پرسید: هر چند معترف به حقوق شما باشد؟ امام (ع) که انتظار چنین پرسشی را نداشت، با تندی فرمود: از چنین پرسشی دست بردار! زیرا کسی که معترف به حقوق ما باشد دچار نفرین ما نمی‌شود. مگر نمی‌دانی که آنان پست‌ترین طایفه‌های صوفیه هستند؛ در حالی که تمامی صوفیان از مخالفان ما بوده و راهشان با راه ما مغایرت دارد؟ آنان جز نصارا و مجوس این امت نیستند و همانها هستند که سعی در خاموش کردن نور الهی دارند و خداوند نورش را به اتمام خواهد رسانید هر چند کافران را ناپسند آید. [۳۵۱]. [صفحه ۲۳۷]

## پاسخگویی به شبهات اعتقادی

### اشاره

مکاتب اعتقادی متعددی در عصر امام هادی (ع) وجود داشت که هر کدام در موضوعات اعتقادی از قبیل: جبر، تفویض، جسمیت خدا، رؤیت باری تعالی، صفات خداوند و.... نظر و رأیی داشتند. این اختلاف آراء به ویژه در میان فرقه‌های شیعی با توجه به پراکندگی شیعیان در مناطق گوناگون، و تأثیر پذیری بعضی از آنان از برخی آراء موجود، مشکلات و شبهاتی را برای ایشان پدید می‌آورد. در این گیر و دار، عناصر جاسوس و ضد شیعه نیز به هر وسیله‌ی ممکن بر دامنه‌ی این اختلافات می‌افزودند. یکی از این افراد به نام «ابن المفضل» یا «ابن المقعد»، گزارش فرقه‌های موجود در جامه را به خلیفه‌ی عباسی منعکس کرد. وی در کنار فرقه‌های موجود، دست به فرقه سازی زده و به نام هر یک از بزرگان اصحاب امام صادق (ع) مثل زراره، عمار ساباطی، ابن ابی یعفور و... فرقه ای ساخته تحت عنوان: زراریه، عماریه، یعفوریه و... و به عنوان واقعیتی موجود به خلیفه گزارش کرد. [۳۵۲] در صورتی که ساحت آنان از این گونه مسائل بدور بوده است. نفوذ عقاید انحرافی از این راهها در میان شیعیان، از یکسو کار هدایت آنان را از سوی امامان (ع) با دشواریهایی همراه می‌ساخت، از سوی دیگر، ضرورت مبارزه و برخورد جدی با آنها را از سوی آن بزرگواران، شدت می‌بخشید. از این رو، این موضوع به عنوان یکی از رسالت‌های مهم فرهنگی، همواره مورد عنایت و اهتمام امام دهم (ع) بود. در ذیل [صفحه ۲۳۸] به نمونه‌هایی از سخنان یا نوشته‌های آن حضرت در این زمینه اشاره می‌کنیم.

## ابطال نظریه‌ی جبر و تفویض

از ارزشمندترین و عمیق‌ترین آثار فرهنگی به یادگار مانده از پیشوای دهم (ع) رساله ای است که در پاسخ مردم اهواز در موضوع جبر و تفویض نوشته است. امام (ع) در آغاز این رساله به اختلاف موجود در میان شیعیان در مسائل اعتقادی اشاره کرده می‌فرماید: .... آنچه را درباره‌ی اختلاف نظرهایتان در امر دین و بحث در تقدیر الهی و نیز قول به جبر از سوی بعضی و قول به تفویض از سوی بعضی دیگر، همچنین پراکندگی شما در مسائل اعتقادی و گسستگی ریسمان وحدتتان و دشمنیهایی که بین شما به وجود آمده، نوشته بودید، و از من خواسته بودید که نظریه‌ی حق را برای شما بیان کنم، فهمیدم و از همه‌ی آنها آگاه شدم. امام (ع) پس از این مقدمه، نظریه‌ی مردم پایبند به اسلام را از دو حال خارج نمی‌داند: یا حق است و باید از آن پیروی کرد، و یا باطل است که باید از آن دوری جست؛ سپس برای وحدت، قرآن را به عنوان محور و معیاری که همه‌ی مسلمانان بدون هیچ اختلافی آن را قبول دارند معرفی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اگر قرآن به درستی مطلبی گواهی دهد بر همگان لازم است که آن را بپذیرند. امام (ع) پس از بیان این مقدمه‌ی اساسی و مستدل، به حدیث ثقلین اشاره کرده و با استناد به آیات قرآن، آن را از موضوعاتی می‌داند که قرآن به درستی آن گواهی داده است. سپس برای تأکید مطلب، روایاتی را از پیامبر (ص) در مورد امامت امیر مؤمنان (ع) ذکر می‌کند که مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است. پیشوای دهم (ع) پس از ذکر این مثال روشن برای ارجاع مسائل اختلافی به قرآن، و

معیار قرار دادن کتاب خدا برای بازشناسی اخبار درست از اخبار نادرست، به تشریح موضوع مورد سؤال - یعنی جبر و تفویض - پرداخته و با بیانی روشن و رسا و ارائه‌ی آیات گوناگون، اعتقاد به هر یک از جبر و تفویض را باطل و درستی عقیده‌ی «الامر بین الامرین» [صفحه ۲۳۹] را اثبات کرده است. و بدین ترتیب، بنیاد فکری و شالوده‌ی اعتقادی دو اندیشه‌ی کلامی رایج در آن عصر را که در مقایسه با دیگر اندیشه‌های اعتقادی از رونق و بازار گرمی بیشتری برخوردار بودند، در هم فرو ریخت؛ تفکر الحادی «جبر» که اساس آن را اشاعره نهادند و مردم را بدان فراخواندند و گفتند: بندگان خدا در کارهایشان مجبورند و هیچ اراده و اختیاری از خود ندارند. و نقطه‌ی مقابل آن، اندیشه‌ی «تفویض» که معتزله مروج آن بودند و می‌گفتند: خدای متعال بندگان را وا گذاشته تا با توان و اراده‌ی خود هر کاری که می‌خواهند انجام دهند و خداوند هیچ گونه اراده و سلطنتی برایشان ندارد. لازمه‌ی اعتقاد بر نظریه‌ی نخست، نسبت ظلم و جور دادن به خدا، و نتیجه‌ی مترتب بر نظریه‌ی دیگر، نسبت عجز و ناتوانی به ذات حق دادن و سلب قدرت تامه‌ی الهی از امور مربوط به بندگان و نیز بی اعتباری وعد و وعید پروردگار است. زیرا خداوندی که همه‌ی کارها را به بندگان واگذار کرده است، دلیلی ندارد به آنان اجر و مزد دهد یا آنها را کیفر و مجازات کند. در حالی که اعتقاد به نظریه‌ی: «الامر بین الامرین» که امامان (ع) پرچمدار آن بودند و آن را منطبق با قرآن می‌دانستند، هیچیک از این محذورها را ندارد. خلاصه‌ی این نظریه‌ی به بیان امام‌هادی (ع) چنین است: ما - اهل بیت - می‌گوییم: خدای عزوجل، مردم را به قدرت خود آفریده و توانایی بندگی و پرستش خود را به ایشان داده است. سپس به آنچه خواسته، آنان را امر و نهی کرده و پیروی دستوراتش را از ایشان پذیرفته و بدان وسیله از آنان خشنود گشته است. همچنین آنان را از نافرمانی اش برحذر داشته و هر کس نافرمانی کند، او را نکوهش و مجازات می‌کند. خداوند در امر و نهی خود مختار است؛ هر چه را بخواهد برمی‌گزیند و بدان امر می‌کند؛ و هر چه را نپسندد، از آن نهی می‌کند، و بدان وسیله کیفر می‌دهد؛ و به دلیل همان «توانایی» که به بندگان داده است، آنها را در صورت پیروی از دستوراتش و دوری از گناهان، پاداش نیکو می‌دهد. چه آنکه خداوند، عادل و دارای حکمت بالغه است. [۳۵۳]. [صفحه ۲۴۰]

### خدا دیدنی نیست

مسأله رؤیت و عدم رؤیت خدا در روز قیامت از مسائل حاد و جنجال برانگیز دوران پیشوای دهم (ع) بود؛ به گونه‌ای که «واثق»، خلیفه‌ی عباسی وقتی نتوانست با این پرسش که قرآن مخلوق است یا نه، «احمد بن نصر» را که طرح ترور خلیفه را ریخته بود از میان بردارد، پرسش مربوط به «رؤیت خدا» در قیامت را مطرح کرد، و وقتی «احمد» در این زمینه روایتی از پیامبر (ص) مبنی بر رؤیت خدا در قیامت نقل کرد، خلیفه همان را بهانه قرار داد و شخصاً او را به قتل رساند. [۳۵۴]. احمد بن اسحاق می‌گوید: نامه‌ای به محضر امام‌هادی (ع) نوشتم و در آن، از امام (ع) درباره‌ی دیدن خدا و اختلاف مردم در آن باره پرسیدم. امام (ع) در پاسخ من نوشت: تا وقتی که میان بیننده و چیزی که دیده می‌شود، هوایی که شعاع دید در آن نفوذ کند، وجود نداشته باشد، دیدن امکان پذیر نیست. بنابراین، هرگاه هوا در میان نباشد و در بین بیننده و شییء دیده شده، روشنائی وجود نداشته باشد، دیدن معنی ندارد. و چنان چیزی اشتباه است. زیرا بیننده هرگاه در جهتی که بین او و شییء دیده شدنی است با هدف برابر شود، به اشتباه می‌افتد، و این همان، همانند دانستن خدا با چیزی است؛ زیرا ارتباط میان اسباب و مسببات حتمی است. [۳۵۵]. خلاصه‌ی استدلال امام (ع) برای محال بودن رؤیت خدا این است که اگر خدا بخواهد دیده شود باید بین او و بیننده، هوا و روشنائی وجود داشته باشد چون آن دو از شرایط دیدن هستند. و چنین چیزی درباره‌ی خدا امکان ندارد؛ چون مستلزم این است که خداوند با بیننده در مرئی بودن مشابهت داشته باشد، زیرا هر دو آنها در عاملی که موجب دیدن می‌شود - یعنی برابری و همسویی در جهتی که هوا و نور بین آنها فاصله است - مساوی و مشترک می‌باشند و لازمه‌ی این سخن تشبیه خداوند است به بیننده در جسمیت و نیازمندی به جهت، که در

حق باری تعالی محال است. از سوی دیگر، ممکن نیست گفته شود: خداوند دیده می‌شود، لیکن بدون وساطت هوا و روشنائی؛ زیرا تحقق مسبب بدون [صفحه ۲۴۱] سبب ممکن نیست و جمله‌ی اخیر امام (ع) اشاره به استحاله‌ی این فرضیه است.

### خداوند نه جسم است، نه صورت

از جمله مسائل کلامی که در عصر امام‌هادی (ع) مورد بحث و اختلاف آراء متکلمان بود، مسأله جسمیت و عدم جسمیت خداوند بود. سؤالات متعدد شیعیان از امام (ع) درباره‌ی نظریه‌ی «تجسیم» و بازگو کردن نظریات و عقاید پراکنده مردم در این موضوع، گواه روشنی بر حاد بودن این مسأله در جامعه‌ی اسلامی آن روز است. اینک دو نمونه: - ابراهیم بن محمد همدانی می‌گوید: به محضر ابوالحسن (ع) نوشتم: در دوران ما از دوستان شما کسانی هستند که درباره‌ی توحید، اختلاف نظر دارند؛ بعضی می‌گویند: خدا جسم است و بعضی می‌گویند: صورت است. امام (ع) در پاسخ من به خط خود نوشت: «سبحان من لا یحد و لا یوصف، لیس کمثله شیء و هو السميع العليم». [۳۵۶]. منزّه است خدایی که حد و وصف ندارد، بی نظیر است و او شنوا و داناست. - صقر بن ابی دلف می‌گوید: از ابوالحسن، علی بن محمد (ع) درباره‌ی توحید پرسیدم و عرض کردم: من بر عقیده‌ی هشام بن حکم [۳۵۷] هستم. امام (ع) برآشت و فرمود: شما را به عقیده‌ی هشام چه کار؟ کسی که معتقد باشد خدا جسم است، از ما نیست و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. ای پسر ابودلف! جسم حادث است، در حالی که خداوند، پدید آورنده و سازنده‌ی آن جسم است. [۳۵۸]. سخنان امام‌هادی (ع) در حقیقت توحید، استحاله‌ی وصف پروردگار به صفتی که محیط بر کنه ذات حق تعالی باشد و... از دیگر آثار فرهنگی ارزنده‌ی آن حضرت است که به [صفحه ۲۴۲] منظور روشن کردن حق و زدودن شبهه از افکار و عقاید مسلمانان القا شده است. [۳۵۹] و ما به لحاظ محدودیت این سلسله درسها ناچار از بیان آنها صرفنظر کردیم.

### شرکت در مجالس مناظره

مجالس بحث و مناظره بین امامان (ع) و دانشمندان و سردمداران مکاتب مختلف، میدان و فرصت مناسبی برای نشر فرهنگ اسلام و پاسخگویی به شبهات اعتقادی و تبلور چهره‌ی اصلی امامت در عرصه‌ی علم و دانش بود. امام دهم (ع) نیز همانند پدران بزرگوارش از این مجالس، بیشترین استفاده را برای اهداف یاد شده برد، و علاوه بر شکست دادن چهره‌های علمی مزدوری همچون «یحیی بن اکثم»، بسیاری از حقایق را برای مردم روشن کرد. از جمله اقدامات کینه توزانه‌ی متوکل علیه امام‌هادی (ع) تشکیل مجالس مناظره و وادار کردن دانشمندان به بحث و مناظره با آن حضرت بود تا شاید بتواند از این طریق، پیشوای شیعیان را شکست دهد. پیش از این به مناظره‌ی «ابن سکیت» با امام (ع) به دستور متوکل و شکست او از آن حضرت اشاره کردیم. یکی دیگر از افرادی که به فرمان متوکل مأمور شد با امام (ع) مناظره کند «یحیی بن اکثم» قاضی القضاات حکومت عباسی بود. وی با توجه به تجربه‌ی ای که از مناظره‌ی امام (ع) با «ابن سکیت» به دست آورده بود. سؤالات و مباحث لازم به طرح در جلسه مناظره را از قبل نوشته و آماده کرده بود تا برای آزمودن حضرت از وی بپرسد. امام (ع)، سؤالات او را دریافت کرد و به ابن سکیت فرمود: پاسخ آنها را بنویس! سپس پاسخ یکایک سؤالات او را که در موضوعات گوناگون بود با منطقی رسا و مستدل بیان کرد. پاسخهای حضرت به مسائل مشکل «ابن اکثم» آنچنان روشنگر و برای دستگاه خلافت خطرناک و کوبنده بود که «یحیی بن اکثم» در پایان این جلسه رو به متوکل کرد و [صفحه ۲۴۳] خیرخواهانه به او گفت: پس از این جلسه و این پرسشها سزاوار نیست از او درباره‌ی مسأله‌ی دیگری پرسیده شود؛ زیرا هیچ مسأله‌ای به مشکلی این مسائل نخواهد رسید (با این حال، او همه‌ی آنها را با دلیل و برهان پاسخ گفت) و آشکار شدن مراتب علم و دانش او موجب تقویت شیعیان خواهد گشت. [۳۶۰].

## حل معضلات علمی حکومت

با آنکه سیاست کلی خلفای عباسی، منزوی کردن امامان (ع) و بهره‌گیری از نظرات و فتاوی‌ای عالمان درباری در زمینه‌ی مسائل و مشکلات علمی بود، اما گاه شرایطی پدید می‌آمد و مسائل و معضلات علمی پیش‌روی حکومت رخ می‌نمود که حل آن از عهده‌ی عالم نمایان درباری بیرون بود و خلیفه ناچار می‌شد برای حل مشکل به امام (ع) روی بیاورد، و حضرت با دانش امامت، چنان مسأله را می‌شکافت و حق را روشن و مستدل بیان می‌کرد که فقهای درباری در برابر آن تسلیم شده لب به تحسین و تمجید آن حضرت می‌گشودند و خلیفه، نظر و فتوی‌ای امام (ع) را می‌پذیرفت و همان را ملاک عمل قرار می‌داد. در ذیل به سه نمونه از این گونه موارد اشاره می‌کنیم. - نذر متوکل: متوکل مریض شد. نذر کرد در صورت بهبودی، دینارهای (سکه‌های طلایی) زیادی صدقه بدهد. پس از بهبودی، فقها را جمع کرد و از مقدار دینارهایی که باید صدقه بدهد تا صدق «کثیر» بکند، پرسید. هر کس چیزی گفت. ناچار با راهنمایی فردی به امام (ع) متوسل شد. حضرت پاسخ داد: باید هشتاد دینار صدقه بدهد. وقتی پاسخ امام (ع) به اطلاع متوکل رسید، از علت و دلیل حکم سؤال کرد. حضرت در پاسخ، به آیه‌ی ذیل استناد کرد: «لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره [ر. ۳۶۱]. [صفحه ۲۴۴] خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد. و افزود: جنگهای رسول خدا (ص) را شمردیم، هشتاد مورد شد. متوکل با شنیدن این فتوا و این استدلال قرآنی خوشحال شد و به آنکه او را به امام (ع) راهنمایی کرده بود ده هزار درهم (سکه‌ی نقره) جایزه داد. [۳۶۲]. - کيفر مسیحی زناکار: مرد نصرانی را که با زن مسلمانی زنا کرده بود نزد متوکل آوردند تا حد الهی را بر او جاری کند. نصرانی پیش از اجرای حد مسلمان شد. «یحیی بن اکثم» گفت: اسلام، جرائم دوران کفر را محو می‌کند - بنابراین، حد از او ساقط است - بعضی گفتند: باید سه بار حد بر او جاری شود. برخی دیگر، فتوی دیگری دادند. متوکل با مشاهده‌ی این اختلافات، ناگزیر شد مسأله را به صورت کتبی از امام (ع) استفتا کند. امام (ع) در پاسخ نوشت: «آن قدر باید شلاق بخورد تا بمیرد». فتوی‌ای امام (ع) مورد انکار «یحیی بن اکثم» و سایر فقها قرار گرفت. آنان به متوکل گفتند: از او درباره‌ی مستند این حکم بپرس؛ زیرا چنین فتوایی نه در قرآن بدان سخن رفته و نه در سنت پیامبر (ص). متوکل، نظر آنان را به امام (ع) منعکس کرد و از حضرت، مستند و مدرک فتوای وی را خواست. امام (ع) در پاسخ، این آیه را نوشت: «فلما رأوا بأسنا قالوا امنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین، فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا....» [۳۶۳]. هنگامی که شدت عذاب ما را دیدند گفتند: هم اکنون به خدای یکتا ایمان آورده و به همه‌ی معبودهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم. اما ایمانشان پس از مشاهده‌ی عذاب ما، سودی به آنان نبخشید. متوکل، پاسخ مستدل امام (ع) را پذیرفت و دستور داد فرد زناکار را آنقدر تازیانه بزنند تا بمیرد. [۳۶۴]. [صفحه ۲۴۵] - یاد کردن کافر با کنیه: متوکل، کاتب نصرانی داشت که سخت مورد علاقه اش بود؛ روی همین جهت او را با کنیه‌ی «ابونوح» خطاب می‌کرد. بعضی منشیان به این امر اعتراض کرده گفتند: سزاوار نیست برای کافر کنیه قرار داده شود. متوکل از فقیهان درباری استفتا کرد. هر کدام نظری دادند. استفتایی نیز از امام‌هادی (ع) کرد. امام (ع) در پاسخ نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم. تبت یدا ابی لهب وتب.» [۳۶۵]. به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. بریده باد هر دو دست «ابولهب» و مرگ بر او باد! و بدین وسیله، به متوکل و فقها فهماند که کنیه قرار دادن برای کافر اشکال ندارد؛ چرا که خداوند از عموی کافر پیامبر (ص) با کنیه یاد کرده است. [۳۶۶]. [صفحه ۲۴۷]

## تربیت افراد مستعد

### اشاره

شناسایی و جذب افراد مستعد و آماده، و تربیت آنان براساس تربیتهای اسلامی، و نیز مجهز ساختن ایشان به انواع علوم مورد نیاز

جامعه، از رسالت‌های مهم امامان علیهم السلام بود. و فشارها و محدودیت‌های ایجاد شده از سوی حکومت‌های وقت، هر چند انجام این رسالت را در جد مطلوب با دشواری‌هایی مواجه ساخت و بسیاری از افراد را از دستیابی به این سرچشمه‌های زلال دانش و معرفت و سیراب شدن و بهره‌گیری از آن، محروم کرد؛ ولی هیچگاه موجب تعطیلی و بسته شدن در آن نگشت. تشنگان حقیقت و شیفتگان امامت، پیوسته در طول دوران امامت، تحت پوشش‌های مختلف به محضر امامان (ع) می‌رسیدند و در حد ظرفیت و میزان معرفت و همت خود از دریای بیکران دانش الهی آن بزرگواران سیراب می‌شدند. گرچه امام‌هادی (ع) به خاطر حاکمیت جو اختناق و استبداد و نیز تحت نظر بودن آن حضرت در بیشتر دوران امامت خود برای فعالیت‌های فرهنگی در سطح گسترده از جمله ارتباط با افراد و پایگاه‌های مردمی و تربیت آنان، آزادی عمل نداشت، و از این جهت فضای جامعه با دوران امام باقر و امام صادق علیهما السلام تفاوت فراوان داشت؛ با این حال، آن حضرت در همان شرایط نامساعد، علاوه بر فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی - که در درس‌های قبل به بعضی از آنها اشاره کردیم - شاگردان زیادی را در مکتب خود تربیت کرد و علوم و معارف اسلامی را به آنان آموخت. بر اساس نوشته‌ی شیخ طوسی، تعداد دست‌پروردگان پیشوای دهم (ع) و کسانی که از آن حضرت در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی «حدیث» نقل کرده و در زمره‌ی راویان و [صفحه ۲۴۸] محدثان آن بزرگوار به شمار می‌روند بالغ بر ۱۸۵ نفر می‌شود. [۳۶۷]. در میان این گروه، چهره‌های برجسته‌ی علمی و فقهی فراوانی به چشم می‌خورد که بعضی از آنان دارای نوشته‌ها و تألیفات ارزشمندی در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی هستند. بجاست در اینجا - هر چند به اختصار - از بعضی شاگردان و راویان آن حضرت یاد کنیم تا ضمن تجلیل از این عزیزان، بعد علمی و تلاش فرهنگی پیشوای دهم (ع) بیشتر شناخته شود.

### ایوب بن نوح

«ایوب» مردی امین و مورد وثوق بود و در عبادت و تقوا رتبه‌ی والایی داشت؛ چندان که دانشمندان رجال، او را در زمره‌ی بندگان صالح خدا شمرده‌اند. وی، وکیل امام‌هادی و امام عسکری علیهما السلام بود [۳۶۸] و نزد آن بزرگواران، منزلتی والا داشت. «عمر بن سعید مدائنی» می‌گوید: در «صریا» نزد امام‌هادی (ع) بودم که «ایوب بن نوح» داخل شد و پیش روی آن حضرت ایستاد. امام (ع) دستوری به او داد؛ سپس بازگشت. امام (ع) رو به من کرد و فرمود: ای عمر! اگر دوست داری به مردی از اهل بهشت بنگری به این مرد - ایوب بن نوح - بنگر! [۳۶۹]. «ایوب» دارای تألیفاتی بود و روایات زیادی از امام‌هادی (ع) نقل کرده است. وی به هنگام درگذشت، تنها یکصد و پنجاه دینار از خود برجای گذاشت؛ در حالی که مردم گمان می‌کردند او ثروت زیادی دارد. [۳۷۰].

### حسن بن راشد

حسن بن راشد مکنی به «ابوعلی» از اصحاب امام جواد و امام‌هادی علیهما السلام [صفحه ۲۴۹] شمرده شده و نزد آن دو بزرگوار از منزلت و مقام والایی برخوردار بوده است. شیخ مفید او را در شمار فقیهان برجسته و شخصیت‌های طراز اول دانسته که حلال و حرام خدا از آنها گرفته می‌شد و راهی برای نکوهش و طعن ایشان وجود نداشت. [۳۷۱]. شیخ طوسی نیز به هنگام بحث از سفرا و وکلای ممدوح امامان علیهم السلام از «حسن بن راشد» به عنوان وکیل امام‌هادی (ع) نام برده، نامه‌های آن حضرت را به او یادآور شده است. [۳۷۲]. با دقت در مضمون نامه‌های پیشوای دهم (ع) به «ابوعلی» جایگاه بلند و مرتبت والای این صحابی بزرگوار، نزد پیشوایش بخوبی روشن می‌شود تا بدانجا که در یکی از نامه‌هایش اطاعت از او را همپای اطاعت خود و نافرمانی او را به منزله‌ی نافرمانی خویش دانسته است. «محمد بن فرج» می‌گوید: در نامه‌ای به امام‌هادی (ع) از ابوعلی و... پرسیدم. امام (ع) در پاسخ نوشت: نام «ابن راشد» را بردی، خدا او را رحمت کند. او سعادتمندانه زندگی کرد و شهید درگذشت. [۳۷۳].



### حسن بن علی ناصر

حسن بن علی معروف به «ناصر حق» از علویان و نوادگان امام سجاد (ع) و - بنا به نوشته‌ی شیخ طوسی - از اصحاب گرانقدر امام هادی (ع) می‌باشد. [۳۷۴]. وی پدر جد سید مرتضی از سوی مادر است. «سید» در وصف او می‌گوید: مقام و برتری او در دانش و پارسایی و فقه، روشنتر از خورشید تابان است. او بود که اسلام را در «دیلیم» گسترش داد؛ بگونه‌ای که مردم آن سامان به وسیله‌ی او از گمراهی به هدایت رسیده و با دعای او به حق بازگشتند. صفات پسندیده و سیره‌ی نیکوی وی بیش از آن است که شمرده شود و روشنتر از آن است که [صفحه ۲۵۰] پنهان بماند. [۳۷۵].

### عثمان بن سعید

وی، در سن نوجوانی و در حالی که یازده سال از عمرش می‌گذشت افتخار شاگردی امام دهم (ع) را پیدا کرد [۳۷۶] و در اندک زمانی به پایه‌ای از رشد و تعالی رسید که پیشوا و مرشدش از او با وصف «ثقه» و «امین» خود یاد کرد. امام دهم (ع) را پیدا کرد [۳۷۷]، و در اندک زمانی به پایه‌ای از رشد و تعالی رسید که پیشوا و «احمد به اسحاق قمی» می‌گوید: به محضر امام هادی (ع) رسیدم و عرض کردم: سرورم! کار من طوری است که گاهی (در منزل) هستم و گاهی نیستم. زمانی هم که هستم دسترسی به شما برایم میسر نیست. در چنین مواقعی گفتار چه کسی را بپذیریم و از دستور چه کسی فرمان بریم؟ امام (ع) فرمود: «هذا ابو عمرو، الثقة الامین ما قاله لکم فعنی یقولہ، و ما اداہ الیکم فعنی یؤدیہ». [۳۷۸]. این ابو عمرو، مورد اعتماد و امین (من) است. آنچه را که او به شما بگوید از سوی من گفته است؛ و آنچه را او به شما القا کند از طرف من القا و ادا کرده است.

### علی بن جعفر همانی

### اشاره

علی بن جعفر، مردی «ثقه» و دانشمند بود، و وکالت امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را برعهده داشت و کردارش مورد پسند آن دو بزرگوار بود. [۳۷۹]. علی بن جعفر نزد پیشوای دهم (ع) بسیار محترم و ارجمند بود. بین او و «فارس بن حاتم» اختلافی پدید آمد و نزاعی در گرفت. «موسی بن جعفر» نامه‌ای خدمت امام (ع) [صفحه ۲۵۱] نوشت و جریان نزاع آنان را به اطلاع آن حضرت رساند و از او خواست تا تکلیف وی را روشن کند که در مسائل و مشکلات به کدامیک از آنان رجوع کند. امام (ع) در پاسخ نوشت: سزاوار نیست از مثل چنین مسأله‌ای پرسیده شود و نه در مثل چنین موضوعی شک شود. خداوند به «علی بن جعفر» مرتبتی والا بخشیده و ما را بازداشته از این که او را با فردی مثل «فارس بن حاتم» مقایسه کنیم. بنابراین، به گاه نیاز، به علی بن جعفر رجوع کنید و از «فارس» دوری گزینید و او را در هیچیک از امور خود راه ندهید.... [۳۸۰]. علی بن جعفر به جرم جانبداری از مکتب امامت، مورد خشم دستگاه خلافت عباسی قرار گرفت. جاسوسان از او نزد متوکل سعایت کردند، که منجر به دستگیری و به زندان افکندن وی شد. وی مدت زیادی در زندان بود، تا آنکه یکی از درباریان و نزدیکان متوکل، در قبال دریافت سه هزار دینار تعهد کرد او را زندان آزاد کند؛ ولی وقتی خبر به متوکل رسید، سخت مخالفت کرد و گفت: او وکیل ابوالحسن است و من تصمیم بر قتل او دارم. علی بن جعفر، پس از آگاهی از تصمیم متوکل، سخت بیمناک شد. نامه‌ای به امام هادی (ع) نوشت و موقعیت دشوار و خطرناک خود را برای آن حضرت بازگفت. امام (ع) در پاسخ نوشت که در فکر او هست و برایش دعا خواهد کرد. در پرتو دعای امام (ع) متوکل، همه‌ی زندانیان از جمله علی بن جعفر را آزاد کرد و از او عذرخواهی نمود. [۳۸۱]. «ابو جعفر عمری» نقل می‌کند:

«ابوطاهر بن بلال» [۳۸۲] در سفر حج دید علی بن جعفر پولهای زیادی انفاق می‌کند. پس از بازگشت، در نامه ای موضوع را به امام عسکری (ع) گزارش کرد. امام (ع) در پاسخ نوشت: ما دستور پرداخت دویست هزار دینار را به او دادیم؛ ولی او تنها نیمی از آنها را پذیرفت. [صفحه ۲۵۲] مردم حق ندارند در کارها و اموری که ما اجازه‌ی اظهار نظر و دخالت در آنها را به آنان نداده ایم، وارد شوند. راوی می‌گوید: علی بن جعفر بر امام‌هادی (ع) وارد شد و آن حضرت دستور داد سی هزار دینار طلا به وی پرداخت کنند. [۳۸۳].

### چند نکته

از این روایت چند نکته‌ی مهم استفاده می‌شود. ۱- علی بن جعفر به نمایندگی از سوی امام‌هادی و امام عسکری علیهماالسلام پولهایی به افراد می‌داد تا به مصارف مورد نظر آن دو بزرگوار برسانند. ۲- مبالغ پرداختی تنها به منظور تأمین نیازهای شخصی افراد نبود؛ بلکه به انگیزه‌های دیگری که به اهداف امامت مربوط می‌شد، پرداخت می‌گردید. شگفتی «ابوطاهر» از فزونی انفاقها و گزارش آن به امام (ع) و نسبت دادن امام (ع) کار او را به خود و تأکید بر اینکه این گونه کارها از اموری است که مردم عادی حق اظهار نظر و دخالت در آن را ندارند، همه مؤید این حقیقت است. ۳- ایام حج که مسلمانان برای انجام فریضه‌ی حج به مکه می‌روند، بهترین فرصت و مناسبترین زمان برای انجام این گونه کارها است. زیرا از یکسو دسترسی به افراد و توجیه آنان نسبت به رسالتها و مأموریت‌هایشان و نیز تدارکشان در چنین ایامی آسانتر است؛ از سوی دیگر، دستگاه خلافت نسبت به آنان حساسیتی نشان نخواهد داد.

### پس از متوکل

امام‌هادی (ع) حدود هفت سال پس از مرگ متوکل در دوران زمامداری منتصر، مستعین و معتز زندگی کرد. در این مدت هر چند از فشار دستگاه خلافت نسبت به آن حضرت و پیروانش - در مقایسه با دوران متوکل - کاسته شد؛ اما سیاست کلی دستگاه خلافت در جهت اسلام زدایی و گسترش بی بند و باری و فساد در جامعه‌ی اسلامی، و [صفحه ۲۵۳] مبارزه و برخورد خشونت آمیز با هر آن کس که منافع آنان را به خطر اندازد، همچنان دنبال می‌شد. علاوه بر آنکه در مورد شخص پیشوای دهم (ع) بر سیاست اقامت اجباری آن حضرت در «سامرا» و محدودیتهای ناشی از آن تأکید می‌شد. بدون شک، اگر این اجبار نبود (ع) امام (ع) جز «مدینه» - شهر جدش رسول خدا (ص) - جای دیگری را برای اقامت برنمی‌گزید. تاریخ، هر چند نسبت به فعالیت‌های امام (ع) در این دوره‌ی هفت ساله و موضعگیریهای آن حضرت در برابر جریانات مختلف سیاسی، ساکت است؛ ولی با شناخت اجمالی که از تلاشها و مبارزات آن بزرگوار در دوران متوکل و در آن جو خفقان و ترور پیدا کردیم، می‌توان این نتیجه را گرفت که فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی امام‌هادی (ع) در این دوره - که شیعیان به طور نسبی از امنیت و آزادی بیشتری برخوردار، و دولتمردان، گرفتار کشمکشهای داخلی بر سر دستیابی به قدرت بودند - به مراتب بیشتر و گسترده تر از دوران متوکل بوده است. در این زمان، علویان پس از گذراندن یک دوره‌ی پراکندگی، آوارگی، و اختفا، از پناهگاهها بیرون آمده و به دو پایگاه «مدینه» و «سامرا» روی آوردند، و پروانه وار گرد شمع وجود فرزند رسول خدا (ص) اجتماع کردند؛ زیرا در میان تمامی مبارزان و بستگان پیامبر (ص) چهره‌ای شناخته تر، برجسته تر و نزدیکتر از امام‌هادی (ع) به رسول خدا (ص) نبود؛ و همین امر، سردمداران عباسی را به وحشت انداخته، موجبات نگرانی آنان را فراهم ساخته بود.

### به سوی بهشت برین

معتز، آخرین خلیفه‌ی معاصر امام‌هادی (ع) که از نزدیک شاهد تزلزل و بی‌ثباتی دستگاه خلافت، و قدرت‌نمایی ترکان در این دستگاه بود، پس از دستیابی به حکومت، در صدد استوار کردن پایه‌های حکومت خود برآمد تا از سرنوشت شوم خلیفگان پیشین در امان بماند. در این راستا، از میان برداشتن مخالفان حکومت عباسی و نیز عناصر [صفحه ۲۵۴] قدرت طلب متنفذی که وجودشان تهدیدی برای وی به شمار می‌رفت، در سرلوحه‌ی اقدامات او قرار گرفت. او، در گام نخست دستور داد نام «وصیف» و «بغا» - دو تن از سران برجسته و متنفذ ترک - و یاران و همراهان آنان را از تمامی دیوانها حذف کنند. سپس پنهانی فردی را در قبال وعده‌ی حکومت «یمامه»، «بحرین» و «بصره» مأمور کشتن آنان کرد. و سرانجام موفق شد آن دو را که نقش اساسی در بی‌ثباتی دستگاه خلافت و عزل و نصب خلفا داشتند، از میان بردارد. [۳۸۴] خلع «مؤید» - برادر خود - از مقام ولایتعهدی [۳۸۵]، کشتن «مستعین» [۳۸۶] و تبعید «ابواحمد» - فرزند متوکل - به بصره و «علی بن معتصم» به واسط [۳۸۷]، در همین راستا انجام گرفت. امام‌هادی (ع) در میان مخالفان حکومت عباسی، چهره‌ای شناخته شده و از جهاتی برای حکومت، خطرناکتر از چهره‌های یاد شده بود، و در عمل، در سیاه‌ترین دوران حکومت عباسیان نشان داده بود که کمترین تفاهم و سازشی با ستمگران ندارد. «معتز» این حقیقت را می‌دانست و نیز می‌دانست که موقعیت اجتماعی و محبوبیت مردمی امام (ع) و نفوذ کلام آن حضرت در میان قشرهای مختلف جامعه - در پرتو آزادی نسبی به دست آمده - به مراتب بیشتر از دوران متوکل است؛ از این رو، پس از قلع و قمع عناصر مخالف درون دستگاه، در صدد از میان برداشتن آن حضرت برآمد و با استفاده از شیوه‌ی نیاکان خود نسبت به امامان علیهم السلام، پیشوای دهم (ع) را مسموم کرد. و آن حضرت سرانجام پس از ۳۳ سال تلاش و رنج، در حالی که چهل یا چهل و یک سال از عمر پربرکتش می‌گذشت، در روز سوم رجب، سال ۲۵۴ هجری قمری با سم به شهادت رسید. [۳۸۸]. [صفحه ۲۵۵] امام عسکری (ع) پیش از آنکه جنازه‌ای را برای تشییع بیرون ببرند بر پیکر پدر نماز گزارد. [۳۸۹] سپس جنازه توسط انبوه جمعیت عزادار و متأثر از فقدان پیشوایشان تشییع شد. دولتمردان و درباریان نیز برای عوامفریبی و سرپوش نهادن بر جنایات خود، در مراسم تشییع جنازه شرکت کردند. «احمد بن متوکل» به دستور معتز بر جنازه‌ی امام (ع) نماز خواند. پس از انجام مراسم نماز، جنازه به خانه‌ی آن حضرت بازگردانده و در آنجا به خاک سپرده شد. [۳۹۰]. [صفحه ۲۵۶]

## خلاصه

پیشوای دهم (ع) پس از انتقال به سامرا به رغم آن که تحت مراقبت شدید حکومت قرار داشت، فعالیتها و مبارزات خود را دنبال کرد. اهم تلاشهای آن حضرت را می‌توان در چند محور؛ از جمله محور «تبیین و تثبیت موضع امامت خویش» بیان نمود. امام (ع) در این موضع از راههای مختلف و در رویارویی با قشرهای گوناگون جامعه از شخص خلیفه گرفته تا دولتمردان و عامه‌ی مردم، امامت خویش را اثبات کرده، از طریق گفتگو و با استناد به آیات شریفه‌ی قرآن و نیز ارائه‌ی کرامت و معجزه، به آنان فهماند که شرایط جانشینی از پیامبر (ص) و رهبری و پیشوایی امت، تنها در وجود او جمع است و دیگران فاقد آن شرایط، و نیازمند آن حضرت هستند. امام (ع) در پرتو اتخاذ این موضع اصولی، در جبهه‌ی رویارویی با دشمن قدرتمند و خودخواهی مثل متوکل، موفق شد او را شکست بدهد و توطئه‌هایش را خنثی کند، و در جبهه‌ی مردمی، بسیاری از شبهات را از ذهن افراد بزدايد و آنان را به «صراط مستقیم» رهنمون سازد. یکی از محورهای مهم فعالیت امام‌هادی (ع) در خصوص «تبیین و تثبیت مسأله‌ی امامت» اهتمام آن گرامی به زیارت نیاکان خود و نیز «حائر حسینی (ع)» است. از امام‌هادی (ع) مجموعه‌ای از زیارات معصومین (ع) در دست است که سرشار از معارف گوناگون اسلامی و دلایل حقانیت امامان (ع) و شایستگی ایشان برای منصب امامت است. از جمله‌ی این زیارات، می‌توان از زیارت جامعه - که هر یک از پیشوایان را می‌توان با آن زیارت کرد زیارت امیرمؤمنان (ع) در روز عید غدیر، زیارت حضرت زهرا، امام حسین، امام کاظم و امام جواد علیهم السلام، نام برد. از پیشوای دهم (ع) روایاتی در تشویق و ترغیب

شیعیان به زیارت بعضی امامان مثل امام رضا (ع) و نیز بعضی از امامزادگان مثل حضرت عبدالعظیم رسیده است. اهمیت ویژه قائل شدن برای «حائر حسینی» و فرستادن بعضی یاران خود به کربلا به منظور دعا برای بهبودی او از بیماری که بر حضرتش عارض شده بود و نیز سخنان ارزنده‌ی آن گرامی در زمینه‌ی تعداد امامان (ع) و وظیفه و رسالت مردم در قبال آنان، از دیگر محورهایی است که در راستای هدف یاد شده، مورد توجه و عنایت امام (ع) قرار داشت. - غیر مشروع دانستن حکومت عباسیان. امام (ع) در این موضع یاران خود را از هر نوع کمک و همکاری با عباسیان - جز در موارد ضروری - برحذر می‌داشت؛ و بدین وسیله مهر بطلان غیر مشروع بودن بر حکومت آنان می‌زد. - حمایت معنوی از نهضت‌های علویان امام هادی (ع) در این موضع گرچه در شرایطی بود که نمی‌توانست آشکارا نهضت آنان را تأیید کند؛ ولی هرگاه فرصتی پیش می‌آمد، به طور ضمنی حمایت معنوی خود را از ایشان ابراز می‌داشت. - رهبری جنبش مکتبی پیشوای دهم (ع) در این موضع به دو شیوه، جنبش مکتبی را رهبری و اعضای آن را حمایت و پشتیبانی می‌کرد: ۱- توسط وکلا- و نمایندگان خود که در نقاط مختلف پراکنده بودند و ارتباطشان از طریق سیستم وکالت، سازمان و سامان می‌یافت. ۲- از طریق ارتباطها و رهنمودهای مستقیم به افراد که با محتوای تذکر به آنان، سعی بر حفظ جانشان از خطرات، حمایت و دستگیری از ایشان، امیدوار ساختن به آینده‌ای روشن با اعلام خبر مرگ زمامداران عباسی و... صورت می‌گرفت. - فراهم کردن زمینه‌ی غیبت حضرت مهدی (ع) پیشوای دهم (ع) با توجه به آگاهی‌هایی که از تحولات دوران خود و فرزندش امام حسن (ع) داشت و می‌دانست که به همین زودی نوه‌ی عزیزش در پس پرده‌ی غیب قرار خواهد گرفت، سعی کرد اذهان شیعیان را برای پذیرش این مسأله‌ی نوظهور آماده کند. فعالیت‌های آن حضرت در این زمینه در شعار محدود و در نهایت دقت و احتیاط انجام می‌گرفت. - مبارزه با افکار و جریانات منحرف جهان اسلام در عصر امام هادی (ع) از نظر فرهنگی و کشمکش‌های فکری و اعتقادی از موقعیت و گستردگی ویژه‌ای برخوردار بود. در میان مسائل اعتقادی، فتنه‌ی خلق قرآن و تبلیغات سوء منحرفان از خط امامت همچون: غلات، واقفیه و صوفیه، جایگاه ویژه و بازار داغی داشتند. امام هادی (ع) در مسؤولیت پیشوایی مسلمانان و پاسداری از اندیشه‌ی اسلام ناب، در هر مورد، در برابر جریانات انحرافی و گمراه کننده، موضع گرفت و افکار شیعیان را در برابر توطئه‌های آنان روشن ساخت، و نیز چهره‌ی سردمداران خطوط انحرافی را برای همگان برملا کرد. - پاسخگویی به شبهات اعتقادی امام هادی (ع) در این محور به شبهات اعتقادی موجود در جامعه که فرقه‌های اسلامی درگیر آنها بودند از قبیل مسأله‌ی جبر و تفویض، رؤیت خدا در قیامت، نظریه‌ی تجسیم و تشبیه و... پاسخ می‌داد. - شرکت در مجالس مناظره از توطئه‌های متوکل علیه امام هادی (ع) تشکیل مجالس مناظره برای محکوم کردن آن حضرت بود، وی با این انگیزه «ابن سکیت» و «یحیی بن اکثم» را وادار به مناظره با آن حضرت کرد که هر دو از امام (ع) شکست خوردند، به حدی که ادامه‌ی این گونه جلسات را برای حکومت زیانبار دانستند. - حل معضلات علمی حکومت دستگاه خلافت عباسی، گاه ناچار می‌شد برای حل معضلات علمی و فقهی که برایش پیش می‌آمد و عالمان درباری از حل آن ناتوان می‌ماندند، به امام هادی (ع) مراجعه کرده حکم شرعی مسأله را از آن حضرت بپرسد، و امام (ع) در هر مورد با استناد به قرآن، نظر اسلام را بیان می‌کرد و بدین وسیله بر چهره‌ی فقیهان درباری و دیدگاه‌های آنان، مهر ابطال و بیگانگی از اسلام می‌زد. از جمله موارد رجوع زمامداران به امام (ع)، می‌توان جریان نذر متوکل، کیفر مسیحی زناکار و مسأله کینه قرار دادن برای کافر را نام برد. - تربیت افراد مستعد و آماده امام هادی (ع) با همه‌ی مشکلات و محدودیتهایی که داشت موفق شد افراد زیادی را در مکتب انسان‌ساز خود تربیت کند. شیخ طوسی اسامی تعداد ۱۸۵ نفر از اصحاب و راویان آن حضرت را ضبط کرده است؛ که در میان آنان افراد برجسته و والامقامی همچون: ایوب بن نوح، حسن بن راشد، حسن بن علی، عثمان بن سعید و علی بن جعفر همانی به چشم می‌خورد. با مرگ متوکل، هر چند از فشار دستگاه خلافت نسبت به امام هادی (ع) کاسته شد و خلیفگان پس از او گرفتار مشکلات داخلی خود بودند. ولی سیاست اقامت اجباری آن حضرت در «سامرا» و محدودیتهای ناشی از آن همچنان دنبال می‌شد. معتز - آخرین خلیفه‌ی معاصر امام (ع) - پس از دستیابی به

قدرت، برای در امان ماندن از سرنوشت شوم زمامداران پیشین، درصدد از میان برداشتن مخالفان خود برآمد. نخست به پراکنده کردن و قلع و قمع عناصر قدرتمند درون تشکیلات حکومتی پرداخت. در مرحله‌ی بعد، بر آن شد تا پیشوای شیعیان را از میان بردارد؛ از این رو، در یک اقدام مذبحخانه، آن حضرت را مسموم کرد. و بدین ترتیب، امام هادی (ع) در سوم رجب، سال ۲۵۴ هجری قمری در «سامراء» به شهادت رسید و در خانه‌ی خود به خاک سپرده شد.

## پاورقی

- [۱] بحارالانوار: ج ۲، ص ۹۴.
- [۲] همان، ج ۷۸، ص ۳۷۶ چاپ تهران.
- [۳] همان، ج ۴۰، ص ۸۷.
- [۴] بقره، آیه‌ی ۱۸۹.
- [۵] نام روستایی در شش کیلومتری مدینه که امام کاظم (ع) آن را تأسیس کرده بود (ر.ک: مناقب، ج ۴، ص ۳۸۲) ولی در معجمهای مربوط به بلدان از چنین قریه‌ای اسم برده نشده است. بر همین اساس ضبط دقیق آن مشخص نیست. در برخی منابع نیز «صربا» ضبط شده است.
- [۶] ر.ک: کافی ج ۱، ص ۴۹۷؛ ارشاد، ص ۳۲۷؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹۲؛ مناقب ج ۴، ص ۴۰۱ و کامل، ج ۷، ص ۱۸۹. نقلهای دیگری مانند ۲۷ ذیحجه‌ی سال ۲۱۲، دوم و سوم و سیزدهم رجب سال ۲۱۴ هجری نیز ذکر شده است. برای آگاهی بیشتر به بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۳ - ۱۱۶ رجوع کنید.
- [۷] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۵۰ - ۵۱، حدیث ۲۹.
- [۸] از جمله اختصاصات امامان (ع) در روایات شیعه این دانسته شده که آنان ختنه شده به دنیا می‌آمدند ولی به عنوان استحباب و سنت، صورتی از عمل را انجام می‌دادند (ر.ک: سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۶۳).
- [۹] حیاة الامام علی الهادی (ع)، ص ۱۵.]
- [۱۰] مناقب، ج ۴، ص ۴۰۱، القاب دیگری نیز برای آن حضرت ذکر شده است (ر.ک: دلائل الامامه، ص ۲۱۷).
- [۱۱] رک: الفصول المهمه، ص ۲۷۷.
- [۱۲] مناقب، ج ۴، ص ۴۰۱.
- [۱۳] به کنیزی گفته می‌شود که از صاحب خود دارای فرزند می‌شود و همین خصوصیت موجب آزادی وی پس از مرگ صاحبش می‌گردد.
- [۱۴] دلائل الامامه، ص ۲۱۶.
- [۱۵] همان مدرک.
- [۱۶] حیاة الامام علی الهادی (ع)، ص ۲۱ به نقل از: مآثر الکبراء فی تاریخ سامرا، ج ۳، ص ۲۰ و جوهره الکلام فی مدح سادة الاعلام، ص ۱۵۱.
- [۱۷] بین سامرا و بغداد و در فاصله‌ی حدود سی کیلومتری سامرا قرار دارد.
- [۱۸] الامام الهادی من المهد الی اللحد، ص ۱۳۷.
- [۱۹] ر.ک: النجم الثاقب، ص ۱۱۴.
- [۲۰] کافی، ج ۱، ص ۳۲۶.

- [۲۱] ر.ک: همان مدرک.
- [۲۲] منتهی الامال، ج ۲، ص ۳۸۷.
- [۲۳] منتهی الامال، ج ۲، ص ۳۸۸. تفصیل شرح حال و موضع‌گیریهای جعفر کذاب در برابر جبهه‌ی حق و نیز روایات وارده در نکوهش او در تاریخ زندگانی حضرت مهدی (عج) خواهد آمد.
- [۲۴] اثبات الوصیة، ص ۱۹۳.
- [۲۵] مضمون سخن حضرت امیر (ع) در آغاز خطبه‌ی سوم نهج البلاغه است: «ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر».
- [۲۶] در زیارت جامعه، رسیده از امام‌هادی (ع) آمده است: «خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرشه محدقین حتی من علینا بکم». خداوند، شما را نور آفرید و محیط بر عرش خویش قرار داد تا که به وسیله شما (و فرستادنتان به میان ما) بر ما منت نهاد.
- [۲۷] قرآن می‌فرماید: «ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله...» (احزاب (۳۳) آیه ۴۰).
- [۲۸] یرید الله... و یطهرکم تطهیراً (احزاب: آیه ۳۳).
- [۲۹] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۰۷.
- [۳۰] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲، ص ۴۷.
- [۳۱] مناقب، ج ۴، ص ۴۰۱.
- [۳۲] الخرائج و الجرایح، ص ۱۴۹.
- [۳۳] الفصول المهمه ص ۲۸۲؛ حیاة الامام علی الهادی (ع)، ص ۳۰.
- [۳۴] همان مدارک به ترتیب ص ۲۷۸ و ۳۲. در ترجمه‌ی سخنان دانشمندان یاد شده از کتاب «تحلیلی از زندگانی امام‌هادی (ع)» استفاده شده است.
- [۳۵] حج (۲۲) آیه ۷۵.
- [۳۶] قرآن این مطلب را درباره‌ی حضرت ابراهیم با صراحت بیان می‌کند: «و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتهمن قال انی جاعلک للناس اماماً» (بقره آیه ۱۲۴).
- [۳۷] بقره، آیه ۱۲۴.
- [۳۸] در درسهای بعدی به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.
- [۳۹] نمونه‌ها و موارد دیگر به مناسبت در درسهای بعدی خواهد آمد.
- [۴۰] بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۱۲۷.
- [۴۱] البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۵.
- [۴۲] حیاة الامام علی الهادی (ع) ص ۲۹، به نقل از: مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۶۰.
- [۴۳] شذارت الذهب، ج ۲، ص ۱۲۸.
- [۴۴] ائمتنا، ج ۲، ص ۲۵۷؛ حیاة الامام علی الهادی (ع)، ص ۱۳۷.
- [۴۵] الخرائج و الجرایح، ص ۱۴۹.
- [۴۶] ائمتنا، ج ۲، ص ۲۱۸.
- [۴۷] تفصیل بعضی موارد آن در درسهای بعدی خواهد آمد.
- [۴۸] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۹.
- [۴۹] همان.



- [۵۰] حیات الامام علی الهادی (ع) ص ۵۵.
- [۵۱] مصباح کفعمی، ص ۸۰؛ بحار الانوار ج ۸۳، ص ۱۷۶.
- [۵۲] تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۱۳۷؛ استبصار، ج ۱، ص ۳۴۹؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۶۲.
- [۵۳] تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۱۱۴.
- [۵۴] همان مدرک، ص ۸۵.
- [۵۵] حیات الامام، علی الهادی (ع)، ص ۵۱.
- [۵۶] وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۹۸.
- [۵۷] منظور از «رخصت» عملی است که خداوند اجازه‌ی انجام آن را به انسان داده و انسان در انجام و ترک آن مخیر است.
- [۵۸] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۶.
- [۵۹] حیات الامام علی الهادی (ع)، ص ۴۵.
- [۶۰] تحف العقول، ص ۳۵۸.
- [۶۱] همان.
- [۶۲] السلام علیکم یا اهل بیت النبوة... و خزان العلم... السلام علی محال معرفة الله... (زیارت جامعه).
- [۶۳] کافی: ج ۱، ص ۲۵۵.
- [۶۴] مناقب، ج ۴ ص ۴۰۶؛ کافی، ج ۱، ص ۲۳۰.
- [۶۵] اثبات الوصیة، ص ۱۹۴؛ مآثر الکبراء فی تاریخ سامراء، ج ۳، ص ۹۵، با اندکی اختلاف در بعضی موارد.
- [۶۶] در درسهای بعدی به این موارد اشاره خواهیم کرد.
- [۶۷] برای آگاهی از برخی این روایات به حیات الامام علی الهادی (ع)، ص ۶۶ - ۸۰ - رجوع کنید.
- [۶۸] برای آگاهی از مضمون این روایات به مسند الامام الهادی (ع) ص ۲۲۸ - ۲۹۴ رجوع کنید.
- [۶۹] در درسهای بعدی در بخش فعالیتهای فرهنگی امام (ع) با ابعاد بیشتر و شعاع وسیعتری از دانش آن حضرت در زمینه‌ی مباحث کلامی آشنا خواهیم شد.
- [۷۰] ر.ک: تحف العقول، ص ۳۳۸.
- [۷۱] امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۹۳.
- [۷۲] برای آگاهی از روایات تفسیری امام (ع) به مسند الامام الهادی (ع)، ص ۱۶۷ - ۱۷۵ رجوع کنید.
- [۷۳] احقاف (۴۶)، آیه ۲۱، یعنی: «سرگذشت هود» برادر قوم عاد را یاد کن، آن زمان که قومش را در سرزمین «احقاف» بیم داد.
- [۷۴] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹۸.
- [۷۵] برای آگاهی بیشتر به مسند الامام الهادی (ع) ص ۹۵ - ۹۷ رجوع کنید.
- [۷۶] علل الشرایع، ص ۳۴.
- [۷۷] زیارت جامعه.
- [۷۸] الصواعق المحرقة، ص ۲۰۷.
- [۷۹] ارشاد، مفید، ص ۳۳۳.
- [۸۰] مناقب، ج ۴، ص ۴۰۹.
- [۸۱] مناقب، ج ۴، ص ۴۰۹.

- [۸۲] بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۱۲۹.
- [۸۳] کافی: ج ۱، ص ۴۹۸.
- [۸۴] روز هشتم ذیحجه.
- [۸۵] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۷.
- [۸۶] تحف العقول، ص ۳۵۸.
- [۸۷] ر.ک: اثبات الوصیه، ص ۱۹۶.
- [۸۸] اعلام الوری: ص ۳۶۰؛ مناقب، ج ۴، ص ۴۰۷؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۷.
- [۸۹] ظاهراً وی همان زید بن موسی بن جعفر است که به «زید النار» معروف است و بر اساس نقل سید محسن امین در اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۲۸ در حدود سال ۲۴۷ در اواخر حکومت متوکل در گذشته است.
- [۹۰] اعلام الوری ص ۳۶۵.
- [۹۱] مائده (۵) آیه ۱۵.
- [۹۲] زیارت جامعه.
- [۹۳] برگرفته شده از کلام جاودانه (پیشگفتار).
- [۹۴] بحارالانوار: ج ۲، ص ۶.
- [۹۵] سکان کشتی، آلتی چوبی یا فلزی است که در یکی از دو انتهای کشتی تعبیه می‌کنند و با حرکت آن، سمت حرکت کشتی را تغییر می‌دهند (فرهنگ معین، واژه‌ی سکان).
- [۹۶] در کتابهای رجال، کسی از اصحاب امام هادی (ع) به این اسم یاد نشده است. شاید فرد یاد شده حسن بن سعید اهوازی باشد که از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام بوده است.
- [۹۷] تحف العقول: ص ۳۵۷.
- [۹۸] شوری (۴۲) آیه ۳۰.
- [۹۹] بحارالانوار: ج ۷، ص ۱۸۱.]
- [۱۰۰] حدیث نبوی؛ یعنی: برترین اعمال، دشوارترین آنهاست (ر.ک: بحارالانوار ج ۶۷ ص ۱۹۱).
- [۱۰۱] مآثر الکبراء، فی تاریخ سامراء، ج ۳، ص ۲۲۷.
- [۱۰۲] کافی، ج ۱، ص ۳۹.
- [۱۰۳] معانی الاخبار، ص ۲۹۰؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۵۶.
- [۱۰۴] تحریم (۶۶) آیه ۸.
- [۱۰۵] معانی الاخبار ص ۱۷۴.
- [۱۰۶] شش سال و چهار ماه هم نوشته شده است. منشأ این اختلاف، اختلاف در تاریخ ولادت آن حضرت است. اگر زمان ولادت او را نیمه‌ی ذیحجه‌ی سال ۲۱۲ بدانیم، سن امام (ع) هنگام تصدی امامت، هشت سال، پانزده روز کم خواهد بود؛ و اگر رجب سال ۲۱۴ بدانیم شش سال و چهار ماه می‌شود.
- [۱۰۷] ر.ک: الفصول المختاره، ص ۳۱۷؛ فرق الشیعه، ص ۹۱؛ المقالات و الفرق، ص ۹۹.
- [۱۰۸] احزاب (۳۳) آیه ۳۳، یعنی: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.
- [۱۰۹] کفایة الاثر، ص ۱۵۶.

- [۱۱۰] اعلام الوری، ص ۳۵۶؛ ارشاد، ص ۳۲۷.
- [۱۱۱] خیرانی و پدرش از نژاد غیر عرب بودند. شیخ طوسی می‌نویسد: خیران بن اسحاق زاکانی از اصحاب امام هادی (ع) است (رجال الطوسی، ص ۴۱۴) و زاکان، دهی است در حومه‌ی قزوین که با آن پانزده کیلومتر فاصله دارد (فرهنگ معین).
- [۱۱۲] کافی، ج ۱، ص ۳۲۴.
- [۱۱۳] اثبات الهداء، ج ۳، ص ۳۵۶.
- [۱۱۴] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۸.
- [۱۱۵] ارشاد، ص ۳۲۹.
- [۱۱۶] کافی، ج ۱، ص ۳۲۵، لازم به توضیح است که تاریخ ذکر شده در وصیت نامه با قول به اینکه شهادت امام جواد (ع) در پنجم، یا ششم و یا آخر ذیحجه باشد، درست و قابل انطباق است نه بنا بر قول مشهور که شهادت آن گرامی را تا آخر ذیقعد دانسته‌اند.
- [۱۱۷] برای اطلاع از این نمونه‌ها رجوع کنید به: بقره (۲) آیه‌ی ۳۶ و ۲۶۰، اعراف (۷) آیه‌ی ۲۴؛ هود (۱۱) آیه‌ی ۴۴، انبیاء (۲۱) آیه‌ی ۶۹؛ سبا (۳۴) آیه‌ی ۱۰، صافات (۳۷) آیه‌ی ۱۴۴؛ طه (۲۰) آیه‌ی ۷۷ و ۷۸ و تحریم (۶۶) آیه‌ی ۱۲.
- [۱۱۸] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۶.
- [۱۱۹] متن نوشته بنابر نقل طبری چنین است: «ما کان عبدالله هناک و لا هو بذلک» و ما این ترجمه و استظهار را از علامه‌ی مجلسی استفاده کرده ایم. وی در توضیح این جمله در ضمن داستان دیگری می‌نویسد: «ما کان عبدالله هناک ای، فی مقام الامامة؛ و لا هو کذلک ای: مستحقاً للامامة» (مرآت العقول، ج ۴، ص ۱۰۵).
- [۱۲۰] دلائل الامامة: ص ۲۲۰.
- [۱۲۱] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۵۱.
- [۱۲۲] فرغانه، نام شهر و ناحیه‌ی وسیع در ماوراء النهر است که تا سمرقند پنجاه فرسخ فاصله دارد (معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۵۳)، در تاریخ الخلفاء، ص ۳۳۶ فرغانه ضبط شده است.
- [۱۲۳] ر.ک: تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۹۳.
- [۱۲۴] الفخری، ص ۲۴۳؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۴، ص ۱۸۰.
- [۱۲۵] مروج الذهب، ج ۴، ص ۶۱.
- [۱۲۶] کامل، ج ۷، ص ۱۷۳.
- [۱۲۷] تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۲۱.
- [۱۲۸] تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۲۲؛ البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۳۰۹.
- [۱۲۹] همان: ص ۱۸ - ۲۰.
- [۱۳۰] نساء الخلفاء، ص ۹۲، پانوش به نقل از: الف لیلة و لیلة. و در تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۳۵ تعداد کنیزان اهدایی دویست نفر ذکر شده است.
- [۱۳۱] تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۹.
- [۱۳۲] در درسهای بعدی تفصیل این داستان خواهد آمد.
- [۱۳۳] کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۰.
- [۱۳۴] مروج الذهب، ج ۴، ص ۵.

- [۱۳۵] همان، ص ۱۹.
- [۱۳۶] ر.ک: کامل، ج ۷، ص ۳۹، ۵۹ و ۷۴.
- [۱۳۷] الفخری، ص ۲۶۷.
- [۱۳۸] همان، ص ۲۳۷.
- [۱۳۹] کامل، ج ۷، ص ۳۵.
- [۱۴۰] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۱.
- [۱۴۱] تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۰۱.
- [۱۴۲] همان، ص ۲۱۲.
- [۱۴۳] برای آگاهی بیشتر از این زمین لرزه‌ها و تلفات و خسارات ناشی از آنها رجوع کنید به تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۰۷، و تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۴۹۱.
- [۱۴۴] تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۱۲.
- [۱۴۵] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۱.
- [۱۴۶] امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، ص ۳۱۷.
- [۱۴۷] ر.ک: کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۲۱؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۶۱.
- [۱۴۸] ر.ک: تاریخ الخلفاء، ص ۳۵۸؛ کامل، ج ۷، ص ۱۴۵ - ۱۶۷.
- [۱۴۹] تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۵۶ - ۳۶۱.
- [۱۵۰] کامل، ج ۷، ص ۷۳.
- [۱۵۱] برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به کامل، ابن اثیر، ج ۷، صص ۸۰، ۹۰، ۱۶۲ و ۱۸۹.
- [۱۵۲] ر.ک: کامل، ج ۶، ص ۴۴۷.
- [۱۵۳] همان، ج ۷، ص ۲۳.
- [۱۵۴] همان، ج ۶، ص ۵۲۸.
- [۱۵۵] همان، ج ۷، ص ۱۳۴.
- [۱۵۶] الفخری، ص ۲۳۵.
- [۱۵۷] همان، ص ۲۳۴.
- [۱۵۸] همان، ص ۲۳۴ و ۲۳۷.
- [۱۵۹] مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۸.
- [۱۶۰] الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۶۲.
- [۱۶۱] من كان في الدنيا له شارة فنحن من نظارة الدنيا نرقبها من كذب حسرة كاننا لفظ بلا معنى يعلو بها الناس و ايامنا تذهب في الارذل و الادنى (الاجانی، ج ۲۰، ص ۳۳۷).
- [۱۶۲] من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۰۵.
- [۱۶۳] توبه (۹) آیه ۱۲۸.
- [۱۶۴] «نسا» نام شهری در خراسان بوده است. در مورد وجه نامگذاری به این اسم گفته شده است: مسلمان وقتی برای فتح آن وارد شهر شدند جز زنان کسی را ندیدند؛ زیرا مردان همه فرار کرده بودند. مسلمانان از جنگ با زنان صرف نظر کرده و گفتند: این

- شهر را نادیده گرفته به فراموشی می‌سپاریم تا زمانی که مردانشان بازگردند. از آن روز این شهر «نسا» نامیده شد (ر.ک: معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۸۱).
- [۱۶۵] ر.ک: مقاتل الطالیین، ص ۳۸۴ - ۳۸۶.
- [۱۶۶] مقاتل الطالیین، ص ۳۸۶ - ۳۸۷.
- [۱۶۷] ر.ک: مقاتل الطالیین، ص ۳۸۷ - ۳۹۲.
- [۱۶۸] مقاتل الطالیین، ص ۳۶۷.
- [۱۶۹] ر.ک: مقاتل الطالیین، ص ۴۲۰ - ۴۲۲.
- [۱۷۰] برای آگاهی بیشتر از این اشعار به مقاتل الطالیین، ص ۴۳۰ - ۴۳۴ رجوع کنید.
- [۱۷۱] همان، ص ۴۲۴ - ۴۲۵.
- [۱۷۲] ر.ک: تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۷۱ - ۲۷۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۳۰ - ۱۳۴.
- [۱۷۳] کامل، ج ۷، ص ۴۰۷.
- [۱۷۴] همان.
- [۱۷۵] تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۲۸؛ کامل، ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۶۴.
- [۱۷۶] همان منابع به ترتیب ص ۱۶۵ و ۳۶۶.
- [۱۷۷] ر.ک: کامل، ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۶۳ - ۱۶۵.
- [۱۷۸] مقاتل الطالیین، ص ۴۳۰.
- [۱۷۹] زمر (۳۹) آیه ی ۶۰.
- [۱۸۰] وی در آغاز بر تمامی امور به ویژه بر دیوانهای حکومتی و مسائل مالی حکومت دست داشت؛ ولی عده ای از او نزد معتصم سعایت کرده و به او گفتند: تو در اسم، خلیفه هستی و خلیفه واقعی فضل بن مروان است. در پی این سعایتها معتصم بر او خشم گرفت و او را از پست وزارت برکنار و تبعید کرد (کامل، ج ۶، ص ۴۵۳).
- [۱۸۱] البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۳۰۹.
- [۱۸۲] همان، ص ۲۹۹ و مآثر الانافه، ج ۱، ص ۲۲۰.
- [۱۸۳] الامام الجواد من المهد الی اللحد، ص ۶۶.
- [۱۸۴] انعام (۶) آیه ی ۴۴.
- [۱۸۵] البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۳۰۹.
- [۱۸۶] الامام الهادی من المهد الی اللحد، ص ۲۹.
- [۱۸۷] ر.ک: الفخری ص ۲۳۲ - ۲۳۳.
- [۱۸۸] ر.ک: کامل، ج ۷، ص ۳۱.
- [۱۸۹] تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۰.
- [۱۹۰] مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۷۷.
- [۱۹۱] الامام الهادی من المهد الی اللحد، ص ۳۱.
- [۱۹۲] عقد الفرید، ج ۶، ص ۶۰.
- [۱۹۳] حیاة الحیوان الکبری، دمیری، ج ۱، ص ۸۳.

- [۱۹۴] الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۳۷.
- [۱۹۵] مناقب، ج ۲، ص ۲۷۶؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۲۲.
- [۱۹۶] مروج الذهب، ج ۴، ص ۴.
- [۱۹۷] ر.ک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۵.
- [۱۹۸] ر.ک: کامل، ج ۷، ص ۹۸ - ۱۱۸.
- [۱۹۹] همان.
- [۲۰۰] وی از منشیان و متنفذان دستگاه خلافت عباسی بود و در دوران منتصر پست وزارت را داشت.
- [۲۰۱] ر.ک: مآثر الانافه، ج ۱، ص ۲۴۰.
- [۲۰۲] ر.ک: کامل، ج ۷، ص ۱۲۱.
- [۲۰۳] همان.
- [۲۰۴] همان، ص ۱۳۹ - ۱۶۷.
- [۲۰۵] مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵.
- [۲۰۶] همان، ص ۳۹۴.
- [۲۰۷] کامل، ج ۷، ص ۵۶.
- [۲۰۸] همان.
- [۲۰۹] مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵.
- [۲۱۰] مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۶.
- [۲۱۱] جعفر نام متوکل است.
- [۲۱۲] ملک الخلیفه جعفر للدين و الدنيا سلامه لكم تراث محمد و بعد لكم تنفی الظلامه یرجو التراث بنو البنات و مالهم فیها قلامه و الطهر لیس بوارث و البنت لا- تراث الامامه (کامل، ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۰۱) شاعر آزاده و متعهدی به نام شیخ یعقوبی به یاوه سراییهای «ابن ابی الجنوب» پاسخ داده و خطاب به او گفته است: لا سنخ فی وادیک یا بن ابی الجنوب حیا الغمامه قد بت دینک بالذی حاولت من دنیا الیمامه فمدحت ملکا ما به للدين و الدنيا سلامه لو كنت تنصف ما لغير الال فیها من قلامه و قد غرک الطمع الخسیس و غایه الطمع الندامه لیس التراث لفاجر و الجور لا ینبغی الظلامه لیس الخلافه للالی شغفوا بکاسات المدامه الطهر اولی فی موارث النبوه و الامامه - ای پسر ابی الجنوب! ابر شرم و حیا در بیابان وجود تو گذر نکرده است. - تو دینت را به انگیزه دستیابی به ریاست دنیوی و فرمانروایی بر سرزمین یمامه فروختی. - پادشاهی را ستایش کردی که دین و دنیا از دست او در امان نیستند. - اگر تو انصاف داشتی (می گفتی:) غیر اهل بیت پیامبر (ص) به قدر ناخنی در آن ارث حق ندارند. - تو را حرص و طمعی پست و بی ارزش فریفته است و عاقبت طمع، پشیمانی است. - میراث پیامبر (ص) به فاسق و فاجر نمی رسد، و ظلم و ستم، دادخواهی را از بین نمی برد. - خلافت از آن کسانی نیست که همواره دلبسته به جامهای شرابند. - داماد - یعنی علی (ع) در مورد ارث نبوت و امامت از دیگران سزاوارتر است. (حیاء الامام علی الهادی (ع) ص ۲۹۲).
- [۲۱۳] اسم شهری در نواحی شام که فاصله‌ی آن تا حلب ده فرسخ است (معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۰۵ - ۲۰۶).
- [۲۱۴] شوری (۴۲)، آیه ۲۳.
- [۲۱۵] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۳ - ۲۱۴.
- [۲۱۶] تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۷.



- [۲۱۷] تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۲۹.
- [۲۱۸] مقاتل الطالبیین: ص ۳۹۹.
- [۲۱۹] ر.ک: همان ص ۴۰۸ و ۴۱۵ - ۴۱۷.
- [۲۲۰] مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵: «متوکل، بدترین و شدیدترین برخورد را با آل ابوطالب داشت».
- [۲۲۱] تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۷: «متوکل به تعصب و خشونت نسبت به آل علی (ع) معروف بود».
- [۲۲۲] سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۷۶: «متوکل، پلیدترین خلفای عباسی، سنگدل ترین آنان و سرسخت ترین و دشمن ترین ایشان نسبت انقلابیون بود».
- [۲۲۳] کامل، ج ۷، ص ۵۵: «متوکل بغض و کینه‌ی شدیدی نسبت به علی بن ابی طالب (ع) و خاندان آن حضرت داشت».
- [۲۲۴] بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۵۲.
- [۲۲۵] تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۸۷.
- [۲۲۶] الامام الهادی من المهد الی اللحد، ص ۴۳، به نقل از: خطط مقریزی، ج ۴، ص ۱۵۳.
- [۲۲۷] کامل، ابن اثیر، ج ۷، ص ۵۵.
- [۲۲۸] مآثر الانافه، ج ۱، ص ۲۳۰؛ کامل، ج ۷، ص ۵۵.
- [۲۲۹] شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۲۳.
- [۲۳۰] الشیعه و الحاکمون، ص ۱۷۱. از این داستان و داستان پیش از آن و نیز موضعگیریهای درست منتصر برمی آید که این خلیفه‌ی معاصر امام هادی (ع) در ارتباط با مکتب امامت، روشی مخالف با دیگر خلفا داشته است. در منابع تاریخی آمده است: منتصر نسبت به امیرمؤمنان (ع) و خاندان او علاقمند بود و با علویان خوشرفتاری نمود (مآثر الانافه، ج ۱، ص ۲۳۸). او در نخستین اقدامات «صالح بن علی» را که فردی ستمگر و بدخواه علویان بود از فرمانداری مدینه برکنار و «علی بن حسین» را جایگزین او کرد، و او را به خوشرفتاری نسبت به علویان سفارش نمود (کامل، ج ۷، ص ۱۱۶). از دیگر اقدامات او بازگرداندن فدک به نوادگان امام حسن و امام حسین علیهما السلام. آزاد کردن اوقاف و دیگر اموال متعلق به آل ابوطالب و رفع ممنوعیت زیارت امیرمؤمنان و امام حسن علیهما السلام. (کامل، ج ۷، ص ۱۱۶ و تتمه المنتهی، ص ۳۳۰).
- [۲۳۱] مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵.
- [۲۳۲] کامل ج ۷، ص ۵۵.
- [۲۳۳] ر.ک: مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵.
- [۲۳۴] حیاة الامام علی الهادی (ع) ص ۳۰۲.
- [۲۳۵] مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵ - ۳۹۶.
- [۲۳۶] تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۷.
- [۲۳۷] همان.
- [۲۳۸] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۶.
- [۲۳۹] اثبات الوصیه، ص ۱۹۷.
- [۲۴۰] در اینکه عبدالله و بریحه نام دو نفر با دو مسؤولیت است یا نام یک نفر، اختلاف است. ظاهر امر و اختلاف نقل می‌نمایاند که دو نفر باشند؛ ولی بعضی احتمال یک نفر بودن آن را داده و نوشته‌اند: بریحه همان عبدالله بن محمد بن داوود بن علی بن عبدالله بن عباس است که ابن اثیر از وی «ابن اترجه» یا «ابرجه» تعبیر کرده ولی در بقیه‌ی کتابها از او با عنوان «بریحه» یاد شده است «ر.ک:

الامام الهادی من المهد الى اللحد، ص ۸۳، پانویست).

[۲۴۱] اثبات الوصیة، ص ۱۹۶؛ عیون المعجزات، ص ۱۳۱؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۹.

[۲۴۲] ارشاد، ص ۳۳۳.

[۲۴۳] حیات الامام علی الهادی (ع)، ص ۲۳۴.

[۲۴۴] ر.ک: حیات الامام علی الهادی (ع)، ص ۲۳۵؛ ارشاد مفید، ص ۳۳۳.

[۲۴۵] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۱.

[۲۴۶] ارشاد، ص ۳۳۳.

[۲۴۷] قطب الدین راوندی تعداد سربازان اعزامی با «یحیی بن هرثمه» را سیصد نفر نوشته است (بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲).

[۲۴۸] ر.ک: تذکره الخواص، ص ۳۲۲؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۴.

[۲۴۹] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹؛ مناقب، ج ۴، ص ۴۱۷.

[۲۵۰] امتیاز مهم امت مسلمان ایران در عصر حاضر، بر مسلمانان عصر رسول الله (ص) و ائمه علیهم السلام در همین مسأله است. اینان بدون درک محضر پیامبر (ص) و جانشینان آن حضرت، امامت و ولایت آنان را پذیرفته و در این راه از هیچ کوششی دریغ نوزیدند. بنیانگذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی رضوان الله علیه در وصیتنامه‌ی سیاسی - الهی اش در مقام مقایسه امت اسلامی ایران انقلابی با مردم حجاز و عراق در آن عصر می‌فرماید: «من به جرأت مدعی هستم که ملت ایران و توده‌ی میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و کوفه و عراق در عهد امیرالمؤمنین و حسین بن علی صلوات الله علیه و سلامه علیهما می‌باشند. آن حجاز، که در عهد رسول الله (ص) مسلمانان نیز اطاعت از ایشان نمی‌کردند و با بهانه‌هایی به جبهه نمی‌رفتند، که خداوند تعالی در سوره‌ی «توبه» با آیاتی، آنان را توبیخ فرموده و وعده‌ی عذاب داده است. و آن قدر به ایشان دروغ بستند که به حسب نقل، در منبر به آنان نفرین فرمودند. و آن اهل عراق و کوفه که با امیرالمؤمنین (ع) آن قدر بدرفتاری کردند و از اطاعتش سرباز زدند که شکایت آن حضرت از آنان در کتب نقل و تاریخ معروف است. و آن مسلمانان عراق و کوفه که با سیدالشهداء (ع) آن شد که شد. و آنان که در شهادت، دست آلوده نکردند، یا گریختند از معركة و یا نشستند تا آن جنایت تاریخ واقع شد. اما امروزه می‌بینیم که ملت ایران از قوای مسلح نظامی و انتظامی و سپاه و بسیج تا قوای مردمی از عشایر و داوطلبان و از قوای در جبهه‌ها و مردم پشت جبهه‌ها با کمال شوق و اشتیاق، چه فداکاریها می‌کنند و چه حماسه‌هایی می‌آفرینند. و می‌بینیم که مردم محترم سراسر کشور چه کمکهای ارزنده‌ای می‌کنند. و می‌بینیم که بازماندگان شهدا و آسیب دیدگان جنگ و متعلقان آنان با چهره‌های حماسه آفرین و گفتار و کرداری مشتاقانه و اطمینان بخش، با ما و شما روبه‌رو می‌شوند. و اینها همه از عشق و علاقه و ایمان سرشار آنان است به خداوند متعال و اسلام و حیات جاویدان. در صورتی که نه در محضر مبارک رسول اکرم (ص) هستند و نه در محضر امام معصوم صلوات الله علیه. و انگیزه‌ی آنان، ایمان و اطمینان به غیب است. و این، رمز موفقیت و پیروزی در ابعاد مختلف است. و اسلام باید افتخار کند که چنین فرزندان تربیت نموده و ما هم مفتخریم که در چنین عصری و در پیشگاه چنین ملتی می‌باشیم».

[۲۵۱] امام مهدی (ع) و غیبت صغرا، ص ۹۲ - ۹۴ (اقتباس).

[۲۵۲] ائمتنا، ج ۲، ص ۲۵۷، به نقل از: عقیده‌ی الشیعه، ص ۲۱۵.

[۲۵۳] اعلام الوری، ص ۳۴۱؛ ارشاد، ص ۳۲۹.

[۲۵۴] مروج الذهب، ج ۴، ص ۷۵.

[۲۵۵] همان، ص ۷۶.

- [۲۵۶] مروج الذهب، ج ۴، ص ۷۶.
- [۲۵۷] ر.ک: کامل، ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۲.
- [۲۵۸] اعلام الوری، ص ۳۴۴.
- [۲۵۹] الفصول المهمه، ص ۲۸۳.
- [۲۶۰] ر. ک: ارشاد، ص ۳۳۳؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۷۲؛ الفصول المهمه، ص ۲۸۰.
- [۲۶۱] ر.ک: منابع یاد شده، به ترتیب، صفحات ۳۳۴، ۱۷۴ و ۲۸۳.
- [۲۶۲] ر.ک: تذکره الخواص، ص ۳۲۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۶؛ مناقب، ج ۴، ص ۴۰۱ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۶ - ۲۰۷.
- [۲۶۳] کافی، ج ۱، ص ۵۰۱.
- [۲۶۴] اثبات الوصیه، ص ۱۹۷.
- [۲۶۵] «حشویه» به آن گروه از اصحاب حدیث گفته می‌شود که به ظاهر احادیث استناد می‌کردند. آنان از نظر اعتقادی قائل به جبر و تشبیه و تجسیم بودند و خدا را دارای حرکت، انتقال، حد، جهت، دست، گوش، چشم و... می‌پنداشتند (برای آگاهی بیشتر از عقاید آنان به معجم الفرق الاسلامیه، نوشته‌ی شریف یحیی الامین، ص ۹۷ و المقالات و الفرق، نوشته‌ی سعد بن عبدالله اشعری قمی، ص ۱۲ مراجعه کنید).
- [۲۶۶] «خفتان»، جبهی ویژه‌ای بود که از ابریشم یا پشم می‌بافتند و در هنگام جنگ می‌پوشیدند؛ بگونه‌ای که شمشیر به آن اثر نمی‌کرد (لغت نامه دهخدا).
- [۲۶۷] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲ - ۱۴۴.
- [۲۶۸] «ابن الرضا» لقبی است که به امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام گفته می‌شده است.
- [۲۶۹] اثبات الوصیه، ص ۲۰۰.
- [۲۷۰] مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۵.
- [۲۷۱] همان گونه که پیش از این یادآور شدیم وصف از ترکان و سران برجسته‌ی حکومت عباسی بود و در نصب و عزل خلفا نقش مهمی داشت و آن گونه که از تاریخ و نیز سخنان یحیی برمی‌آید، وی مسئول مستقیم و رده‌ی بالای یحیی بوده، و طبعا مأموریت پسر هرثمه به دستور وی بوده است. سخن تهدید آمیز او به یحیی گواه بر این ادعاست و شاید روی همین جهت یحیی، امام (ع) را نخست پیش او برد.
- [۲۷۲] مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۵.
- [۲۷۳] گویا امام (ع) با این جمله خواست به صالح بن سعید بفهماند که تو ظاهر را می‌بینی. این رفتارها و برخوردهای توهین آمیز نه تنها موجب زبونی و خواری انسان نمی‌شود که فضیلتی هم بر فضائل انسانی می‌افزاید و موجب قرب انسان به خدا و جلب خشنودی او می‌گردد؛ چه آن که همه‌ی اینها در راه او و برای او است.
- [۲۷۴] اعلام الوری، ص ۳۴۸؛ ارشاد، ص ۳۳۴.
- [۲۷۵] علل الشرایع، ص ۲۴۱، لازم به یادآوری است که در منابع تاریخی - از جمله تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۷ - آمده است که حضرت پس از آن که مجبور به اقامت در آن منزل شد، منزل یاد شده را که متعلق به «دلیل بن یعقوب نصرانی» بود از وی خرید و در آنجا تا زمانی که زنده بود اقامت داشت و پس از رحلتش در همان جا به خاک سپرده شد.
- [۲۷۶] ارشاد ص ۳۳۴.
- [۲۷۷] بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۱۴۸.

- [۲۷۸] اعلام الوری، ص ۴۱۰.
- [۲۷۹] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱.
- [۲۸۰] ر.ک: مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱ - ۱۲، بحارالانوار ج ۵۰، ص ۲۱۱ - ۲۱۲؛ تذکره الخواص، ص ۳۲۴؛ مآثر الانافه، ج ۱، ص ۲۳۱ - ۲۳۳.
- [۲۸۱] شعراء (۲۶)، آیهی ۲۲۷.
- [۲۸۲] ارشاد، ص ۳۳۰؛ اعلام الوری، ص ۳۳۴؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۸، احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۵۲ (با اندکی اختلاف).
- [۲۸۳] در درسهای آینده، نمونه‌ها و مواردی از این ارتباطها را ذکر خواهیم کرد.
- [۲۸۴] اشاره به امام هادی (ع) است که تحت نظر و مراقبت شدید حکومت زندگی می‌کرد.
- [۲۸۵] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۴، از جمله‌ی آخر عموی پدر منصوری برمی‌آید که متوکل از او خواسته بوده که این سخن را به امام (ع) برساند.
- [۲۸۶] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۸.
- [۲۸۷] همان، ص ۲۰۹.
- [۲۸۸] ر.ک: مهج الدعوات، ص ۲۶۵؛ مسند الامام الهادی (ع) ص ۱۸۶ - ۱۹۱؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۲.
- [۲۸۹] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۴.
- [۲۹۰] هود (۱۱) آیهی ۶۵.
- [۲۹۱] مناقب، ج ۴، ص ۴۰۷؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۴.
- [۲۹۲] فرقان (۲۵)، آیهی ۲۷ و ۲۸.
- [۲۹۳] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۴.
- [۲۹۴] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۵.
- [۲۹۵] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۶ (به اختصار).
- [۲۹۶] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۸.
- [۲۹۷] با ملاحظه و مطالعه‌ی درسهای بعد و شناخت و آشنایی بیشتر نسبت به فعالیتها و مبارزات امام هادی (ع) در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اعتقادی، علت شکست و زبونی متوکل در برابر امام (ع) و استیصال و سردرگمی او بهتر و بیشتر روشن می‌شود.
- [۲۹۸] حماني - به کسر حاء و تشدید میم - منسوب به حمان بن عبدالعزی و تیره‌ای از بنی تمیم است، در حالی که مضمون اشعار بیانگر این است که گوینده‌ی آن، فردی علوی است. از این رو، نقل شیخ طوسی در امالی (ج ۱، جزء ۱۱، ص ۲۹۳) که به جای حماني «فلان بن فلان علوی» دارد به نظر صحیح تر می‌آید. در این نقل، «حماني» در کلام راوی آمده و گفته است: به گمان من منظور امام (ع) «حماني» بوده است. و در نقل شیخ و ابن شهر آشوب، به جای «حماني»، «جماني» آمده است.
- [۲۹۹] مناقب، ج ۴، ص ۴۰۶؛ حیاة الامام علی الهادی (ع)، ص ۲۴۱.
- [۳۰۰] حیاة الامام الهادی (ع)، ص ۲۴۲ - ۲۴۴.
- [۳۰۱] تفصیل آیه، همراه ترجمه‌ی آن در درس گذشته ذکر شد.
- [۳۰۲] مناقب، ج ۴، ص ۴۰۷.
- [۳۰۳] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۶.
- [۳۰۴] مناقب، ج ۴، ص ۴۰۸؛ اعلام الوری؛ ص ۳۴۲، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۹، لازم به یادآوری است که امام (ع) به جز «احمد

- بن خصیب» در برابر دیگر وزرا و رجال برجسته‌ی حکومت عباسی مانند «محمد بن عبدالملک زیات» و «بغای بزرگ» نیز - در راستای تبیین و تثبیت امامت خود - مواضعی داشته که در درسهای قبل بدانها اشاره کردیم.
- [۳۰۵] اعلام الوری، ص ۳۴۶.
- [۳۰۶] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۴.
- [۳۰۷] نساء (۴) آیه ۵۹؛ خدا، پیامبر (ص) و اولی الامر (اوصیای پیامبر (ص)) را اطاعت کنید.
- [۳۰۸] احزاب (۳۳) آیه ۶۶: (روزی که چهره‌هایشان در آتش بیفتد گویند:) ای کاش خدا و پیامبر (ص) را اطاعت کرده بودیم.
- [۳۰۹] اثبات الوصیة، ص ۱۹۸.
- [۳۱۰] دلائل الامامة، ص ۲۲۱؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۱.
- [۳۱۱] ر.ک: تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۹۵ از شیخ طوسی؛ عیون اخبار الرضا (ع) ج ۲ ص ۲۷۷، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹ از شیخ صدوق.
- [۳۱۲] از جمله ی این شرحها می‌توان شرح محمد تقی مجلسی، سید عبدالله شبر، سید علی نقی حائری، شیخ محمدعلی رشتی نجفی، سید محمد حسینی و سید محمد طباطبایی به زبان عربی و شرح سید حسین همدانی به زبان فارسی را نام برد. برای آگاهی بیشتر از شرحهای نوشته شده به الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۰۵ رجوع کنید.
- [۳۱۳] بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۴۴.
- [۳۱۴] کامل الزیارات، ص ۴۱؛ حیاة الامام علی الهادی (ع)، ص ۲۵۰.
- [۳۱۵] برای آگاهی از تفصیل زیارتنامه‌ی یاد شده، به بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۵۹ - ۳۶۸ مراجعه کنید.
- [۳۱۶] برای اطلاع بیشتر، ر.ک: مسند الامام الامام الهادی (ع)، ص ۲۴۷ - ۲۶۶.
- [۳۱۷] کامل الزیارات، ص ۲۷۳.
- [۳۱۸] کامل الزیارات، ص ۲۷۴.
- [۳۱۹] غیبت، شیخ طوسی، ص ۹۰؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۸.
- [۳۲۰] با روزگار، دشمنی نورزید که به دشمنی شما برخواهد خواست.
- [۳۲۱] کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۸۳؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴.
- [۳۲۲] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۷؛ معادن الحکمة، ج ۲، ص ۲۴۱.
- [۳۲۳] ر.ک: اعلام الوری، ص ۳۴۳.
- [۳۲۴] سیستم وکالت هر چند در دوران امام رضا (ع) و بلکه موسی بن جعفر به خاطر شرایط جدیدی که پیش آمد شکل گرفت و توسط امام جواد (ع) نیز دنبال شد؛ ولی از آنجا که در دوران امامت امام هادی (ع) ابعاد گسترده تر و سازمان یافته تری پیدا کرد، ما آن حضرت را آغازگر اجرای این سیستم به شمار آوردیم.
- [۳۲۵] تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (ع)، ص ۱۳۷.
- [۳۲۶] غیبت، شیخ طوسی، ص ۲۱۲؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۰.
- [۳۲۷] اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۰۰، ردیف ۹۹۲؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۴.
- [۳۲۸] دلائل الامامة، ص ۲۲۰.
- [۳۲۹] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۵.
- [۳۳۰] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۵؛ نورالابصار، ص ۱۸۱؛ الفصول المهمة، ص ۲۷۸ (به اختصار).

[۳۳۱] مناقب، ج ۴، ص ۴۱۶؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۴.

[۳۳۲] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۷.

[۳۳۳] مهج الدعوات، ص ۲۷۱؛ معادن الحکمه، ج ۲، ص ۲۴۷. متن دعای تعلیمی در منابع یاد شده آمده است.

[۳۳۴] یوسف (۱۲)، آیات ۴۷ - ۴۹.

[۳۳۵] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۶.

[۳۳۶] کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۸۰؛ اعلام الوری، ص ۴۰۹.

[۳۳۷] همان مدارک، ص ۳۸۲ و ۴۱۱.

[۳۳۸] کمال الدین و اتمام النعمه، ج ۲، ص ۳۸۰.

[۳۳۹] کافی، ج ۱، ص ۳۴۱. متن روایت چنین است: «إذا رفع علمکم من بین اظهرکم فتوقعوا الفرج من تحت اقدامکم»، کلمه ی «علمکم» احتمال دارد به تحریک، یعنی «علمکم» باشد و مقصود کسی است که آگاه و مطلع از راه حق است و شما را بدان راه هدایت می کند. و احتمال دارد به کسر عین: «علمکم» باشد یعنی: صاحب و دارنده ی دانش شما. و انتظار فرج از زیر گامها، کنایه از نزدیک بودن آن و امکان و سرعت دسترسی به آن است. چه آنکه آن چیزی که زیر پای انسان است نزدیکترین چیزها به انسان می باشد و با برداشتن گام از روی آن می توان به آن دست یافت (ر.ک: مرآة العقول: ج ۴، ص ۵۶)، در معنای روایت احتمالات دیگری نیز داده شده است.

[۳۴۰] برای آگاهی بیشتر به تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۴، ص ۴۲۰ - ۵۶۶ مراجعه کنید.

[۳۴۱] به عنوان نمونه می توان از شکنجه و آزاری که احمد بن حنبل، محمد بن نوح، نعیم بن حماد خزاعی، ابویعقوب بویطی و احمد بن نصر خزاعی به جرم اعتقاد نداشتن به مخلوق بودن قرآن از ناحیه ی حکومت عباسی در دوران سه خلیفه ی یاد شده متحمل شدند، نام برد (برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۳۴۶ - ۳۴۹). جلال الدین سیوطی می نویسد: در سال ۱۳۱ هجری قمری در دوران حکومت واثق ۱۶۰۰ نفر از اسیران مسلمان را از روم تحویل گرفتند. ابن ابی دود قاضی دستور داد آنان را بیازمایند. هر کدام از آنان معتقد بودند قرآن مخلوق است آزادش کنند و دو دینار به او بدهند و کسی از این اعتقاد سرباز زند و او را در بازداشت باقی گذارند (تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۱).

[۳۴۲] البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۳۲۹ - ۳۳۰.

[۳۴۳] انبیاء (۲۱) آیه ۴۹.

[۳۴۴] توحید صدوق، ص ۲۲۵.

[۳۴۵] ر.ک: اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۸۰۵، ردیف ۹۹۹ و ۱۰۰۰.

[۳۴۶] اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۸۰۴، ردیف ۹۹۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۵۴.

[۳۴۷] اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۸۰۴، ردیف ۹۹۶.

[۳۴۸] همان، ص ۸۰۵، ردیف ۹۹۹.

[۳۴۹] اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۸۰۷، ردیف ۱۰۰۶.

[۳۵۰] همان، ص ۷۶۲، ردیف ۸۷۹.

[۳۵۱] سفینه البحار، ج ۵، ص ۱۹۹؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۱۳۴؛ حدیقه الشیعه، ص ۶۰۲.

[۳۵۲] ر.ک: اختیار معرفه الرجال، ج ۵۲، ص ۵۴۲، ردیف ۴۷۹.

[۳۵۳] برای آگاهی از متن رساله ی امام (ع) و تفصیل استدلال آن حضرت در رد عقیده ی جبر و تفویض و اثبات نظریه ی «امر بین



امرین» به تحف العقول، ص ۳۳۸ - ۳۵۲ مراجعه کنید.

[۳۵۴] تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۳۵ - ۱۳۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۰ - ۲۳.

[۳۵۵] توحید، صدوق، ص ۱۰۹؛ کافی، ج ۱، ص ۹۷.

[۳۵۶] توحید، ص ۱۰۱.

[۳۵۷] در این که هشام قائل به تجسیم بوده یا نه و اگر بوده چه زمانی قبل از هدایتش به دست امام صادق (ع) یا بعد از آن، میان محققان اختلاف است. عقیده‌ی بسیاری بر این است که وی پیش از آن که به محضر امام صادق (ع) برسد و جزو یاران وی قرار گیرد قال به تجسیم بود. بعضی نیز بر آنند که منظور وی از جسم، معنای مصطلح و رایج آن نبوده، بلکه وی جسم را مرادف «شیئی» می‌دانسته است. به هر حال آنچه درباره‌ی این صحابی بزرگوار امام (ع) می‌توان گفت: این است که وی، پس از آنکه در ردیف یاران پیشوای ششم (ع) در آمد، عقاید درستی داشته و اعتقاد به تجسیم و تشبیه نداشته است.

[۳۵۸] توحید، ص ۱۰۴.

[۳۵۹] تفصیل سخنان امام (ع) در زمینه‌های یاد شده در احتجاج، ج ۲ ص ۴۴، و الحیاء الامام، علی الهادی (ع) ص ۹۸ - ۱۳۰ مطالعه کنید.

[۳۶۰] مناقب، ج ۴، ص ۴۰۵، مشروح پرسشهای ابن اکثم و پاسخهای امام (ع) در منبع یاد شده، ص ۴۰۳ - ۴۰۵ و نیز بحارالانوار ج ۵۰، ص ۱۶۵ - ۱۷۲ آمده است.

[۳۶۱] توبه (۹) آیه‌ی ۲۵.

[۳۶۲] مناقب، ج ۴، ص ۴۰۲؛ احتجاج، ج ۲، ص ۴۵۳؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۲.

[۳۶۳] مؤمن (۴۰)، آیات ۸۴ و ۸۵.

[۳۶۴] وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۰۷؛ مناقب، ج ۴، ص ۴۰۵؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۲.

[۳۶۵] تبت (۱۱۱) آیه‌ی ۱.

[۳۶۶] حیاء الامام علی الهادی (ع) ص ۲۳۹.

[۳۶۷] ر.ک: رجال الطوسی، ص ۴۰۹ - ۴۲۷. البته همه‌ی آنان جزو نیکان و ممدوحان نیستند. عناصر منفی در میان آنان وجود دارد.

[۳۶۸] رجال النجاشی، ص ۱۰۲.

[۳۶۹] الفقیه، شیخ طوسی، ص ۲۱۲.

[۳۷۰] رجال النجاشی، ص ۱۰۲.

[۳۷۱] معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۲۴، به نقل از رساله‌ی العددیه شیخ مفید.

[۳۷۲] الغیبه، ص ۲۱۲ در درسهای پیش به بعضی از این نام‌ها اشاره شد.

[۳۷۳] اختیار معرفه‌ی الرجال، ج ۲، ص ۸۶۳، ردیف ۱۱۲۲.

[۳۷۴] رجال الطوسی، ص ۴۱۲.

[۳۷۵] معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۵، به نقل از شرح مسائل ناصریات.

[۳۷۶] رجال الطوسی، ص ۴۲۰، ردیف ۳۶.

[۳۷۷] همان، ردیف ۳۶.

[۳۷۸] الغیبه، ص ۲۱۵.

[۳۷۹] همان، ص ۲۱۲.

[۳۸۰] اختیار معرفه الرجال ج ۲، ص ۸۰۷، ردیف ۱۰۰۵، در همین منبع، ص ۸۰۹، ردیف ۱۰۰۹، روایت دیگری نزدیک به همین مضمون از قول ابراهیم بن محمد همدانی نقل شده است.

[۳۸۱] همان، ص ۸۶۵، ردیف ۱۱۲۹.

[۳۸۲] ابوطاهر از عناصر نامطلوب دوران امام عسگری و امام زمان علیهما السلام بود و به دروغ از سوی امام حسن (ع) ادعای وکالت می‌کرد. اموالی از امام (ع) نزد وی بود که از تحویل آنها به «محمد بن عثمان» نایب خاص امام زمان (ع) خودداری کرد؛ از این رو، شیعیان از وی بیزاری جسته، او را مورد لعن قرار دادند (ر.ک الغیبه، ص ۲۴۵).

[۳۸۳] الغیبه، ص ۲۱۲.

[۳۸۴] ر.ک: کامل: ج ۷، صفحات، ۱۶۸، ۱۷۸ و ۱۸۶.

[۳۸۵] همان ص ۱۷۱.

[۳۸۶] همان ص ۱۷۲.

[۳۸۷] همان، ص ۱۸۳.

[۳۸۸] ر.ک: مصباح المتعبد، شیخ طوسی، اعمال ماه رجب، ص ۷۴۱. نسبت به ماه و روز شهادت امام (ع) اقوال دیگری نیز گفته شده است، مثل: دوشنبه، ۲۷ ماه جمادی الآخر، ۲۵ جمادی الآخر، و ۲۶ همان ماه. برای آگاهی بیشتر به بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴ - ۱۱۷ رجوع کنید.

[۳۸۹] الانوار البهیة، ص ۲۷۱؛ اثبات الوصیة، ص ۲۰۶.

[۳۹۰] ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۳؛ حیاة الامام علی الهادی (ع) ص ۳۴۸.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه

مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی  
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه  
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...  
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای  
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)  
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...  
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمی، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲-۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵-۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳۳۱-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹